البنيان المرصوص من

بيان ايجاز الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن
في بهوپال المحمية
سنه ۱۲۹۹ه



فهرس مقاصد کتاب البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

البنيان المرصوص من

بيان إيجاز الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن

في بهوپال المحمية

سنة ١٢٩٩ الهجرية

شکر و پرتوی از آفتاب سپاس و قطرهٔ از بحر محیط منت و ذرهٔ از ارض بسیط عاطفت این بزرگواران مؤدی می تواند شد جزاهم الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم مصنفات و ملت اسلام قدیما و حدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی از ان رنگی تازه و هر جمع وضعی نو و هر تحریر هنجار دیگر و هر تهذیب طرزی آخر دارد و قدر تا دیهٔ مقاصد و مواقف خود ش و افی بمقصود و کافی بموقف ست و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار پر آزار کجا این هم غنیمت کبری ست که بعضی ازان تالیفات درین نزدیکی بوجه انطباع طوع ید هر مطیع و مطاع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضهٔ ندیه و جز آن مگر عامهٔ متبعین که ملکهٔ ایشان مستطیع لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از دریافت فوائد و مسائل این کتب دور افتاده اند تا آنکه اگر عرف جاری و نهج مقبول و مثل آن در فارسی زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نمی بود غالب مردم از فیوض علم باحکام صحیحهٔ سنت مطهره در عبادات و معاملات محروم می ماندند لاجرم باقتضای کریمهٔ فبهداهم اقتده و خبر بلغوا عني ولو آية ناگزیر آمد که در فتح این باب تا می تواند شد سعی مشکور بجا آریم و تا توانیم دین خالص حق را بحقدارانش برسانیم که در خبر ست از سید البشر علیه افضل الصلوة والتسلیم لان یهدي الله بك رجلا خیر لك من حمر النعم او کما قال و مبالاتی بخلاف زید و عمرو نه در تبلیغ سنن خیر البشر روا نداریم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته ما لی اراکم عنها معرضین والله لارمین بها بین اکتافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمع ابواب فقه حدیث بشأو کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرحش مسک الختام نمی رسد و اول از مبسوطات ست و ثانی از مختصرات و همت طلبه درین عهد از مدارک و مفاهیم مطولات خیلی قاصر افتاده و مطمح انظار و موقع ابصار بیشتر خلق همین جادهٔ اقتصار و اختصار گشته ناچار درین مختصر بامید استفادهٔ خود اولا و بالذات و افادهٔ دیگر اخوان اسلام ثانیا و بالعرض مسائل و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب **بلوغ المرام من ادلة الاحکام** را از تازی لغت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق والصلوٰة والسلام علی رسوله ونبیه محمد رفیع الذکر مطاع الامر جلیل القدر طویل الفضل عریض الجاه المطلق وعلی آله وصحبه وحملة علومه ورثة الانبیاء وخلفاء الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق **اما بعد** میگوید مشتی خاک وپارهٔ ازخاشاک **ابو النصر علی حسن خان طاهر** کان الله معه فی الباطن والظاهر معلوم اهل دین ست که تا علم شریف حدیث بجهد جمعی از ائمهٔ سلف وخلف در دواوین حدیثیهٔ اسلام مدون ومهذب گشته عصابهٔ از فحول محدثین احادیث احکام را چه عبادت وچه معاملت وچه عادت جداگانه از ان صحف مطهره انتخاب وتحریر نموده اند وباین رهگذر سلوک مسلک عمل بحدیث وتمسک بسنت بر والهان اتباع آسان گردیده ولله الحمد وآئین احسان ایشان بر بادرویشان کیسه بصابون زده نه آنچنان ست که اگر هر موی تن زبان سخن گردد وهر سخن نامهٔ یک فن شود حرفی از کتاب

وبیلی تسلیما و این آیات بینات و احادیث کریمات نص ست درین فصل و باب و
فصل خطاب ست از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ ساعتی بالاتر از آن نیست
که کسی به صدق نیت و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات روز
قیامت دست بحبل متین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را محو اسوهٔ رسالت و قیعت
قدوهٔ نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادت و معاملت و ادب را ادله واضحة السبیل و مسائل
صحیحة الدلیل بر وجهی سوق نموده آمد که محیط حملهٔ الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
ماخذ مستطاب باشد و در افادهٔ فقه حدیث همصفیر اخوات خود از نهج و عرف و بدور و جنی آن
بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار
و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته ست گو بر بعض آن حفاظ حدیث و ائمه سنت
حکم بلینت یا ضعف یا اعلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی
بالاتر از احادیث ایراد یافتهٔ این کتاب در صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دواوین
اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظهٔ شروح شش
مسک ختام و سبل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا علی ذلک چنانکه
ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمده تعالی این مختصر روح الروح وی آمده
و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدور اهله و عرف جادی از پیشتر
نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
بیان خود ست در دریافت صواب از خطا و امام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت
صحیحهٔ مطهرهٔ جناب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او سبحانه و تعالی است
اگرا هدایت این راه فرماید و کدام یک را از حضیض تقلید شوم بدست رحمت بر داشته با علی
ذروهٔ تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی

بپارسی بان بعبارت ساده ویکاربرده شد وروش امام ربانی سہیل قطر ربانی امام ہمام قاضی القضاة
محمد بن علی شوکانی رضی اللہ عنہ در مختصر فقہ حدیث مسمی بدرر بہیہ وطرز ہمین برادر عالی قدر
ابو الخیر سید نور الحسن خان کان اللہ لہ وکان در النہج المقبول من شرائع الرسول اختیار افتاد
وجز موضع چند کہ حاجتمند کشف اعضال وحل اشکال بود خامہ بمد وجز تفصیل و اجمال نفرسود
بلکہ بر نفس مسائل متن اقتصار رفت وعبارت پارسی را بر ہمان صرافت الفاظ وموضعت
روایت حفاظ گذاشتہ شد تا فرع بر اصل نیفزاید ومجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج
یکجا فراہم آید چہ این ہمہ مفاسد جہل وتقلید کہ در مسائل دین رو نمودہ واین جملہ خلاف و
جدل کہ باب غربت بر اسلام واسلامیان کشودہ ثمرہ ہمین ترک استعمال الفاظ مبارکہ نصوص
وایثار عبائر آرا غیر مرصوص ست پس اس ورنہ نظم کتاب عزیز ونثر جواہر احادیث شریف
الی یوم القیامہ ضمین ہر فتیا وقضا وکفیل حکم در ہر قضیہ وماجرا است لاثالث لہما قال تعالی
اولم یکفهم انا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم ان في ذلك لرحمة وذکری لقوم یؤمنون
وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین
هداهم الله واولئك هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلعم الا انی اوتیت القرآن ومثله
معه رواه ابوداود والدارمی وابن ماجة عن المقدام بن معدیکرب وفی روایة اخرے
عن العرباض بن ساریة مرفوعا انها لمثل القرآن او اکثر وعن مالك بن انس مرسلا ترکت
فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة رسوله رواه فی الموطا واخرج
مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدي
هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم في شيء فردوه الی الله
والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلك خیر واحسن تاویلا وقال تعالی
فلا وربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

می پرہیزد پارۂ کہ بریدہ از چارپایۂ زندہ مردارست یعنی خوردنش روا نیست گو طاہر باشد

باب در بیان آوندہا

نتوشید در آوند زر و سیم و نخورید در کاسہای آن کہ آنہا را در دنیاست و شما را در آخرت باشد شارب در آوند سیم کشندۂ آتش دوزخ ست در شکم خود ہر چرمیکہ مدبوغ شد پاک گردید دباغ جلود مردار طہور اوست آنحضرت صلعم بر گوسفندی مردہ کہ آنرا می کشیدند بگذشت فرمود کاش پوستش می گرفتید گفتند مردارست فرمود آب و برگ سلم آنرا پاک می کند در آوند اہل کتاب نباید خورد مگر آنکہ آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشوید و دران بخورد و ہمین ست حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم و صحابۂ وی وضو کردند از خیکۂ زن مشرکہ و ساغر آنحضرت شکستہ بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلعم را از سرکہ ساختن خمر پرسیدند فرمود لا نسازید و لکن این خبر نص در نجاست نیست چہ اصل در ہر شئے طہارت اوست و نسبت ملازمت میان حرمت و نجاست و نہی کرد خدا و رسول از گوشت خران خانگی و گفت رجس ست یعنی خوردنش حرام ست نہ آنکہ خود وی نجس ست آنحضرت صلعم در منی بر راحلہ خطبہ خواند و لعابش بر دوش عمرو بن خارجہ روان بود معلوم شد کہ لعاب ماکول اللحم طاہرست منی را می شست و دران جامہ از برای نماز بیرون می آمد عائشہ گوید من اثر غسل را دران جامہ می دیدم و در لفظی آمدہ کہ می مالیدم آنرا از جامۂ رسالت سخت مالیدنی و وی دران نماز می کرد و در لفظے آمدہ کہ منی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کردم و این دلیل ست بر طہارت منے شاشۂ دختر بشویند و کمیز غلام را آب زنند جامۂ را کہ خون حیض رسیدہ است بتراشد یعنی پلیدیش دور کند باز بآب مالیدہ بشوید سپس دران نماز بگزارد خولہ پرسید گر اثر خون نرود فرمود آبت بس ست و اثر زیانت نمی کند

البتة فی اسبوع مع مسیری الی کلکتة فی اواخر ربیع الاخر من شهور ۱۲۹۹ المقدسة الهجریة
علی صاحبها الصلوة والتحیة وسمیته بالاسم التاریخی علی طریقة اخیه النهج المقبول

البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

وبالله التوفیق وهو الهادی الی سواء الطریق اللهم یا ارحم الراحمین وفقنا
لاتباع کتابك العزیز وسنة نبیك المطهرة الذی جعلته خاتم النبیین واحشرنا فی
زمرة المخلصین فی الدین وجنبنا عن تحریفات الغالین وانتحالات المبطلین و
تاویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین وشفیع المذنبین صلی الله علیه وآله وسلم
فی الاولین والاخرین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب در بیان آب

دریا آبش طهور ست و مردهٔ او حلال آب را هیچ چیز پلید نکند مگر آنچه غالب شد بر بو و مزه
و رنگ او پس اگر یکی ازین هر سه نجاستی که دران پدید آید بر گردد نجس شود و دو قلهٔ آب
حامل خبث نگردد و در لفظی نجس نشود و هیچ یکی در آب استاده غسل نه بر آرد حالیکه جنب ست و نه
دران شاشد پیشتر غسل بر آرد و در لفظی آمده غسل نکند دران از جنابت آنحضرت صلعم نهی کرد ازانکه
غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا اغتراف کنند و لکن ثابت شده که خودش
بفضل آب میمونه غسل میفرمود پس اول محمول ست بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی ماندست
ازان آب بعض زنان نبوت در تغار غسل بر آورد آنحضرت آمد تا غسل فرماید گفت من جنب
بودم فرمود آب جنب نمی شود طهور آوندی که سگ دران آب خورده شستن اوست هفت بار
نخستین یا پسین بار بخاک و در لفظی آمده که آن آب را بریزد دگر به نجس نیست بلکه از طائفان ست بر
شما پس آب به هان اندختن او پلید نگردد بادیه نشینی در ناحیهٔ مسجد میزید فرمود دلوی از آب آنجا بریزند یعنی
تطهیر ارض همین قدر ست پس پس دو مرده و دو خون بار حلال شد ماهی و ملخ و جگر و سپرز چون مگس در آب افتد
غوطه داده بیندازد چه در یکی از دو بازویش داء و در دیگر شفا ست و آن بازو که دران داء است

لف واین را سه بار نمود و دپای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده ست فرمود برگرد وضو را نیکو کن بجو دش وضو بمد کردی و غسل بصاع تا پنج مد فرمودی هر که از شما اسباغ وضو کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله درهای بهشت ادبرای او بکشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین آمده

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلعم وضو میکرد مغیره بن شعبه خواست که هردو موزه بکشد فرمود بگذار که هردو را پاک در پای در آورده ام وبران هردو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی واسفل خف لکن سندش ضعیف ست مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوار تر بمسح بود از بالای آن ولکن جناب رسالت صلعم را دیدم که برظاهر هردو خف مسح میکرد وسندش حسن ست ومدت مسح در سفر سه روز و شب ست درین مدت موزه ها را از پا نکشد مگر از جنابت وغائط وبول ونوم ومقیم را یک روز و شب ست لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمائم و بر تساخین یعنی خفاف مراد دستارها و موزها ست وچون یکے بعد از وضو موزه پوشد مسح کند بران هردو ونماز بگزارد اندران ونیفگند آنها را اگر خواهد مگر از جنابت ودر لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست پس توقیت مذکور ثابت ماند

باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجا می کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب ونماز می کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضوست فاطمه بنت ابی حبیش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رگی هست حیض نیست چون حیض آید

باب در بیان وضو

اگر مشقت برامت نیفتادی با هر وضو مسواک بودی و عثمان آب وضو خواست و هر دو کف دست را سه بار شست
و آب در دهن و بینی کرد و بینی بیفشاند و روی سه بار شست و شو نمود و دست راست تا آرنج سه بار بشوئید
و همچنین با دست چپ کرد باز سر را مسح نمود پس پای راست تا شتالنگ سه بار بشست و با پای چپ همچنین کرد
بعد و گفت که آنحضرت صلعم را دیدم که همچو وضوی من وضوی کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار مسح بود و در لفظی
دیگر آمده که در مسح هر دو دست را از جانب پیش و پس برد و در لفظی آغاز بمقدم راس کرد و دستها را تا قفا
برده بجای نخستین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و بهر دو ابهام ظاهر هر دو
گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار بیفشاند چه شیطان در بن او می خسپید
و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه نمی داند که دستش کجا خفته و لقیط بن صبره را
فرمود تمام کن وضو را تخلیل کن میان انگشتان دست و پای و مبالغه نما در استنشاق مگر آنکه
صائم باشی و خود وی خلال ریش می کرد در وضو و ثلث مد از آب آوردند هر دو دست مالیدن
گرفت و آب برای هر دو گوش آب جدید میستاند و بر آب سر مسح نمیکرد و در لفظی آمده که سر را
با آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین ست محفوظ و پیغمبر فرموده است من روز قیامت سفید رو
روشن دست و پا بیایید پس هر که تواند که تابانی خود دراز کند باید که چنین کند و آغاز را از جانب
راست در نعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی
و فرمودی بیاغازید بجانبهای راست خود یعنی در وضو و در وضو مسح بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
موزه و در صفت حج وی صلعم آمده فرمود ابتدا کنید بچیزیکه ابتدا کرد بدان او تعالی و در وضو
آب بر هر دو آرنج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرده یعنی عمداً و مضمضه
و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل ست و بعد از غرغره سه بار بینی افشاند و هر دو
از همان کف کرد که بدان آب گرفت و این وصل ست و در لفظی آمده غرغره کرد و نشق نمود از یک

نهی نموده و سندش ضعیف ست و سخن کردن و کس در حالت غائط موجب دشمنی خدا است
مراو ازین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلا مسح آن نکند و نه در آ وند آب
دم زند و از استقبال قبله بغائط و بول و استنجا بیمین و بکتر از سه سنگ نهی فرموده و از
استنجا بسرگین و استخوان منع نموده و گفت رو بمشرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
مخصوص بمدینه طیبه ست و درین ملک که قبله در جهت مغرب ست رو بشمال یا جنوب
کند و نزد غائط پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانک بگوید ابن مسعود از بر
آنحضرت صلعم دو سنگ و یک پاره سرگین آورد سنگ بگرفت و سرگین بینداخت و فرمو
رکس ست یعنی پلید و در باره استنجا از استخوان و سرگین ارشاد کرد که این هر دو پاک
نمی سازند و فرمود پاکی کنید از کمیز که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول ست و در
لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از کمیز ست و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست
استاده دارد و نزد و شاشیدن ذکر راسه بار بیفشاند اهل قبا را پرسید که خدا بر شما ثنا
کرده ست گفتند بعد از سنگ آب بکار می بریم

باب دربیان غسل و حکم جنب

آب از آب ست یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخه زن
نشست و زن را در مشقت انداخت غسل واجب شد اگرچه انزال نکند و همچنین غسل ست
بر زن نزد دیدن آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر ببیند زن انچه می بیند مرد در
خواب یعنی جماع غسل نکند یعنی تا آنکه منی بیند ام سلیم گفت اینچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن او لاد از کجا ست و خود غسل میکرد از جنابت و روز جمعه
و از حجامت و از غسل میت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند ثمامه بن اثال چون
مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل جمعه واجب ست بر هر محتلم اخرجه السبعة و آمده هر که وضو کرد روز جمعه

نماز ترک دہی چون برگرد دخون بشوئی و نماز کنی و برای ہر نماز وضوی تازہ کنی مقداد را در
مذی امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمدہ کہ وضو کن و فرج
خود را آب پاش بعض زنان را بو سعید واز برای نماز بیرون آمد و وضو کرد و فرمود نماز بی
اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند کہ از شکم برآمدہ ست یا نہ از مسجد بدر نرود تا آنکہ آوازے
بشنود یا بوئی بیابد و در بارۂ مس ذکر فرمود پارۂ از گوشت تست صحح ابن حبان ابن مدینی
گوید این خبر احسن از خبر بسرہ ست کہ دران بر مس ذکر امر بوضو فرمودہ لکن بخاری در غیر
صحیح خود گفتہ ست کہ حدیث بسرہ اصح شی درین باب ست وہر کہ راقی یا رعاف یا قلس یعنی
آنچہ از جوف بر آید یا مذی برسد وی برگردد و وضو گرفتہ بنا بر نماز خود کند و درین بیان سخن نماید
و فیہ ضعف و وضو را از لحم غنم بمشیت گذاشت و بر وضو از لحوم ابل نعم گفت وہر کہ مردہ را بشوید غسل برآرد وہر کہ او را بردارد
وضو گیرد احمد گفتہ لا یصح فی ہذا الباب شئی و قرآن را مس نکند مگر طاہر لکن این حدیث معلول ست
شیوۂ نبوت آن بود کہ در ہر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو وحجامت کرد و نماز گزارد
و وضو نکرد و فیہ لین چشم سر بند و برست چون بخسپید سر بند دبر بکشاد از ینجاست کہ خواب
تکیہ زدہ را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسیکہ دراز بخفت و سندش ضعیف ست
شیطان در نماز می آید و در خیال می افگند کہ وی حدث کردہ با آنکہ نکردہ ست درین حال
تا آوازی نشنود و بادی نیابد از نماز بر نگردد بلکہ در نفس خود بگوید کہ تو دروغ گفتے

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد در آمدن و خلا انگشتری می نہد یعنی اگر دران نام خدا و رسول یا کلمۂ از قرآن باشد وہو معلول و نزد
در آمدن بخلا اللھم انی اعوذبک من الخبث والخبائث بگوید و استنجا بآب کند و قضای حاجت
پنہان از نظر مردم نماید و از دو لاعن بپرہیز دیکی خلا در راہ مردم دوم در سایۂ ایشان و در لفظے
موارد افزودہ و در لفظے نقع ما یعنی مجمع آب آمدہ وہو ضعیف ست و از خلا زیر درخت میوہ دار و کرانۂ نہر سوان

این قدر ترا بس ست که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست بمالی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه ست بلفظ مسلم و در روایتی از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زد و در ان دمید و بر روی و هر دو کف بان مسح نمود و در لفظی آمده تیمم دو ضربت ست یکی از برای روی دیگر از برای هر دو دست تا آرنج و این حدیث موقوف ست بر ابن عمر پس ارجح همان اول ست و فرمود خاک وضوی مسلمان ست اگر آب تا ده سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و مس تن با آب کند و دو مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه نداشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزاردند پستر آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزارد و دیگر اعاده نکرد چون ماجرا بجناب نبوت گفتند غیر معید را فرمود اصبت السنة و اجزأتك صلاتك و دیگر را گفت لك الاجر مرتین و این ناظر ست در اولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب گردند و در غسل از مرگ بترسند میرسد که تیمم کنند و این موقوف ست بر ابن عباس و مرفوعا هم آمده علی مرتضی را زند شکستن یکی از دو بند دست امر کرد که مسح بر جبائر کند اما سندش سخت واهی ست و یکی را که سرش مجروح بود از سنگ بفرمود ترا این قدر بسند ست که تیمم کنی و بر زخم پاره از جامه بربندی و بران مسح کنی و سائر جسد را بشوئی ابن عباس گفت سنت آنست که از تیمم جز یک نماز بیشتر نگزارد و نماز دیگر را تیمم دیگر بکند لکن سندش سخت ناتوان ست و صحیح آنست که حکم تیمم حکم وضوست در هر امر پس از یک تیمم چند نمازے توان کرد

باب در بیان حیض

فاطمه دختر ابی حبیش را که استحاضه می آورد ارشاد فرمود که خون حیض سیاه باشد و زنان آنرا می شناسند چون حیض آید از نماز باز مان و چون خون دیگر باشد یعنے غیر سیاه وضو کن و نماز بگزار یعنے استحاضه مانع نماز نیست و اسماء دختر عمیس را گفت که در مرکن نشیند

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل ست و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع وضو بکند که این انشط ست از برای
عود و خواب کرد آنحضرت صلعم بدون مس ماء و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست
بشوید پس از یمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پس وضو بکند باز آب گرفته انگشتان را در بیخهای
موی در آرد و سه حفنهٔ آب بر سر ریزد یعنی پری هر دو کف پس بر سائر جسد آب ریزد
و هر دو پای بشوید و دلک داخل ست در مسمای غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلعم
فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای ازالهٔ رائحهٔ او و در روایتی آمده که مسح کرد
دست را بخاک و مندیل را بر گردانید و آب را بدست افشاندن گرفت ام سلمه گفت من زنی
هستم که موی سر را سخت می بندم در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و وا نمایم
فرمود نه بلکه این قدر ترا بس ست که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و روان کنی آنرا
بر تمام بدن و پاک شوی و فرمود من حلال نمی کنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
عائشه گفت من و جناب نبوت از یک آوند غسل می بر آوردیم از جنابت و دستهای
ما هر دو دران آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت ست موی را بشوئید
و بدن را صفی بکنید و فیه ضعف

باب در بیان تیمم

فرموده داده شدم پنج چیز که هیچ یکی را پیش از من داده نشد منصور شدم برعب تا یکماه راه
و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد و طهور هر که را نماز دریابد بگذارد آنرا همانجا
که دریافته و حلال شد مرا غنائم و داده شدم شفاعت و هر نبی در قوم خاصه مبعوث میشد
و من بسوی کافه مبعوث شدم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهور گردانیده
دمیکه آب نیابیم و در لفظی دیگر ست که تراب طهور ست از برای ما عماربن یاسر رافه مود

وقت نماز پیشین زوال مهر ست و سایهٔ مرد برابر طول او باشد تا آنکه وقت نماز دگر حاضر گردد
و وقت نماز دگر تا آنجاست که آفتاب زرد نشده ست و وقت نماز شام مادامی ست که شفق
غائب نشده ست آنحضرت صلعم گفته شفق حمرت ست و وقت نماز خفتن تا نیمهٔ شب اوسط
و وقت نماز بامداد از طلوع فجر ست تا آن زمان که آفتاب طالع نشده و در لفظی در بارهٔ نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک ست و در لفظی مرتفع ست ابی برزه اسلمی گوید آنحضرت صلعم نماز دگر
می کرد و یکی از ما بسوی منزل خود که در اقصای مدینه بود بر میگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان ست
و مستحب میداشت تاخیر عشا را و خواب را پیشتر از ان مکروه میگرفت و سخن کردن را بعد آن و بر میگردید
از نماز صبح دمیکه مرد همنشین خود را می شناخت و از شصت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاهی
عشا را مقدم و گاهی آن را موخر می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که دیر
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلس گزاردی و دمیکه فجر بشگافت نماز برپا کرد و بعض مردم بعض
را نمی شناخت و مغرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل را می دید و شبی نماز عشا را وقتی
گزارد که عامهٔ شب بگذشت بر آمد و فرمود وقتش همین ست اگر مشقت بر امت نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شدت حر از جوشیدن
جهنم ست و گفت صبح کنید در نماز بامداد که اعظم ست از برای اجر شما یعنی آغاز در غلس و انجام در اسفار باید و
فرمود هر که دریافت از صبح رکعتی پیش از بر آمدن مهر وی نماز صبح دریافت و هر که دریافت رکعتی از عصر پیش از آنکه آفتاب
فرو رود وی نماز عصر دریافت و در روایتی بدل رکعت لفظ سجده آمده و بعده گفته که سجده همین رکعت ست یعنی درین حدیث
نه در هر مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این اصح تر ست از اول سه ساعت ست که دران نماز و اقبار مرده
روا نیست یکی نزد طلوع مهر تا آنکه بر آید دیگر هنگام نیمروز تا آنکه زائل شود سوم نزد غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شافعی از حدیث ابی هریره بسند ضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم جائز ست خاصة و بنی عبد مناف را گفت

اگر زردی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل برآرد و مغرب و عشا را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر
و میان این غسلها وضو کند حمنه دختر جحش را سخت استحاضه میشد آنحضرت صلعم را پرسید
فرمود لتی ست از شیطان تو شش یا هفت روز حیض کن پس غسل برآر و چون پاک شوی بست و
چهار روز یا بست و سه روز نماز بگزار و روزه گیر این قدر ترا بس ست و همچنین در هر
ماه می کن چنانکه زنان حیض می کنند و اگر توانی که ظهر را دیر کنی و عصر را شتاب نمائی و
غسل برآری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را دیر و عشا را جلد ادا کنی
و غسل برآری و میان دو نماز جمع کنی پس بکن و از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
گزاری و این اعجب هر دو امر ست بسوی من یعنی بنا بر مزید سهولیت اندران و چون
ام حبیبه دختر جحش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلعم فرمود آنقدر بدرت که حیض ترا
حبس میکرد باز مان پس غسل برآر و نماز کن پس وی هر نماز را غسل می کرد یعنی از طرف
خود نه آنکه جناب شارع او را بدان امر کرده باشد پس حجت بمثل این روایت غیر منتهض ست
ام عطیه گفته ما کدرت و صفرت را بعد از طهر چیزی نمی شمردیم یهود را چون زن حیض میکرد با او
نمی خوردند آنحضرت صلعم فرمود هر کار بکنید مگر نکاح و عائشه را فرمود تا ازار بپوشد و با وے
مباشرت میکرد آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید دینار یا نیمه آن تصدق کند
و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روزه نمی گیرد و عائشه در حجة الوداع
در موضع سرف در حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه مکن
تا آنکه پاک گردی و از زن حائض ما فوق آزار را حلال داشته و زن نفسا در عهد نبوت
تا چهل روز در نفاس می نشست اما او را امر بقضای نماز زمان نفاس نکرد و الله اعلم

كتاب الصلوة

باب در بیان مواقیت

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة گردن خود بجانب
راست و چپ پیچید و خود دش دو رنکرد تمام بدن خود آنحضرت بآواز ابو محذوره
خوش آمد او را اذان آموخت و آین دلیل ست بران که مؤذن مرد خوش آواز باید
جابر بن سمره گفته بارها عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصه خفتن
از نماز آمده که اذان گفت بلال پس نماز گزارد آنحضرت صلعم و کرد آنچه هر روز می کرد و در مزدلفه مغرب و عشا را
بیک اذان و دو اقامت بگزارد و در لفظی چنین ست که جمع کرد میان مغرب و عشا بیک اقامت و در طریقی آمده که
هر نماز را اقامت گفت و در روایتی دیگر آمده که ندا نکرد در هیچیکی از ان هر دو و فرمود اذان میگوید بلال بلیل پس
بخورید و بنوشید یعنی در تسحر رمضان تا آنکه ندا کند ابن ام مکتوم و وی نابینا بود ندا نمیکرد تا آنکه او را گویند
صبح کردی صبح کردی و این دلیل ست بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان
و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و ندا کند که بنده بخفت
و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف ست و حدیث نخستین صحیح
متفق علیه فاین هذا من ذاک و فرمود چون ندا بشنوید همچو مؤذن بگوئید سوای حیعلتین که بجایش
سامع لاحول ولا قوة الا بالله بگوید عثمان بن ابی العاص خواست که امامت قوم خود بکند فرمود
تو امام ایشان هستی اقتدا کن با ضعف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت نگیرد و فرمود
چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر حجت ست بر اذان و ایجاب امر بدان
و بلال را در اذان امر بترسل فرمود یعنی تانی و در اقامت بحدر یعنی شتابی و گفت میان هر دو بقدر
فراغ از اکل درنگ کن و حدیث متوضی بودن مؤذن ضعیف ست بحجت نمی ارزد
آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید ولکن این نیز ضعیف ست چنانکه خبر امر با بن زید
بلفظ فالق و انت نیز ضعف دارد و مؤذن املک ست باذان چنانکه امام املک ست باقامت و فیه ضعف
و دعائیکه میان اذان و اقامت کنند واپس نمی شود یعنی بلکه پذیرا می گردد و هر که نزد شنیدن
ندا این دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدان الوسیلة

منع مکنید ہیچ کسے را کہ طواف کند باین خانہ ونماز گزارد ہر کدام ساعت کہ خواہد از شب یا روز و آمدہ کہ فجر دو فجرست یکے آنست کہ طعام را حرام می کند ونماز دران حلال ست دیگر آنست کہ نماز صبح دران حرام ست وطعام دران حلال و در لفظے آمدہ آنکہ محرم طعام ست دراز میرود در افق ودیگر ہمچو دم گرگ ست و فرمود افضل اعمال نماز کردن ست در اول وقت و آن رضوان خدا است و در اوسط وقت رحمت الٰہی ست و در آخر وقت عفو خدا اگر سند این خبر سخت ضعیف ست و بعد از فجر نمازی نیست مگر دو سجدہ و در لفظے آمدہ نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت فجر ام سلمہ گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارد و بخانہ ام آمد و دو رکعت نماز کرد پرسیدم فرمود از دو رکعت کہ بعد از ظہر باشد مشغول شدم این دم گزاردم گفتم مگر قضا کنیم این ہر دو را چون فوت شوند فرمود نہ یعنی قضا درین وقت از خصائص من ست

باب در بیان اذان

طائفی عبداللہ بن زید را در خواب اذان آموخت دران تکبیر چہار بار آمدہ بغیر ترجیع و اقامت یک بار مگر قد قامت الصلوٰۃ آنحضرت فرمود صلعم این کہ تو دیدے خواب راست ست انشاء اللہ تعالیٰ و در طریقے درین قصہ قول بلال در اذان فجر الصلوٰۃ خیر من النوم زیادہ آمدہ و در لفظے آمدہ کہ گفتن مؤذن این جملہ را بعد از حی علی الفلاح سنت ست و بالجملہ ثبوت اذان و این قول بتقریر نبوت بودہ ست و تقریر نوعی از سنت ست و جناب رسالت صلعم ابو محذورہ را اذان آموخت و دران ترجیع آمدہ یعنی دو شہادتین و این زیادت ست بر حدیث ابن زید و زیادت عدل مقبول ست و خبر اول نزد اہل سنن ست و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در اولش دو بار گفتہ اما در مسند احمد و ہر چہار سنن مربع ذکر نمودہ و بلال مامور شد بتشفیع اذان و ایتار اقامت مگر قول قد قامت الصلوٰۃ لکن مسلم این استثنا را ذکر نکردہ و نسائی گفت امر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفہ بلال را دید کہ نزد اذان ہر دو انگشت سبابہ وی در ہر دو

زنان آنحضرت صلعم نماز می کرد و در سینهٔ او آوازی همچو آواز دیگ جوشان می بود اگریستن

واین دلیل ست بآنکه گریستن در نماز جائز ست علی مرتضی اگر در نماز بر آنحضرت صلعم آمدی

تنحنح فرمودی پس تنحنح مبطل نماز نباشد واگر یکی در نماز سلام کردی ببسط کف شریف اشارت

بجواب نمودی امامه دختر زینب را در نماز حامل بود نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می داشت

واین ماجرا در حالت امامت بود و در نماز امر بکشتن مار و کژدم آمده پس این همه فعل کثیر ست

باب در بیان سترهٔ نمازی

گذرنده از پیش مصلے اگر بداند که کدام اثم بر وی ست تا چهل سال ایستد بهتر باشد ازانکه گذشتن

از روبروی او و در لفظی چهل سال آمده واین ستره برابر چوب پسین پالان شتر بسیار ست

بهر حال استتار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخرهٔ رحل در پیش او نیست

گذشتن زن وخر وسگ قطع نمازش کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد

گویم مراد بقطع کمی ثواب باشغل مصلی از حضور ست نه فساد نماز بدلیل حدیث دیگر که هیچ شی قاطع نماز نیست

و تا توانید دفع کنید و بعد از ستره اگر یکی از نزد مصلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماند مقاتله نماید

که شیطان ست و در لفظی آمده که قرین ست یعنی شیطان همزاد انسان واگر هیچ ستره نیابد

همین عصاے خود در روبرو دارد اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از

پیش او بگذرد وسند این حدیث حسن ست و زاعم اضطرابش غیر مصیب

باب در بیان جهت بر فروتنی در نماز

اختصار در نماز منهی عنه ست یعنی دست بر تهیگاه نهادن یهود اینکار می کردند طعام شام

اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزها صاف نکند که

رحمت روبروے او ست واگر ناگزیر باشد یکبار بیش نکند یا ترک دهد و التفات در نماز یعنی بچپ و راست

والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته آنحضرت صلعم او را روز قیامت شفاعت فرماید

باب دربیان شروط نماز

هرکه در نماز گند کند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فسا ناقض وضوست و قبول نیست نماز حائض
مگر بخمار یعنی معجر و سرپوش زنان و جامه اگر وسیع ست بدان ملتحف شود و میان هر دو طرف
او خلاف نماید و اگر تنگ ست متزر شود بدان و در یک جامه که بر دوش از ان چیزی
نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در درع و خمار بغیر ازار درست ست اگر
آن درع سابغ باشد و پشت هر دو قدم را بپوشد عامر بن ربیعه در شب تاریک نماز
بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بران آیه فاینما تولوا فثم وجه الله
فرود آمد و آنکه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب ست محمول ست بر قبله مدینه منوره ورنه
در هند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر راحله بهر سوی که روی کند جائز ست و از
فعل جناب رسالت مآب ثابت ایما بسر میفرمود ولکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
چون اراده تطوع میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و تکبیر می برآورد و پس بهر سوی که راحله
میرفت نماز می کرد و تمام روی زمین مسجد ست جز مقبره و حمام و جای انداختن سرگین
و جای ذبح جانوران و وسط راه و جای ماندن و بودن شتران و بالای پشت خانه خدا
و نماز گزاردن بسوی گور و نشستن بران منهی عنه ست و هر که بمسجد در آید اگر در نعل اذی یا
قذر بیند مسح کرده دران نماز بگزارد چه طهور خفین که وطی اذی کرده همین تراب ست و در نماز
هیچ شئی از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قرأت قرآن باشد در عهد نبوت صحابه
در نماز بحاجت خود سخن می کردند این آیه فرود آمد حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین مراد بوسطی نماز عصر ست و مراد بقنوت سکوت پس مامور شدند بخموشی
ونهی کرده شدند از سخن کردن و در نماز تسبیح در نماز از برای مردان ست و تصفیق از برای

عائشه را پنهان کرده بنمود کنیزی سیاه خیمه در مسجد داشت پیش عائشه آمدی و سخن کردی
افگندن آب دهن در مسجد گناه است و کفاره اش دفن اوست قیامت نیاید تا آنکه مردم
نازش کنند در مساجد آنحضرت صلعم فرمود من مامور نیم بتشیید مساجد یعنی برافراشتن و
آراستن آن و معروض شد بآنحضرت صلعم اجر است وے تا آنکه خس و خاشاکے
که مرد از مسجد بیرون می افگند و هر که در مسجد درآید ننشیند تا آنکه دو رکعت بگزارد و این را
تحیة المسجد نامند و حدیث دلیل ست بر وجوب آن

باب صفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل برآرد و رو بقبله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
از قرآن آسان شود بخواند و برکوع رود باطمینان و چون سر بردارد راست بایستد سجده
کند باطمینت و بنشیند بعد از سجده باطمینان و سجده دیگر همان اطمینان بجا آرد و در همه
نماز این چنین بکند و در لفظی قیام باطمینان آمده و در لفظ دیگر فصلب حتی ترجع العظام
وارد شده و در روایتے دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یکے از شما تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
او تعالی امر کرده ست پس تکبیر گوید و حمد کند یعنی سورهٔ فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه
داشته باشد بخواند ورنه حمد و تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که ام القرآن و آنچه خدا خواهد
بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهے بخوان یعنی از قرآن بزبان عربی از هر سوره آنچه
خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشتے و نزد
رکوع هر دو دست را بر هر دو زانو ممکن کردی یعنی قرار دادی و پشت را دوتا ساختی یعنی ناهموار
و برابر نشیند با گردن و نزد رفع راس مستوی می استاد تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش می رسید
و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و اطراف
انگشتان هر دو پای را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ

مگر ایستن ربودگی شیطان ست از نماز بنده ولهذا در خبر دیگر آمده که دور دار خود را از التفات که آن
هلاک شدن ست و اگر لابد باشد پس در نماز تطوع بکند چون یکی در نماز باشد مناجے رب
خود ست آب دہن بجانب راست و پیش خود نیندازد و لکن از جانب چپ بیفگند و در لفظی زیر پا
آمده عائشہ را پردہ باریک سرخ رنگین منقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود
و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلعم این قرام خود را دور کن که تصاویرش در نماز عارض من
می گردد و در لفظی آمده که این خمیصه مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این قومها که در نماز
نظر بآسمان کنند باز مانند ورنه نگه بسوی ایشان باز نگردد و نیست نماز در حضرت طعام و نه در
حال دفع اخبثان یعنی بول و براز و آنجا که تثاؤب از طرف شیطان ست هر که در نماز
فاژه کند تا تواند بکظم آن پردازد

باب در بیان مساجد

ساختن مسجد ها در خانها مامور به ست و همچنین پاکیزه و خوشبو داشتن آنها کشتہ خدا یهود را
که گورهای پیغمبران خود را مسجد ها گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجد
میساختند ایشان بدترین خلق اند شکر نبوت از نجد ثمامه بن اثال را گرفتار کرده بیاورد و
بستونی از ستونهای مسجد بربست و وی مشرک بود و این دلیل ست برانکه نجاست شرک
معنوی ست نه صوری و نه این ربط را تقریر می فرمود عمر بن خطاب حسان بن ثابت را در مسجد
بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شعر در مسجد می خواندم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلعم
اگر یکی را بینید که در مسجد ضاله خود می جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو باز نگرداند
مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را گوید که خدا تجارت
ترا سود مند نکند مسجد مقام حد و قود نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلعم
برای وی خیمه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرماید حبشه در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلعم

نخوانند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که دران ام الکتاب نخوانند و فرمود شاید
شما می خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحة الکتاب که آنرا نخوانید چه نیست نماز
کسی را که آنرا نخواند و آمده که آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر نماز را بالحمد شروع می کردند و بسمله را اول
قراءت و آخر آن نمی خواندند و در لفظی زیاده کرده که جهر بسمله نمی نمودند و در روایت دیگر
وارد شده که پنهان می گفتند و برین ست حمل نفی نعیم مجمر گفته نماز گزاردم در پس ابوهریره
پس بسمله خواند پستر فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آمین گفت و نزد سجده و قیام از جلوس
الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند بکسیکه جان من در دست اوست من اشبه شما ام
در نماز برسول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید بسمله گوئید که بسمله یکی از آیات فاتحه ست
و این موقوف ست بر ابوهریره و بود آنحضرت صلعم که چون از قراءت ام القرآن فارغ شدی
آواز خود را به آمین برداشتی یکی آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم آنچه کفایت کند
ازان با مرا آموخت فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و دو سوره میخواند و احیانا اسماع آیتی میکرد
و رکعت اولی را دراز مینمود و در دو رکعت پسین همین فاتحه میخواند و بس ابوسعید خدری گفته اندازه میکردیم
قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزیل السجدة میخواند و در دو رکعت آخر بقدر
نصف آن قراءت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نیمه آن
در دو رکعت آخر عصر غرضکه در پسین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب قصار مفصل
می خواند یعنی از ق تا آخر قرآن و در عشا وسط مفصل و در صبح طوال آن ابوهریره رض گوید بنماز
نکردم در پس احدی اشبه تر بنماز نبوت ازین شخص و هم در مغرب سوره طور بخواند و در نماز صبح روز
جمعه سجده و هل اتی خواند ابن مسعود گوید همیشه همچنین میکرد و هیچ آیت رحمت در نماز نیامدی
مگر نزدش سوال می کرد و نه آیت عذاب مگر آنکه ازان تعوذ مینمود و فرمود من نهی کرده شده ام از انکه
قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا بکنید که در خورد استجابت ست

می نشست و پای راست را استاده میداشت و در رکعت اخیره پای چپ را مقدم و پای دیگر
را منصوب نموده بر مقعد می نشست و نزد استادن بنماز وجهت وجهي للذي
فطر السموات والارض تا المسلمين و اللهم انت الملك تا آخر می خواند و مسلم گفته این
در نماز شب بود گویم مراد خواندن این ادعیه بعد از تکبیر تحریمه ست نه پیش ازان و عادت شریف
آن بود که بعد از تکبیر تحریمه اندکے پیش از قراءت خاموش می ماند ابو هریره گفت قربانت
شوم بیان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود اللهم باعد بيني وبين خطاياي الخ
و عمر بن خطاب سبحانك اللهم الخ می خواند و اول مرفوع متفق علیه ست و ثانی موقوف
بر عمر و در روایتے آمده که بعد از تکبیر می گفت اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم
من همزه و نفخه و نفثه و در روایت دیگر وارد شده که آغاز نماز بتکبیر و آغاز قراءت بالحمد می کرد
و نزد رکوع سر را بلند نمیفرمود و نه پست می کرد و لکن میان این هر دو می داشت و نزد رفع
راس از رکوع بسجده نمی رفت تا آنکه راست بایستد و همچنین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر
نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید
و پای راست را استاده می کرد و این دلیل ست بر فرضیت اعتدال در ارکان نماز و از
عقبه شیطان نهی میفرمود و مراد بعقبه اقعا ست یعنی نشست سگ که هر دو سرین بزمین
بچسپاند و هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین نهد دیگر آنکه هر دو پای بگستراند
و هر دو سرین بر پاشنه بگذاشته بنشیند و این مناسب تر ست بتفسیر عقبه و نهی کرد از آنکه مرد هر دو
ذراع خود را فرش کند همچو افتراش سبع و نماز را بتسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست را برابر
هر دو دوش بر می داشت و نزد رکوع و سر برداشتن ازان نیز رفع یدین می کرد و سمع الله
لمن حمده ربنا لك الحمد میگفت و این کار در سجده نمی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را
محاذی منکبین میفرمود پس تکبیر می برآورد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه محاذے میکرد هر دو دست
را بالاے هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمودند نیست نماز کسی را که ام القرآن

واین در سند لقوی ترست از حدیث وائل بن حجر که دیدم آنحضرت صلعم چون سجده کردے
هر دو زانو را پیش از هر دو دست بر زمین نهادی و در تشهد دست چپ بر زانوے چپ
و دست راست بر زانوی راست نهادی و پنجاه و سه را عقد لبستی و بانگشت سبابه اشارت
فرمودے واین نزد مسلم ست و در روایتے آمده که همه اصابع را قبض کرد و بانگشتے که متصل
ابهام ست اشاره فرمود و عبد الله بن مسعود را تشهد آموخت و گفت چون یکے از شما نماز کند
بگوید التحیات لله الخ پستر هر چه از دعا بپسندد بخواند و این اصح صیغ تشهد ست و پیش ازین
سلام بر جبرئیل و میکائیل میکردند پس این تحیت آموخت و امر کرد که مردم را بیاموزد و ابن عباس
را صیغهٔ دیگر تعلیم کرد بلفظ التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الخ یکے را دید که در نماز
دعا می کند لکن تمجید و تصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون یکے
از شما نماز گزارد بدایت بحمد و ثنا رب کند پستر درود بر پیغمبر فرستد باز هر چه خواهد دعا کند
بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوٰة بر شما پس این درود چگونه گوئیم
خاموش شد باز فرمود بگویید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید و
سلام همچنانست که آموخته شد ید و ابن خزیمه زیاده کرد چگونه درود فرستیم بر شما در نماز خود
و فرمود پناه جویید در تشهد از چهار چیز و بگویید اللهم انی اعوذ بك من عذاب جهنم و
من عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر فتنة المسیح الدجال در مسلم ست که
این را بعد از تشهد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مرا دعائی بیاموز که در نماز خود
می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت
فاغفر لی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم وائل بن حجر
گوید نماز گزاردم با رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست و چپ و میگفت
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و آوازه عیه ثبوت ست در پس هر نماز فرض

و در رکوع و سجده سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لی بسیار می گفت و نزد اراده نماز تکبیر می برآورد و همچنین نزد رکوع و می گفت سمع الله لمن حمده نزد رفع صلب از آن و ربنا ولك الحمد و وی تا ایستاده پس تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد رفع راس از آن هم تکبیر می برآورد و باز تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد برداشتن سر از آن تکبیر می برآورد غرضکه در تمام نماز همچنین می کرد و در سیکه از دو رکعت بعد از نشستن بر می خاست تکبیر می گفت و در روایتے آمده که نزد رفع راس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض الخ و فرمودے که ماموم تا آنکه سجده کنم بر هفت استخوان بر جبهه و بدست شریف اشارت بسوی بینی کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدمین و در نماز میان هر دو دست خود فرجه می گذاشت تا آنکه بیاض ابطین شریف نمایان می گشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست بر زمین نهی و هر دو آرنج را بردارے و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشتے و در سجده آنها را ضم نمودی و چار زانو نشسته نماز گزاردی یعنی در حالت مرض و میان هر دو سجده می گفت اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی مالک بن حویرث دید که آنحضرت صلعم نماز می گزارد در وتر از نماز برنخاست تا آنکه مستوی نشست در قعود و این را جلسه استراحت گویند رواه البخاری و تا یک ماه بعد از رکوع قنوت کرد و برائے احیاء از عرب بد دعا نمود پس ترک آن داد و بلفظی دیگر آمده که لم یزل در صبح قنوت می فرمود تا آنکه دنیا را گذاشت و آمده که قنوت نمی کرد مگر وقتیکه قومی را دعا می کرد یا بر قومی دعاے نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتم شما پس آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی نماز گزارده اید در فجر قنوت می خواندند گفت ای پسرک من محدث است یعنی بدعت برادر حسن بن علی علیهما السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم کلمه چند که آنرا در قنوت وتر می گفته باشم اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ رواه الخمسة و نسائی در آخرش وصلی الله علی النبی افزود و ابن عباس او دعا آموخت که در قنوت صبح گویند و آن همین دعاے مذکور است و سندش ضعیف و فرمود چون یکے از شما سجده کند همچو شتر ننشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو رکبه بر زمین نهد

بجای جلوس فراموش شده سجده کردند و یک بار دیگر بر دو رکعت از ظهر یا عصر سلام داد و نزد چوبی که در پیشگاه
مسجد بود بایستاد و دست خود بران چوب نهاد در قوم ابوبکر و عمر بودند اما از هیبت سخن نکردند و سراع مردم برآمدند
صحابه گفتند که نماز کوتاه شد مردی که اورا ذو الیدین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی
یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر گردید گفت آری فراموش کردی پس
دو رکعت دیگر بجا آورد و سلام داد و تکبیر برآورد و مثل سجده خود سجده کرد یا دراز تر از ان لیکن سر
برداشت و تکبیر گفت در روایتے زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظی آمده که فرمود
ذو الیدین راست می گوید صحابه باشارت گفتند آری و این در صحیحین ست لکن بلفظ
فقال لی و در روایتے آمده که سجده نه کرد تا آنکه حق تعالے متیقن کرد و یک بار
نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده برآورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
یکی از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنا نماید
دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت صلعم نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز
چیزی نو پدید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پای خود بپیچید و روبقبله
شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما را بدان خبر می کردم
ولکن من بشرم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان
کنم یاد دهانید مرا و چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که تحری صواب کند و نماز را
بران تمام نماید پس دو سجده کند و در لفظی آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو
سجده سهو کرد آنحضرت صلعم بعد از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماید
و هر که برخیزد از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود نکند و دو سجده
نماید و اگر راست نه استاده است بنشیند و نیست سهو بر وی و فرمود نیست سهو بر کسیکه در پس
امام است پس اگر سهو کرد امام بر وی و بر کسیکه در پس اوست سجده سهو است و هر سهو را دو سجده است

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد ودر پس هر نماز
تعوذ میکرد باین الفاظ اللهم انی اعوذ بک من البخل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک
من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ بک من فتنة الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر
لفظ دبر محتمل قبل از خروج نماز وبعد او هر دو هست و بعد از انصراف از نماز سه بار
استغفر الله گفتی پس این دعا خواندی اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا
ذا الجلال والاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار و
تکبیر بر آرد سی و سه بار واین نود و نه کرت شد واز برای تمام صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر گوید بخشیده شود خطایای او اگرچه
برابر کف دریا باشد یعنی در کثرت و در روایتے تکبیر سی و چهار بار آمده و معاذ بن جبل را فرمود
وصیت می کنم ترا که ترک نکنے پس هر نماز آنکه بگوئی این دعا را اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
جنت مگر موت و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گزارید چنانکه دیدید مرا که من
می گزارم و بگزار آنرا استاده واگر نتوانی نشسته واگر این هم نتوانی بر پهلو و به اشاره بکن
بیماری بر وساده نماز کرده بود آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی ور نه اشارتے
بکن و سجود را پست تر از رکوع گردان واین موقوف ست بر جابر

باب دربیان سجدهٔ سهو و تلاوت و شکر

آنحضرت صلعم نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست در خاست مردم هم برخاستند
تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماندند تکبیر گفت و حال آنکه جالس ست پس دو سجده پیش از
سلام کرد باز سلام داد و در روایتے آمده که در هر سجده تکبیر بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

مغرب و دو بعد از عشا و دو پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود رحم کند خدا
مردی را که بگزارد چهار رکعت قبل از عصر و دو بار گفت نماز گزارید پیش از مغرب و در کرت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفت از انکه مردم آنرا سنت گیرند و خود وی ش
قبل از مغرب دو رکعت گزارده انس گفت ما دو رکعت بعد از غروب شمس میگزاردیم و
آنحضرت صلعم ما را می دید پس نه ما را امر میکرد بدان و نه نهی مینمود از ان و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم
در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عائشه میگفت که ام الکتاب هم خوانده یا خیر و در ان هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعد ش بر جانب دست راست دراز میشد و بدان
امر میکرد و میفرمود نماز شب دوگان دوگان ست و چون یکی صبح را ترسد یک رکعت بگزارد
تا این نماز را وتر سازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو مثنی مثنی ست نسائی گفته این
روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فریضه نماز شب ست و وتر حق ست بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد سه رکعت بگزارد و هر که خواهد یک رکعت وتر بگزارد و این موقوف ست
بر ابی ایوب علی مرتضی گفته وتر حتم نیست همچو هیئت نماز مکتوبه و لکن سنت ست که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یک بار جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا سه شب صحابه شب آینده انتظار
حضرتش بردند بر نیامد و فرمود ترسیدم از ان که مبادا بر شما نوشته شود و گفت خدا شما را امداد
کرده ست بنمازیکه بهتر ست از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود وتر میان نماز عشا تا طلوع
فجر و وتر حق ست هر که وتر نکند از ما نیست عائشه گوید زیاده نمیکرد رسول خدا صلعم در رمضان و نه
در غیر آن بر یازده رکعت چهار رکعت میگزارد از حسن و طول آن هیچ مپرس باز چهار رکعت میکرد
از حسن و درازی آن سوال مکن پس تر سه رکعت میگزارد عائشه گوید من گفتم مگر پیش از وتر میخسپی
گفت ای عائشه چشم من میخوابد و دلم نمیخوابد و در روایتی آمده که ده رکعت در شب میگزارد و بیک سجده یعنی رکعت وتر میکرد پس
دو رکعت فجر میگزارد و همه سیزده رکعت شد و در روایت دیگر آمده که میگزارد در شب سیزده رکعت وتر میکرد از ینها بپنج رکعت متصل و

بعد از سلام و سجده کردند صحابه همراه جناب نبوت در سورهٔ اذا السماء انشقت و اقرأ ابن عباس
گفته نیست سورهٔ ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت صلعم را دیدم که دران سجده کرد و همچنین سجده کرد در
سورهٔ نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد دران و فرمود مفضل شد سورهٔ حج بدو سجده هر که سجده نکند
دران نخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بروی
گناه نیست و در لفظی آمده که فرض نکرده ست خدا سجده را و اگر خواهد بکند ابن عمر گفته آنحضرت صلعم بما
قرآن می خواند چون بسجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده نمودی ما هم سجده می کردیم و چون امری
مسرت انگیز آمدی در سجدهٔ شکر افتادی یک بار سجده دراز کرد بعده سر برداشت و
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجدهٔ شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام
اهل یمن بآنحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گوییم درین سجود
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیعه گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخواه گفتم مرافقت شما در جنت می خواهم فرمود جزین چیز دیگر
میخواهی گفتم نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گوییم حمل این سجده بر
نماز تطوع کما ینبغی نیست بلکه تنها سجود هم یکی عبادت مستقله است بهمین حدیث و با دلهٔ دیگر اما نماز
تطوع پس ابن عمر ده رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از و و دو بعد از مغرب
در خانهٔ خویش و دو بعد از عشا درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی دو بعد از جمعه در خانهٔ خویش
و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد مگر دو رکعت خفیف و در لفظی ترک نمی داد چهار رکعت
پیش از ظهر و دو رکعت پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر در تعهد از دو رکعت صبح و فرمود دو
فجر بهتر از دنیا و ما فیها است و فرمود هر که بگزارد دوازده رکعت در یک شب و روز ساخته شود بسبب
آن از برای او خانهٔ در جنت و در روایتی لفظ تطوع یاد کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد آن و دو بعد از

وی استخوان فربه می یابد یا دو سم نیکو ست او می افتد بحاضر عشا گردد و گران تر نماز ها بر منافقان
نماز عشا و نماز صبح ست و اگر بدانند که درین هر دو چیست بیایند آنرا اگر چه بسینه یا بمقعد مردی نابینا
آمد و گفت ای رسول خدا مرا قائد نیست که تا مسجدم بکشد او را رخصت داد چون آن مرد پشت
داد او را بخواند و گفت ندای نماز می شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که ندا شنید و
نیامد او را نماز نیست مگر از عذر و راجح وقف اوست بر ابن عباس آنحضرت صلعم نماز صبح بگزارد
دو مرد را دید که نماز نکردند ایشان را بخواند هر دو را آوردند شانهای ایشان می لرزید فرمود
چرا با ما نماز نکردید گفتند بخانهٔ خویش گزارده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارده
و باز امام را در یابید که هنوز نگزارده است همراه او بگزارید که این نماز شما را نافله ست امام از برای
همین ست که اقتدای او کنند پس دمیکه تکبیر گوید تکبیر گویید و تا تکبیر نگوید شما هم تکبیر نگویید و چون رکوع کند
رکوع نمایید و شما رکوع نکنید تا وی رکوع نکند و چون سمع الله لمن حمده گوید شما اللهم ربنا لك الحمد گویید
و در لفظی و لك الحمد آمده و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده نکنید تا آنکه امام سجده کند و
چون استاده نماز گزارد استاده گزارید و چون نشسته گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر منسوخ ست
صحابه در صفوف تاخر کردند فرمود پیشتر آیید یعنی در صف اول بایستید و من اقتدا کنید و آنانکه
بعد از شما هستند مو تم شوند بشما یک بار حجره کوچک گرفت و دران نماز کرد مردم آمدند و بنماز تشریف
نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانهٔ اوست مگر مکتوبه معاذ در نماز عشا درازی کرده بود فرمود
می خواهی که فتنه انگیز شوی چون مردم را امامت کنی والشمس و سبح اسم و اقرأ و واللیل بخوان
در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ابوبکر آمده بنشست خودش با مردم نشسته میگزارد
و ابوبکر استاده بود و اقتدا بجناب نبوت می کرد و مردم مقتدی ابوبکر بودند و فرمود چون امام
شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر و ضعیف و صاحب حاجت اند
و چون تنها بگزارد چنانکه خواهد بگزارد و فرمود نزد حضور نماز یکی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
دارد امامت نماید چنانچه عمرو بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

نمی نشست و هیچ رکعت مگر آخر آن و در همه شب وتر میکرد تا آنکه منتهی شد وتر او بسوی سحر و عبدالله بن عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان مباش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود وتر بگزارید ای اهل قرآن چراکه خدا وتر است و دوست میدارد وتر را و فرمود آخر نماز شب خود را وتر گردانید و نیست دو وتر در یک شب و در وتر سبح اسم ربك الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد مگر در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر رکعت می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قراءت میکرد و فرمود وتر گزارید پیش از آنکه صبح کنید و هر که صبح دریافت و وتر نکرد او را وتر نیست و هر که خفت از وتر یا فراموش کرد آنرا باید که چون یاد آید بگزارد و هر که بترسد از عدم قیام در آخر شب وی وتر کند در اول آن و هر که را طمع قیام در آخر لیل ست وی در پایان شب بجا آرد چه نماز آخر شب مشهود ست و این افضل است و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و وتر برفت پس وتر پیش از صبح میباید گزارد و گوید آنحضرت صلعم که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد و می افزود آنچه خدامی خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده شد عائشه که آیا رسول خدا صلعم نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از مغیب آید یعنی از سفر و گفت ندیدم آنحضرت را که گاهی سبحهٔ ضحی گزارده باشد ولکن من این را می گزارم و فرمود نماز اوابین دمی ست که بچهٔ شتر از گرما بنشیند و هر که دوازده رکعت ضحی بگزارد ساخته شود از برای او قصری در جنت عائشه گوید آنحضرت صلعم بخانه ام آمد و هشت رکعت چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت و امامت

آنحضرت صلعم فرمود نماز جماعت افضل ست از نماز فذ بست و هفت درجه و در لفظی بست و پنج جزو و گفت سوگند بکسیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم بجمع هیزم و امر نمایم بنماز و اذان گفته شود آنرا پس حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر نماز نمیشوند و خانها را برایشان بسوزم سوگند بکسیکه جان من در دست اوست اگر یکی بداند که

نخستین بار که نماز فرض شد دو رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند
و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که لیکن هجرت کرد رسول خدا پس چهار
رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر بحال اول مگر مغرب که وتر نهار ست و مگر صبح که قرات
دران دراز باشد جناب نبوت در سفر هم قصر کردی و هم اتمام و روزه گرفتی و هم افطار کردی و این
خبر معلول ست و محفوظ آنست که فعل عائشه ست لهذا میگفت که بر من شاق نیست یعنی
اتمام رباعی و در خبر ست که خدا دوست میدارد اتیان رخص خویش را چنانکه اتیان معصیت
خود را مکروه میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان عزائم خود را آنحضرت چون سه
میل یا سه فرسخ برآمدی دو رکعت میگزارد گویم میل اقصی منتهاے مد بصر را گویند و فرسخ
سه میل باشد انس گوید با آنحضرت صلعم از مدینه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد
تا بمدینه برگشتیم و ابن عباس گفته اقامت کرد آنحضرت نوزده روز و رکعه قصر می کرد نماز را
و در لفظی هفده روز و در روایتے پانزده روز و در طریقی هیجده روز هم آمده جابر گوید در تبوک بست
روز اقامت کرد نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف ست عادت شریف نبوت
آن بود که چون پیش از زیغ شمس رحلت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده
میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زیغ شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدے
و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس تر سوار می شد و در روایتے باین لفظ ست که چون در سفر
بودی و آفتاب زائل شد ظهر و عصر همه را گزاردی باز کوچ کردے در تبوک ظهر و عصر را یکجا
و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از مکه تا عسفان گویم
برید شانزده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف ست و صحیح وقف اوست بر ابن عباس
و فرمود بهترین امت من کسانی اند که چون بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند و
افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف ست عمران بن حصین را بواسیر بود آنحضرت را از نماز پرسید
فرمود استاده بگزار و اگر نتوانی نشسته بکن و اگر نتوانی بر پهلو کن آنحضرت بیماری را عیادت

مقدم کردند وفرمود امامت کند قوم را اقرأ ایشان از برای کتاب خدا واگر همگنان در قرأت
برابر باشند اعلم ایشان بسنت واگر در سنت برابر اند اقدم ایشان در هجرت واگر در هجرت یکسان اند
دیرینه ترین قوم در اسلام ودر روایتی کلان ترین در سن وامامت نکند مرد در مقام سلطنت
دیگر ونشیند در خانهٔ او بر تکرمهٔ او مگر باذن وی وآمده که امامت نکند زن مرد را وبادیه نشین
مهاجر را وفاجر مؤمن را اما اسنادش واهی ست وفرمود پیوسته کنید صفها را ونزدیکی کنید
میان آنها وبرابر دارید گردنها را بهترین صفوف مردان صف اول ست وشر آنها صف
آخر وبهترین صفهای زنان صف آخر ست وبدترین آنها صف اول ابن عباس شبی با آنحضرت
نماز گزارد وبر یسار او بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگردانید انس گفته آنحضرت نماز کرد من ویتیمی در پس او استادیم ومادرم ام سلیم در پس
ما ایستاد ابو بکره آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصف رسد برکوع رفت ودر رکوع تا
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا وعود مکن ودر
لفظی آمده رکوع کرد جدا از صف وتا صف خرامید ویکی را دید که تنها پس صف نماز میکند اورا امر
باعادهٔ نماز فرمود ونیز گفته که نیست نماز منفرد را در پس صف مگر آنکه در آید همراه ایشان یا بکشد
مردی را بسوی خویش وفرمود چون بشنوید اقامت را بروید بسوی نماز وباشد بر شما آرام و
گرانباری وندوید هرچه یابید بگزارید وانچه فوت شد آنرا تمام کنید نماز مرد با مرد ازکی ست
از تنها نماز او ونمازش با دو کس ازکی ست از نماز او با یک کس وچندانکه بیشتر باشند احب ست
بسوی خدا عز وجل ام ورقه را فرمود که امامت اهل خانهٔ خود کرده باشد گویم امامت زنان در وسط
صف ست وابن ام مکتوم نابینا را خلیفهٔ خود در مدینه کرد تا امامت مردم کند وفرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله وبگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیف ست هرکه نماز را بیابد و
امام بر جای خود ست باید که همان کند که امام میکند ولکن این خبر نیز ضعیف ست

باب در بیان نماز مسافر وبیمار

چه هر جمعه بر منبر نزد خطبه این سوره را میخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند وی همچو خرست
که کتابها را بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش وی را جمعه نبود و در روایتی آمده
چون یار خود را روز آدینه خاموش باش گفتی و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی یکی
روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزاردی یعنی دو رکعت تحیت گفت
نه فرمود برخیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه ست از حدیث جابر و دال ست بر وجوب
این نماز گو در حال خطبه باشد و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون میخواند
و هم دران و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قرائت میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد در جمعه
رخصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آرد رواه مسلم
و نهی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآرد و جمعه را بیاید و آنچه
در مقدر او ست نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پس همراه او نماز
آدینه بجا آرد بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعهٔ دیگر ست و سه روز زیاده بران
آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت دران روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندهٔ مسلمان
در حالیکه استاده نماز میگزارد و از خدا چیزی می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچیز و در لفظی آمده
که اشارت کرد بدست خود بآنکه این ساعت خفیف ست ابو برده آنحضرت صلعم را شنید
که فرمود این ساعت درمیان جلوس امام تا قضای نماز ست ولکن راجح وقف وست برابو برده
و در روایت دیگر آمده که درمیان نماز عصر تا غروب آفتاب ست حافظ ابن حجر گوید اختلاف
کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری املا ایش کرده ام
گویم تمام این اقوال در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست و این روایت که در هر چهل
کس یا بیش زیاده ازان جمعه باشد سنت بآن گذشته اسناد ضعیف دارد بلکه حکم نماز جمعه همان
حکم [illegible] خطبه [illegible] دیگر نمازها نیست [illegible]
[illegible] استغفار کردی ببعض آیات قرآن از برای

گرد دید که نماز بر وساده می گزارد آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن
و سجده را فرو دتر از رکوع ساز و حدیث را صلعم عائشه دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم
این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرتؐ بر چوبهاے منبر ارشاد کرد که قومها از ترک جمعات باز آیند ورنه خدا بر دلهاے
ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرتؐ نماز جمعه گزارده بر میگردیدند و دیوارها
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در لفظے آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد زوال شمس باز میگشتیم
جویان سایه سهل بن سعد گوید نبودیم که قیلوله کنیم و طعام چاشت خوریم مگر بعد از جمعه در عهد
رسالت آنحضرتؐ خطبه میخواند استاده درین میان کاروانے از شام آمد مردم بدیدنش در رفتند
همین دوازده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که رکعتی از نماز جمعه وجز آن دریافت باید که یک
رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد و این مرسل قوی ست و خطبه را استاده خواند
باز بنشستی پستر باستادی و استاده خطبهٔ دیگر خواندے جابر گفته هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردیدے
و خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری میترساند و میگفت صبحکم و مساکم و میفرمود اما بعد
فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها وکل
بدعة ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خود است مخصوص البعض نیست و در روایتے آمده
که در خطبهٔ جمعه حمد و ثنای خدا گفتے و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شده است
و در روایتے این عبارت افزوده من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاده کرده [illegible] آنحضرتؐ [illegible]
و قصر خطبهٔ او علامت فهم اوست [illegible] زبان جناب رسالت صلعم [illegible]

و متقدم گردید صف ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلعم و سلام
دادیم با همگنان و این نزد مسلم است و در لفظی وارد شده که این نماز در عسفان بود و در خبر
جابر آمده که با یک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد و پس تر سلام داد باز دو رکعت با
گروه دیگر بجا آورد و سلام داد و در حدیث حذیفه آمده که با یک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر بگزارد و این
هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضا نکردند یعنی اکتفا بر رکعت واحده نمودند و این حدیث که نماز خوف یک رکعت است
بر هر وجه که باشد ضعیف الاسناد است همچنین حدیث دیگر که نیست سهو در نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرمود فطر آن روز است که مردم افطار کنند و ضحی آن روز که قربانی نمایند سوارے چند آمدند
و گواهی دادند که دیروز ماه را دیده اند آنحضرت صلعم صحابه را امر کرد که روزه بگشایند و فردا صبح دم
بعیدگاه روند و نمیرفت روز فطر تا آنکه چند خرما می خورد و در لفظی آمده که افراداً یعنی طاق می خورد
و در روایتی وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزے بخورد و نمیخورد در روز قربان تا آنکه
نماز بگزارد و امر فرمود به برآوردن زنان بالغ و دختران دوشیزه و حائضان در هر دو عید تا در
خیر و دعای مسلمانان حاضر گردند و حائضان از مصلی کناره گیرند آنحضرت صلعم و ابوبکر و
عمر نماز عیدین را پیش از خطبه می گزاردند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را
بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشتے دو رکعت بگزاردے و سندش حسن است
و نزد خروج بسوی مصلی در هر دو عید اول چیزیکه بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم
می ایستاد و مردم همچنان بر صفهاے خود نشسته می ماندند ایشان را وعظ و امر میفرمود و فرمود تکبیر
در فطر در رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرائت بعد از هر دو است ترمذی
تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقتربت میخواند رواه مسلم و در
آمد و شد مصلی مخالفت طریق میکرد رواه البخاری اهل مدینه را دو روز لعب بود چون آنحضرت صلعم

تذکیر مردم در خطبه خواندی و فرمودی جمعه حق و واجب ست بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس بنده
او زن و کودک و بیمار گویم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزارد و لکن لااقل دو کس
می باید تا این نماز برپا شود و فرمود نیست جمعه بر مسافر و سندش ضعیف ست و چون آنحضرت صلعم
بر منبر بر آمدی مردم روی خود سوی او میکردند و وی بر چوب دستی یا بر کمان تکیه داده می استاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از انجمله روایت صالح بن خوات ست که طائفه با آنحضرت صلعم
نماز گزارد و طائفه دیگر روبروی دشمن ماند پس باهمراهیان یک رکعت بگزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمن صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کرد و نشسته ماند تا آنکه اینها نماز خود تمام نمودند پستر سلام داد با ایشان
و این وجه متفق علیه ست و روز ذات الرقاع بود در غزوهٔ نجد صحابه با آنحضرت صلعم در برابر دشمن
صف آراستند آنحضرت صلعم با ایشان بنماز استاد گروهی با آنحضرت صلعم نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد آنحضرت صلعم یک رکوع با دو سجده کرد باز این گروه بجای طائفه اولے
که نماز نکرده بود برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده بگزارد پستر سلام داد
و هر واحد از انها برخاسته یک یک رکعت با دو دو سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ مسلم بود
و این لفظ بخاری ست از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شدم همراه جناب رسالت صلعم
نماز خوف را پس دو صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدو میان ما و میان قبله ست آنحضرت
تکبیر گفت ما هم الله اکبر گفتیم پستر رکوع کرد ما همه نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما همه نیز
سر از رکوع برداشتیم باز بسجده فرو رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف مؤخر در نحر عدو
استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل برخاست الحدیث و در روایتی آمده که سجده نمود و
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع مترسل متضرع از خانہ برآمد و دو رکعت بگزارد چنانکہ در عید میگزارد و این خطبہ شما نخواند یعنی باین طول و عرض کہ مردم می خوانند و نہ رفتے برمنبر وارد شدہ مردم پیش وی صلعم شکوۂ قحوط مطر کردند امر فرمود کہ منبر بنہند پس در عید گاہ نہادند و وعدہ داد مردم را برآمدن در روزی پس چون آن روز مہر نمایان شد برآمد و بر منبر نشست و تکبیر برآورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوۂ خشک سالی دیار خود کردید و او تعالے شما را امر کردہ است بآنکہ او را بخوانید و وعدہ دادہ است کہ بپذیرد از برای شما بازگفت الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا الہ الا اللہ یفعل ما یرید اللھم انت اللہ لا الہ الا انت انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت علینا قوۃ وبلاغا الی حین باز دستہا برداشت تا آنکہ بیاض ابطین شریف دیدہ شد و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را برگردانید و وی رافع یدین بود و روی بمردم آورد و از منبر فرود آمدہ دو رکعت بگزارد حق سبحانہ و تعالی ابرے پیدا آورد کہ غرید و درخشید و بارید و قصۂ تحویل رداء در بخاری ست و در وی آنست کہ رو بقبلہ شد دعا نمود و دو رکعت نماز کرد بجہر قرأت و تحویل رداء فرمود تا قحط برگردد مردی روز جمعہ بمسجد در آمد و آنحضرت استادہ خطبہ میخواند گفت ای رسول خدا اموال تباہ شد و راہہا منقطع گردید خدا را بخوان کہ ما را باران دہد ہر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللھم اغثنا اللھم اغثنا الخ و درین حدیث ذکر دعای امساک باران نیز آمدہ عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ چون قحط رسیدے استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوندا آب می خواستیم از تو بوسیلۂ پیغمبر تو و تو آب میدادی ما را و اکنون توسل میکنیم بسوی تو بعم نبی تو پس ما را آب بدہ پس باین گفتن آب دادہ میشدند و این نزد بخاری ست انس گوید ہمراہ جناب رسالت مآب بودیم کہ بارانی در رسید آنحضرت صلعم جامۂ خود از تن برداشت تا آنکہ آبش برسید و فرمود حدیث عہد بربہ یعنی تازہ روزگارست برب خود سہ ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمدہ مرحبا + و چون باران را دیدی گفتے

قدوم آورد فرمود او تعالی در بدل این هردو بهتر ازین هردو شما را داد روز اضحی و روز فطر و پیاده رفتن بسوی نماز عید سنت ست و یک بار که باران رسید آنحضرت صلعم نماز عید در مسجد گزارد و در سندش لین ست

باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلعم آفتاب در گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر مرگ اوست آنحضرت فرمود صلعم مهر و ماه دو آیت ست از آیات خدا از برای موت و حیات احدی گرفته نمی شوند چون این ابینید دعا کنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود و در لفظی منجلی گردد و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه باشماست و درین نماز جهر بقرات کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده یکی منادی را بر انگیخت که نداکند الصلوٰة جامعة و در خسوف مهر نماز گزارد و قیام طویل قریب خواندن سورهٔ بقر کرد باز رکوع دراز نمود و سر بر داشته تا دیر ایستاده ماند مگر فرود تر از قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد مگر کمتر از رکوع اول بستر بسجده رفت باز تا دیر ایستاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز بر رکوع شد و بخت دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع بر داشت قیام طویل فرود تر از قیام اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز بسجده افتاد پس از نماز برگشت و آفتاب روشن شده بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی مهر هشت رکعات در چهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجدات مروی گشته و نیز پنج رکعت باد و سجده آمده و در رکعت ثانیه نیز همچنین نموده و هرگز باد سے نوزید مگر آنکه بر هر دو زانوی خود نشست و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

جبه نزد عائشه بود تا آنکه بمرد واز وی باسما رسید واین جبه را جناب رسالت از برای وفد وجمعه می پوشید اسما گوید ما آنرا از برای بیماران می شوییم وبدان طلب شفا می کنیم

کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید هاذم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بنا بر گزندی که بوی فرود آمده است تمنای موت نکند واگر از این تمنا چاره نبود پس چنین گوید اللهم احینی ما کانت الحیوة خیر الی وتوفنی اذا کانت الوفاة خیر الی وفرمود مؤمن بعرق جبین می میرد ومردگان خود را لا اله الا الله بیاموزید یعنی آنکه نزدیک بمردن است وبر ایشان یس بخوانید یعنی بر محتضر آنحضرت بر ابی سلمه در آمد دید که چشم او بهم نمی آید آنرا بپوشید وفرمود روح چون مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانهٔ ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا نکنید بر جانهای خود مگر بخیر چه ملائکه آمین می گویند بر گفته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمة وارفع درجته فی المهدیین وافسح له فی قبره ونور له فیه واخلفه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت را نزد وفات بچادر حبره پیچیدند از پنبه بود یا از کتان وحبره چادر مخطط ساخته یمن را گویند ابوبکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه داد وآنحضرت فرمود جان مؤمن آویخته وام او است تا آنکه از وی قضا یش کنند یکی از احله برافتاد وبمرد فرمود به آب وکنارش بشویید ودر دو جامه کفن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که همچو مردگان خود برهنه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بینید سه بار یا پنج بار یا بیشتر از آن بآب وکنار بشویید ودر مرهٔ آخر کافور یا چیزی از آن بیامیزید ام عطیه گوید چون از غسل فارغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم ته بند خود را بسوی ما بینداخت وفرمود این را شعارش بگردانید ودر لفظی آمده که بدایت غسل بمیامن وبمواضع وضو بکنید ام عطیه گوید پس موی سرش را سه گیسو کردیم وپس پشت وی بینداختیم عائشه گفته مکفون شد آنحضرت در

اللهم صيبا نافعا واز دعای ویست صلعم در طلب آب باران اللهم جللنا سحابا كثيفا قصيفا ذلوقا ضحوكا تمطرنا منه رذاذا قطقطا سجلا يا ذا الجلال والاكرام وفرمود سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود مورچه را دید که بر پشت خود دراز شده پایهای خود بسوی آسمان برداشته است ومیگوید اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى عن سقياك گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید ویک بار در استسقا پشت کفها اشارت بسوی آسمان کرد غرضکه وطلب باران دعا ونماز هر دو ثابت ست وهر واحد کافی

باب در بیان جامه

فرمود از امت من اقوامی باشند که حِر وحریر را حلال سازند گویم حِر را آخر نیز ضبط کرده اند و اول بمعنی شرمگاه وثانی بمعنی ثوب منسوج از صوف وابریشم ست ونهی فرمود از نوشیدن آب در آوندهای زر وسیم واز خوردن دران واز پوشیدن جامهٔ ابریشم ودیبا واز نشستن بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت وعبد الرحمن بن عوف وزبیر را در قمیص حریر اذن حلة که هر دو کس از کثرت قمل بود دستوری لباس در سفر داد وعلی مرتضی را حلهٔ سیرا پوشانید وی دران حله بیرون آمد دید که اثر خشم در روی مبارک نبوی ست آنرا میان زنان خود پاره پاره قسمت کرد سیرا حریر محض باشد ودر مشوب بغیر اختلاف ست ارجح عدم حل وست وحدیث نهی از ثوب مصمت از ابن عباس ضعیف ست ذر وافریشم اناث امت را حلال ست وبر ذکور ایشان حرام خدا چون بر بندهٔ خود انعام می کند دوست دارد که اثر نعمت خودش بروی بیند واز پوشیدن قسی ومعصفر نهی آمده قسی آنکه در وی حریر باشد بر مثال اترنج معصفر آنکه سرخ رنگ بود از عصفر وحلهٔ حمرا سرخ بحت بود نه مخطط واز اینجاست که چون بر ابن عمرو دو جامه معصفر دید فرمود امك امرتك بهذا یعنی مادر تو بپوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد اسما دختر ابی بکر جبهٔ رسالت بیرون آورد جیب وهر دو آستین وهر دو کشادگی او از پیش وپس دوخته بود بدیبا واین

نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار رواه مسلم گوئیم این موضع در خور غبطه ست تا کرامان پایه بیزا نیم ولیس ذلك علی الله بعزیز و آمده که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده رواه مسلم والاربعة وفرمود چون نماز کنید بر مرده دعا کنید او را باخلاص وشتابی کنید بجنازه چه اگر صالح ست خیر یست که پیش میفرستید او را بسوی آن واگر سوای اوست پس بدیست که می نهید آنرا از گردنهاے خود وهر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بران او را یک قیراط ست وهر که حاضر شد او را تا دفن ویرا دو قیراط ست گفتند دو قیراط چه باشد فرمود همچو دو کوه بزرگ ودر روایتے آمده تا آنکه نهاده شود در لحد وهر که همراه جنازه شد براه ایمان واحتساب و همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بروی وفراغت دست بهم داد از دفن اوی برمیگردد بدو قیراط هر قیراط همچو کوه احد باشد ابن عمر رض آنحضرت ص وابوبکر رض وعمر رض را دید که پیش جنازه میروند واین مرسل ست ونهی کرد زنان را از رفتن همراه جنائز ولکن عزیمت نکرد وفرمود چون جنازه را بنید بایستید وهر که همراهش رود ننشیند تا آنکه نهاده شود یعنی بر زمین یا در لحد واول اوفق ست باحادیث عبد الله بن زید مرده را از پائین قبر در قبر در آورد وگفت این سنت ست و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر نهید بگوئید بسم الله وعلی ملة رسول الله وفرمود شکستن استخوان مرده همچو شکستن اوست در حالت حیات یعنی در گناه برابر ست سعد بن وقاص گوید برای ما لحد سازید وبران خشتهای خام ایستاده کنید چنانکه با آنحضرت ص کردند وبلند کرده شد قبر او بر زمین باندازه یک شبر گوئیم قدر شبر موقوف ست ومرفوع همان تسویه باشد ونهی فرمود از گچ کردن قبر واز نشستن بران واز بنا ساختن بالای آن ونماز کرد

سه جامهٔ سفید سحولی از پنبه یعنی مغسول یا ساختهٔ یمن و در ان قمیص و عمامه نبود عبد الله بن
أبی بمرد پسرش قمیص نبوت از برای کفن وی بخواست باو بخشید یعنی تکفین در قمیص مشروع است
و فرمود جامهای سفید بپوشید که بهترین ثیاب شماست و مردگان را در ان کفن کنید و
چون برادری را کفن کنید تحسین کفن نمایید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت صلعم که جمع
میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در یک جامه و می پرسید که کدام یک ازین هر دو
گیرنده تر است قرآن را پس همان را مقدم میکرد در لحد و ایشان مغسول نشدند و نماز نه کرد بر ایشان
و فرمود گرانی نکنید در کفن که زود ربوده می شود و عائشه را گفت که اگر پیش از من بمیری
غسلت دهم الحدیث و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست آنجاست که فاطمه مرتضی را وصیت
کرد بغسل خویش و بر غامدیه که در زنا مرجوم شده بود امر بگزاردن نماز و دفن او فرمود و بر یکی
که جان خود را بمشقص یعنی تیر کشته بود نماز نکرد و در قصهٔ زنی که مسجد را جاروب می داد آمده که
فرمود چرا امر اخبر نکردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گورها پر از تاریکی است
بر اهل خود و او تعالی آنها را روشن می کند بنماز من بر آنها و از نعی نهی فرمود و نجاشی را در روزیکه
مرده بود نعی کرد و با صحابه بمصلی بر آمد و صف بست و چهار تکبیر بروی بر آورد متفق علیه و منقول
هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازهٔ او چهل کس که هیچ شئ را با خدا شریک نمی گردانند بایستند
مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در بارهٔ او می پذیرد زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود در نماز
جنازه برابر وسط او ایستاد و بر هر دو پسر بیضا در مسجد نماز گزارد زید بن ارقم بر یکی از جنائز
پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت صلعم همچنین تکبیر می گفت رواه مسلم و الاربعة علی مرتضی رض
بر سهل بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی البخاری جابر گفته آنحضرت
در تکبیر اول سورهٔ فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه
خوانده و گفته تا بدانید که این سنت است و این فرد بخاری است و از ادعیهٔ نبویه است بر یک
جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم

کتاب دربیان زکوة

آنحضرتؐ معاذ را بیمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی بر ایشان صدقه در اموال که از توانگران گیرند و بر فقرا باز گردانند انس گوید ابوبکر او را کتاب نوشت و بیکه بسوی بحرین فرستاد در آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم این ست فریضهٔ صدقه که آنحضرتؐ بر مسلمانان فرضش فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در بیست و چهار از شتران و آنچه کمتر ازین ست یک گوسپند ست در هر پنج شتر یک گوسپند باشد و چون برسند بیست و پنج تا سی و پنج پس واجب دران یک بنت مخاض ست ماده یعنی آنکه یک سال بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض نباشد ابن لبون نر باید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم درآمده و چون برسد سی و شش تا چهل و پنج برسند دران یک بنت لبون انثی ست و در چهل و شش تا شصت یک حقه بود کوفته شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم درآمده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه ست یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و پای در پنجم گذاشته و در هفتاد و شش تا نود دو بنت لبون ست و در نود و یک تا یک صد و بست دو حقه کوفته شتر و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون ست و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز چهار ابل ندارد در وی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواهد و در گوسفندانیکه بیرون می چرند وقتیکه چهل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند ست و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد دو گوسفند ست و در زائد بر دو صد تا سه صد سه گوسفند باشد و چون بر سه صد بیفزاید در هر صد یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سائمه از چهل گوسفند یک گوسفند کم هست پس دران خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و میان متفرق جمع نکنند و نه میان مجتمع تفریق نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دو خلیط باشد هر دو باهم تراجع برابری کنند و در اخراج صدقه

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بر وی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون
از دفن میت فارغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتے آمرزش خواهید از برای برادر خود
و سؤال کنید از برائے او تثبیت را که وی درین دم پرسیده میشود و این نزد ابو داود است
با تصحیح حاکم ضمره ابن حبیب گوید صحابه دوست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر بر میت
و مردم از وے برگردند نزد گور او بگویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مروی شده
و فرمود نهی می کردم شمارا از زیارت قبور پس زیارت کنید آنهارا که ندکر آخرت و مزهد در
دنیا ست ؎ یکے بگورغریبان شهر سیری کن + ببین که نقش الملماحیه باطل افتاده ست
و در مقر ارواح روایات مختلف آمده از عرش تا فرش نشانها داده اند راجح آنست که ارواح
مؤمنان در علیین ست و ارواح کفار در سجین و بر زنان زائرات قبور لعنت فرموده همچنین بر
نائحه و مستمعه و ازام عطیه بر عدم نوح بیمان گرفته و فرمود مرده را عذاب کنند در قبر بنا بر نیاحت
بر وی در دفن دختر بنوی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گورش نشسته دید که هر دو چشم شریف
اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب دفن نکنید مگر آنکه مضطر گردید و در لفظیست که زجر
کرد از اقبار در شب تا آنکه نماز کنند بر وی و دمی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است و صحابه را نزد بر آمدن بسوی مقابر این دعا می آموخت
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم للاحقون نسئل الله
لنا ولکم العافیة و باری بر قبور مدینه گذر کرد و روبایشان آورده فرمود السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا و نحن بالاثر ؎ امروز گر از رفته حریفان
خبری نیست + فرداست درین بزم زما هم اثری نیست + و فرمود دشنام ندهید مردگانرا
چه رسیدند بانچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایذا ندهید زندگانرا ؎ دشنام بذهبی که طاعت
باشد + مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم +

می کشد و در آنچه آب داده شده است کشیدن نصف عشر ست و در روایتے بجای عشری بعل آمده و هردو بیک معنی ست و دران همان عشر ست که گذشت و در آنچه آب داده شده است بسوانی یا بنضح نصف عشر ست ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که نگیرید صدقات را مگر ازین چهار جنس جو و گندم و مویز و خرما و از خیار و خربزه و انار و نے صدقه را معاف کرد و سندش ضعیف ست و فرمود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید دو ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرص می کنند و بگیرند در زکوة آن زبیب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندش انقطاع ست زنی پیش آنحضرت صلعم آمد همراهش دخت او بود و در دست دخترش دو دست افشار بود از طلا فرمود زکوتش می دهے گفت نی فرمود مگر خوش دارے که بپوشانند ترا روز قیامت دو دست افشار از آتش دوزخ آن زن آن هردو مسکه بیفگند و اسنادش قویست ام سلمه او ضاحی از زر پوشیده بود آنحضرت را گفت این گنج ست فرمود اگر زکوتش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد به برآوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده ست و در سندش لین ست و در تلخیص گفته که در سندش جهالت ست انتهے پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت بحجت نیز در آمده در رکاز خمس ست و در رکاز معدن ست یا دفینهٔ جاهلیت و ثانی اولی ست در بارهٔ مردے که گنج در ویرانهٔ یافت فرمود که اگر در قریهٔ مسکونه یافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد یافته ست پس دران و در رکاز خمس ست و از معادن قبلیه که ناحیه از ساحل بحر ست صدقه ستاند

باب در بیان صدقهٔ فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و امر کرد باداے آن پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز گردانید ایشان را درین روز از کوچه بکوچه گردیدن و در بدر شتافتن ابو سعید خدری گفت ما صدقه

کلان سال و عیب دار و نر ندهد مگر آنکه مصدق بخواهد یعنی ستانندهٔ صدقه و در سیم خالص
چهل یک ست و اگر نبود مگر یک صد و نود در ان صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و هر که نزد
او از شتران صدقه جذعه بود و وی جذعه ندارد بلکه نزد او حقه ست از وی همان حقه بپذیرند
و همراه آن دو گوسفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بست درهم بستانند و آنکه حقه ندارد و جذعه دارد
از وی همین جذعه قبول کنند و مصدق او را دو گوسفند یا بست درهم بدهد رواه البخاری جناب
نبوت صلعم چون معاذ بن جبل را بیمن فرستاد امر کرد که از هر سی گاو یک گوساله نر یا ماده و از هر چهل
گاو دو ساله و از هر محتلم یک دینار یا برابر آن جامهٔ معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان
بر آبهای ایشان گرفته شود رواه احمد و در لفظی آمده که نگیرند آنرا اگر در خانهای ایشان و نیست بر مسلمان در بنده و
اسپ او صدقه مگر صدقهٔ فطر و در هر سائمهٔ ابل در چهل مهار یک بنت لبون ست شتران را
از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدقه دهد بامید اجر او را اجر باشد و هر که ندهد ما از وی بگیریم
و نیمه مال او فریضه ایست از فریضه های پروردگار ما و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ
و در دو صد درهم که یکحول بران گذشته ست پنج درهم ست و هیچ نیست تا آنکه بست دینار
بود و بر وی سالی بگذرد پس دران نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب
واجب گردد و نیست زکوة در هیچ مال تا آنکه یکحول بگذرد همچنین در مال مستفاد تا آنکه سالی
بگذرد و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاو انی که کار می کنند صدقه نیست و این
نیز موقوف ست بر وی علیه السلام و ولی یتیم را میرسد که تجارت کند در مال یتیم و ترک ندهد آنرا
تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف ست اگرچه شاهدی مرسل دارد آنحضرت صلعم
را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم متفق علیه و عباس را رخصت
داد در تعجیل صدقهٔ وی پیش از حولان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در
کمتر از پنج ذود از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج وسق از تمر صدقه و نه در کمتر ازان در دانه صدقه
و هر چه را آسمان و چشمها آب داد یا عثری ست دران عشر ست عثری آنکه آب را برگهای خود

یعنی هر که مستحق تو باشد باو ارزانی دار و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خانه خود شش بدون افساد او را اجر باشد بدان نفقه و زوج او را اجر باشد بنابر اکتساب و خازن را مثل آنها و بعض ایشان از اجر بعض چیزی کم نگردانند زینب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر فرمودید امر بصدقه کردید یعنی زنان را و نزد من زیور بست خواستم که آنرا صدقه کنم ابن مسعود زعم کرد که وی و فرزندان وی احق کسی هستند که تصدق کنم بر ایشان فرمود ابن مسعود راست گفته است شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که بر آنها تصدق کنی گویم این تصدق عام ست از فریضه و تطوع و در بارهٔ سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید روز قیامت و نیست در روی وی پارهٔ از گوشت و هر که سوال کند مردم را اموال آنها بقصد تکثر وی نمی طلبد مگر اخگری از آتش پس بگو که کم طلبد یا بسیار خواهد و اگر یکی از شما رسن خود گیرد و پشتهٔ هیزم بر پشت خود آرد و آنرا بفروشد و او تعالی بدان آبروی او را نگاه دارد بهتر ست او برای او از آنکه مردم را سوال کند و دهند یا ندهند و فرمود مسئله خراش ست می خراشد مرد روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا در کاری که از آن چاره کار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مرغنی را مگر پنج کس را یکی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بمال خود خریده سوم قرضدار چهارم غزا کننده در راه خدا پنجم مسکینی که بر وی تصدق کرده اند و وی از آن صدقه چیزی بتوانگری هدیه کرد دو کس نزد آنحضرت صلعم آمدند و صدقه خواستند نگه در ایشان گردانید و هر دو را چست یافت فرمود اگر خواهید شما را دهم اما غنی و قوی مکتسب را در آن حظ نیست و فرمود حلال نیست صدقه مگر یکی را از سه کس یکی مردی که حامل حماله است حلال ست او را مسئله تا آنکه بدان برسد دوم مردی که جائحه آمد و مال او را هلاک ساخت که وی را نیز مسئله حلال ست سوم مرد یکه او را فاقه رسیده است حلال ست او را مسئله تا آنکه بقوامی از عیش برسد و چیزی

می دادیم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خرما یا صاعی از جو یا صاعی از زبیب یا صاعی از اقط پس همیشه همان بر آرم که در زمن نبوت می بر آوردم و در روایتی آمده که نبرآرم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرد دست آنحضرتؐ زکوة فطر از برای طهرت صیام از لغو و فحش و بنا بر طعمه از برای مساکین پس هر که پیش از نماز داد زکوة مقبول است و هر که بعد از نماز داد پس صدقه الیست از صدقات

باب در بیان صدقهٔ تطوع

هفت کس اند که جا میدهد ایشان را خدا یتعالے در سایهٔ خود در روزیکه جز سایهٔ او سایهٔ دیگر نیست منجمله ایشان مردیست که صدقه داد پنهان تا آنکه نداند دست شمال او آنچه نفقه کرد یمین او و فرمود هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خود است یعنی بروز قیامت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فیصله کرده شود میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامهٔ بر برهنگے بپوشاند او را خدا یتعالے از حلهاے سبز بهشت و هر مسلمان که بخوراند مسلمان را بر گرسنگے بخوراند او را خدا یتعالی از میوہ هاے بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از رحیق مختوم و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه می ستاند و قیل غیر ذالک و فرمود آغاز کن باتفاق بر کسیکه عیال داری اش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت توانگری باشد و هر که نگاه دارد خود را از سوال نگاه دارد او را خدا یتعالے از احتیاج بمردم و هر که مستغنی شود از سوال مردم بے نیاز سازد او را خدا یتعالے و آمده که افضل صدقات جهد مقل است و بدایت کن بعیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود صدقه کن گفت نزدم یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزدم دینارے دیگر هست فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزدم یک دینار دیگر هست فرمود تو بدان بینا ترے

بلا الا الله گفت آری فرمود گواهی می دهی محمد رسول الله گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال
در مردم بآنکه فردا روزه گیرند و فرمود هرکه نکرد نیت روزه در شب پیش از فجر او را صیام نیست
و در لفظی وارد شده که نیست صیام کسی را که فرض نکرد آن را از شب آنحضرت صلعم روزی
بر عائشه درآمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
آمد و پرسید عائشه گفت مارا حیس در هدیه آمده است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام
واز آن حیس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شتابی کنند در کشاد روزه و احب عباد
بسوی خدا اعجل ایشان ست در فطر و سحر خورید که سحور برکت ست و افطار کنید بر تمر و اگر نیابید
پس بر آب بکشایید که آب طهور ست و نهی فرمود از وصال مردی گفت تو مواصلت می کنی فرمود
کدام یک از شما مثل من ست من شب می کنم درحالیکه طعام می دهد مرا رب من و آب مینوشاند
مرا چون باز نماندند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پستر دیدند هلال را فرمود
اگر تاخر می کرد هلال می افزودم شمارا و این سخن را بطریق نکال بر ایشان گفت چون دید که از وصال
باز نمی ایستند و هرکه ترک نکرد سخن دروغ و عمل بباطل و جهل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
و شراب او نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عائشه را و وی صائم بود و مباشرت می کرد
او را درحالت صوم ولکن املک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد در حال احرام و
صیام و گذشت بر مردی در بقیع و وی حجامت می کرد در رمضان فرمود حاجم و محجوم هر دو
مفطر شدند و اول در بخاری ست و انس گفته بعده رخصت داد آنحضرت صلعم صائم را در حجامت
و حجامت می کرد انس و وی صائم بود و سرمه کشید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام
و سندش ضعیف ست و ترمذی گفته لا یصح فیه شیء و صائمی که اکل و شرب کرد بنسیان وی
صوم خود را تمام کند و این اطعام و سقی او از جانب خداست و بر مفطر در رمضان بنسیان نیست قضا
و نه کفاره و این خبر صحیح الاسناد ست و همچنین نیست قضا بر کسیکه غلبه آورد بر وی قی و هرکه خود قی
کرد بر وی قضاست آنحضرت صلعم چون در سال فتح بماه رمضان بسوی مکه برآمد روزه گرفت

سے احوال مسئلہ حرام ست و سائل حرامخوار و زیبا نیست صدقہ آل محمد را چہ این صدقات
چرکہای مردم ست و در لفظی آمدہ کہ حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از ہاشمی بہاشمی ہم درست
نیست تا بدیگرے چہ رسد جبیر بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند
کہ بنی مطلب را از خمس خیبر دادی و ما را گذاشتی با آنکہ ما و آنہا در یک منزلت ہستیم یعنی نسبت
بشما فرمود جز این نیست کہ بنی مطلب و بنی ہاشم یک چیزاند گویم مراد بہ بنی ہاشم درین جا آل
علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و جبیر و عثمان آل نوفل و آل عبد
شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مردی را بر صدقہ کہ بنی مخزوم گماشتہ بود وی
ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بہرہ خود از صدقہ برمی گفت آنحضرت را
بپرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از نفس قوم ست و ما را صدقہ حلال نیست یعنی پس ترا ہم
روا نباشد و عمر رضی اللہ عنہ را عطا یا میداد وی گفت محتاج ترے را از من بدہ فرمود بگیر و
مالدار شو یا تصدق کن آنرا ہر چہ بیاید ترا ازین مال و تو نہ مشرف ہستی و نہ سائل آنرا بستان
و آنچہ این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم و دو صوم نکنید مگر مردی را کہ روز روزہ او باشد کہ وی دران
یوم روزہ می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابو القاسم ست قالہ عمار بن یاسر
و فرمود روزہ گیرید برویت ہلال و افطار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازہ ماہ کنید یعنی
سی روز را کامل گردانید چنانکہ در روایت دیگر ست کہ اکملوا العدۃ ثلثین و در لفظے دیگر
اکملوا عدۃ شعبان ثلثین و مردم ہلال می جستند ابن عمر آنحضرت را صلعم خبر کرد کہ من آنرا دیدہ ام
پس خود ہم روزہ گرفت و ہم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل ست بر قبول شہادت عدل واحد
درین محل و یک بار بادیہ نشینی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت من ہلال دیدہ ام فرمود شہادت میدہی

بندہ تا کہ صائم شود در راہ خدا اگر آنکہ و گرنہ خدا از روی او نار را ہفتاد سالہ راہ وخود ش وزہ
می گرفت تا آنکہ می گفتند کہ افطار نکند وافطار می کرد تا آنجا کہ می گفتند کہ روزہ نخواہد گرفت
و دیدہ نشد کہ جز رمضان استکمال صیام کدام ماہ دیگر کردہ باشد و بیشتر صوم شریف او
در ماہ شعبان بود و امر فرمود بصوم سہ روز از ہر ماہ سیزدہم و چہاردہم و پانزدہم و این را
ایام بیض گویند و فرمود حلال نیست زن را کہ روزہ گیرد و شوہرے او حاضر ست مگر باذن او یعنی
در غیر رمضان و از صوم و در روز فطر و نحر نہی نمودہ و فرمودہ ایام تشریق ایام خور و نوش
و زمانہ ذکر خدا سے عز و جل ست و نیست رخصت ہیچ یکے را در صوم ایام تشریق مگر کسے را
کہ ہدی نیافت و از تخصیص شب جمعہ بقیام میان شبہا و از تخصیص روز آدینہ بصیام
میان ایام نہی آمدہ مگر آنکہ در روز صوم یکے بیفتد پس تنہا روز جمعہ روزہ نباید گرفت مگر آنکہ
یک روز پیش از ان یا پس آن صائم گردد و در روایتی آمدہ کہ چون شعبان نیمہ شد روزہ نگیرید
امام احمد استنکار این روایت نمودہ و فرمود روزہ نگیرید روز شنبہ مگر روزہ فرض و اگر نیابد
یکے از شما مگر ہمین پوست انگور یا عود درخت ہمان را بخاید و در سندش اضطراب ست و مالک
انکارش کردہ و ابو داود گفتہ منسوخ ست و آنحضرت صلعم بیشتر روزہ بروز شنبہ و یکشنبہ می گرفت و میفرمود کہ
این ہر دو روز یوم عید مشرکان ست میخواہم کہ مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم
عرفہ نہی نمودہ و گفتہ روزہ نگرفت ہر کہ صوم ابد کرد و در لفظی لا صام ولا افطر آمدہ

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

ہر کہ قیام رمضان کرد براہ ایمان و احتساب بخشیدہ شد او را گناہ پیشین او و چون عشرہ اخیرہ رمضان
در آمدی آنحضرت صلعم ازار خود استوار بستے و شب را زندہ داشتی و کسان خانہ را بیدار ساختی
۵ مشام را بشمیم گلی نوازش کن + نسیم غالیہ سا در وزیدن ست مخسب + و نیز دارادۂ اعتکاف
نماز صبح گزاردہ در جای اعتکاف در آمدی و صلعم در عشرہ اخیرہ رمضان بود تا آنکہ

تا آنکه بکراع غمیم رسید و مردم هم صائم بودند قدح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم
همراهی بدیدند آنرا بنوشید گفتند که بعض مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها نافرمان اند و این را
دو بار بلفظ اولئك العصاة ارشاد کرد و در لفظی آمده که این قدح را بعد از عصر وقتی بیاشامید
که گفتند صیام بر مردم شاق ست و انتظار فعل شما می برند حمزهٔ اسلمی گفت ای رسول خدا من
در خود قوت بر صیام در سفر می یابم بر من گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این رخصت ست
از طرف خدا هر که آنرا اخذ کرد خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست گرفت بر وی جناح نیست
و رخصت داد شیخ کبیر را در آنکه افطار کند و عوض هر روز مسکینی را بخوراند و نیست قضا بر وی
و یکی آمد و گفت هلاک شدم فرمود که هلاک کرد گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمود می یابی
کدام بنده که آنرا آزاد کنی گفت نه فرمود می توانی که دو ماه پیاپی روزه گیری گفت نه فرمود شصت
مسکین را توانی که بخورانی گفت نه و بنشست درین میان زنبیلی از خرما نزد آنحضرت صلعم آمد
فرمود این را تصدق کن یعنی در کفارهٔ خود گفت بر فقیر تری از خود نیست میان دو لابه یعنی
سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تمر از ما آنحضرت صلعم بخندید تا آنکه
دندانهای پیشتر نمایان شد و فرمود ببر و اهل خانهٔ خود را بخوران رواه مسلم و صباح می کرد جنب
از جماع پس غسل می بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بمرد و بر وی صوم ست
ولی او از طرف وی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام منهی عنه

آنحضرت را صلعم از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفارهٔ سال گذشته و سال آینده ست
و صوم عاشورا کفارهٔ یک سنهٔ ماضیه ست فقط و از روز دوشنبه پرسیدند فرمود درین روز پیدا شدم و مبعوث گردیدم و فرود آمد
بر من وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را
از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشرة امثالها و نیست هیچ

باب دربیان فضل حج وبیان کسیکه حج بروی فرض است

آنحضرت فرمود صلعم عمره تا عمره کفارهٔ چیزیست که میان این هردوست وحج مبرور را جزا نیست
مگر جنت گویم مبرور آنست که دران مرتکب مناہے وسمعه وریا نشده یا آنکه بجناب الٰهی پذیرا
گردیده یا آنکه بهتر از انکه رفته است برگشته یا دران اطعام طعام وافشاے سلام نموده
عائشه پرسید که بر زنان هم جهاد واجب ست فرمود آری جهادی هست که دران قتال
نیست وآن حج وعمره ست تا دیه نشیمنی آمد وگفت عمره واجب ست فرمود نه واگر کنی بهتر باشد
ترا و راجح وقف اوست بر جابر وهم جابر مرفوعاً روایت کرده که حج وعمره دو فریضه ست
وسبیل را جناب نبوت تفسیر بزاد وراحله فرموده وراجح ارسال اوست وسواری چند را
درمقام روحا دید فرمود کیست این قوم گفتند مسلمانیم وتو کیستی فرمود رسول الله زنی
ازان میان کودکی را بر داشت وگفت این را حج باشد فرمود آرے وترا اجر ست فضل
بن عباس ردیف رسول خدا صلعم بود زنی از خثعم آمد فضل بسوی او نگریستن گرفت ووی
فضل را میدید آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضهٔ
خدا بر عباد او درحج پدر پیر کبیر مرا دریافته ست ووی بر راحله نمی تواند نشست از وے
حج بگزارم فرمود آرے واین درحجة الوداع بود وهمچنین زنی از جهینه آمد وگفت مادرم نذر کرده بود
که حج کند مگر نکرد تا آنکه بمرد از وے حج بکنم فرمود آرے بکن وبگو که اگر بر مادر تو وام میبود تو آنرا
نمیدادی بگزار دیدوام خدا را که او تعالی احق ست بوفا واین هردو حدیث دلیل ست بر جواز
نیابت درحج از قریب براے قریب نه از اجنبی برای اجنبی وغریب وهر کودک که حج کرد باز بالغ
شد بروی واجب ست که حج دیگر بگزارد وهر بنده که حج نمود پستر آزاد شد بروی حج دیگر باشد
اما محفوظ وقف این حدیث ست بر ابن عباس آنحضرت صلعم درخطبه گفت خلوت نکند مرد بزن
بیگانه مگر آنکه با او ذو محرم باشد وسفر نکند زن مگر همراه ذی محرم مردی برخاست وعرض نمود

وفات یافت و بعد از وی زنان او نیز همچنین کردند عائشه گوید رسول خدا سر خود را بمن می آورد
و وی در مسجد می بود و من آن را شانه می کشیدم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت وقتی که
معتکف می بود و گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت مریض نکند و جنازه را حاضر نشود
و زن را مس ننماید و نه مباشر او شود و نه بیا بر حاجتی بیرون آید مگر آنچه لابد است و نیست
اعتکاف مگر بصوم و مگر در مسجد جامع صحیح وقف آخر این حدیث ست بر عائشه و لهذا ابن عباس
گفته نیست بر معتکف صیام مگر آنکه بر جان خود بش واجب کند مردی چند از یاران نبوت
شب قدر را در خواب دیدند که در هفت شب اخیر ست آنحضرت فرمود صلعم گمان می کنم که خواب
شما مطابق واقع افتاده است در باره سبع اواخر پس هر که تحری آن شد در همین سبع اواخر
جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب بست و هفتم از رمضان ست و راجح وقف اوست
بر معاویه بن ابی سفیان حافظ گفته اختلاف کرده اند در تعیین لیلة القدر بر چهل قول که
در فتح الباری آورده ام انتهی و این اقوال مع شی زائد در مسک الختام مذکورست عائشه پرسید
اگر دانم که شب قدر فلان شب ست چگویم فرمود بگو اللهم انك عفو تحب العفو فاعف
عنی ۵ کریا بخشا سے بر حال ما ٭ که هستم اسیر کمند هوا ٭ ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلعم
فرمود بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام دوم این مسجد من یعنی مسجد مدینه طیبه
سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد رحال کنایت ست از سفر و این حدیث متفق علیه ست
و ائمه علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفرهاے
دیگر بدلیل هاے دیگر و احدی از سلف از برای زیارت موقع فاضل یا مفضول سفر اختیار
نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب موذن ست تا که اعتکاف در
مسجد باید اگرچه باختیار سفر از براے مساجد فاضله چرا نبود

کتاب در بیان حج

تنها یا جامع بود میان حج و عمره و وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس در آن روز حلال شد
و از احرام بر آمد

باب در بیان احرام و در آنچه بدان تعلق دارد

اهلال نکرد رسول خدا صلعم مگر از نزد مسجد ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبرئیل و گفت امر کنم اصحاب
خود را برفع اصوات باهلال و خود وی برهنه شد از برای اهلال و غسل بر آورد و پرسیده شد
از لباس محرم پس فرمود که نپوشید قمص و نه عمائم و نه سراویلات و نه برانس و نه خفاف
یعنی پیرهن و دستار و پاجامه و کلاه سرپوش و نه موزه مگر آنکه یکی پاپوش نیابد پس موزه را
فروتر از کعبین ببرد و جامه رنگین بزعفران نپوشد و زن نقاب برو نیفگند و دستانه بکار نبرد
عائشه آنحضرت را صلعم خوشبو می مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و نهی کرد محرم را
از آنکه نکاح خود یا دیگری بکند و خطبه نماید و در قصه صید حمار وحشی که ابی قتاده بدون احرام
صیدش کرده بود آمده که آنحضرت صحابه محرمین را پرسید که یکی از شما او را امر بصید
یا اشاره بآن کرده است گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در
مقام ابواء یا ودان گورخری در هدیه فرستاد آنرا بروی بازگردانید و فرمود واپس نکردیم مگر
آن جهت که محرم هستیم و وجه توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود پس آنرا
نگرفت و نخورد و ابی قتاده برای آنحضرت صید نکرده بود پس امر باکل آن فرمود و قیل
غیر ذلک پنج دابه اند که همه فاسق اند کشته میشوند در حل و حرم زاغ و غلیواز و کژدم و موش
و سگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود کعب بن عجره را برداشته پیش وی صلعم
بردند و سپشها بر روی او می افتاد فرمود گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است
گوسفندی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین را اطعام بخوران هر
مسکین را نیم صاع و چون مکه معظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

اکنون بحج رفته ست و نامم در فلان غزوه نوشته شده فرمود برو حج کن همراه زن خود

و یکی را شنید می گوید لبیک عن شبرمة فرمود شبرمه کیست گفت برادر من یا خویش او نزد

من ست فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پسترا ز طرف شبرمه بکن و راحج

وقف او ست بر ابن عباس و بهر حیه باشد نیابت حج بعد از حج خود ست نه قبل از ان و آن هم

دیگه از طرف خویش و برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که

حق تعالے بر شما حج نوشته ست اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب

شده ست فرمود اگر مے گفتم در هر سال ست واجب می شد ولکن حج یکبار ست یعنی

در تمام عمر و آنچه بران بیفزاید تطوع باشد و در حدیث اشارت ست بآنکه احکام شرع مفوض ست

برای جناب ختمی پناه صلعم والله اعلم

باب در بیان مواقیت

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان جحفه را و

از برای نجدیان قرن منازل را و اهل یمن را یلملم مقرر فرمود و گفت هن لهن ولمن اتی

علیهن من غیر هن ممن اراد الحج والعمرة و هر که و رای این جاهاست وی احرام بندد

از جائیکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از مکه بر بندند و اهل عراق را ذات عرق نشان

داده و در بخاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده ست و از برای اهل مشرق

آنحضرت صلعم عقیق را بتقات ساخته والله اعلم

باب در بیان وجوه و صفت احرام

عائشه گوید بر آمدیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از ما اهلال بعمره کردند و بعضی

اهلال بحج و آنحضرت اهلال حج کرده بود پس هر که مهل بعمره بود حلال شد و هر که مهل بود بحج

یعنی هشتم ذیحجه مردم متوجه منی شدند جناب نبوت سوار شده در منی ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر ادا کرد و اندکی درنگ کرد که آفتاب طالع شد پس روانه شده و از مزدلفه گذشته
بعرفه آمد دید که قبه را بنمره زده اند آنجا فرود آمد و بعد از زوال امر بقصوا فرمود آن را
پالان بستند پس در بطن وادی رسیده مردم را خطبه کرد و بلال اذان و اقامت گفت پس
ظهر گزارد و باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شده بموقف
آمد و شکم ناقه را بسوی صخرات برگردانید و جبل مشاة را روبرو گرفت و رو بقبله شد و استاده ماند
تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندکی زردی دور شد یعنی چون قرص مهر غائب گردید روانه شد
و زمام قصوا را کشیده بود تا آنکه سرش بمالشچه پیش پالانش میرسید پس بدست راست
اشارت میکرد که اے مردم آهستگی کنید و سکینه ورزید و بهر کوه که می آمد اندکی رخا و عنان
ناقه می کرد تا بالا میرفت تا آنکه بمزدلفه آمد و در اینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت
بگزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد باز بخواب شد تا آنکه فجر طالع گردید پس فجر را نزد تبین
صبح بگزارد باذان و اقامت و سوار شده بمشعر حرام آمد و رو بقبله شده دعا و تکبیر و تهلیل
نمود و تا آنجا ایستاد که صبح سخت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و ببطن محسر رسید
و در اینجا ناقه را اندکی بجنبانید و طریق وسطی را که بر جمره کبری می برآید سالک شد و جمره
را که زیر درخت ست بهفت سنگریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر برآورد و این سنگریزه
برابر حصای خذف بود یعنی بقدر دانه باقلا و این رمی از بطن وادی بود پس بمنحر برگشت
و قربانی کرد و سوار شده بخانه کعبه آمد و ظهر را بمکه گزارد رواه مسلم مطولا و چون از تلبیه فارغ
شدی از خدا رضوان و جنت خواستے و برحمت او از نار پناه جستی و سندش ضعیف ست
و فرمود نحر کردم اینجا و همه منی منحر ست شما در رحال خود نحر بکنید و وقوف نمودم اینجا و تمام
عرفه موقف ست و اینجا استادم و همه مزدلفه جای وقوف ست رواه مسلم و در مکه از جانب
اعلے در آمد و از طرف اسفل بیرون شد ابن عمر هیچگاه بمکه نیامدے مگر شب بذی طوے

او تعالی حبس کرد از مکه پیل را و رسول خود و مومنانرا بران مسلط ساخت و هیچ یکی را پیش
از من حلال نشد و مرا هم برای ساعتی از روز حلال شده ست و بعد از من احدی را
حلال نشود پس صید او را نرنجانند و خار آنجا را نبرند و حلال نیست ساقط آنجا مگر منشد را و
هر کرا قتیلی کشته شد او را بهترین دو نظر ست یعنی فدیه گیرد یا بکشد عباس گفت مگر اذخر
که ما از اذخر خانها و گورها بکار می بریم فرمود مگر اذخر ابراهیم علیه السلام مکه را حرم گردانید و از برای
اهل مکه دعا کرد و من مدینه را حرم ساختم چنانکه ابراهیم مکه را حرم ساخت و دعا کردم در صاع و مد
مدینه دو چند از دعای ابراهیم از برای اهل مکه و مدینه حرم ست از عیر تا ثور

باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر رضی الله عنه گفت رسول خدا صلعم حج کرد همرکاب او بر آمدیم چون بذی الحلیفه رسیدیم
اسماء دختر عمیس زن ابی بکر بچه زایید آنحضرت فرمود غسل بر آر و جای خون را بجامه بگیر و
احرام بند و خود ش در مسجد نماز گزارده بر ناقه قصوی سوار شد و در بیدا در آمد و اهلال کرد بتوحید
و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لا شریک لک چون بخانه کعبه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و جهید در رفتار
سه بار و مشی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پس بسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا بر آمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من
شعائر الله ابدأ بما بدأ الله به و بالای صفا بر آمده خانه کعبه را دید و رو بقبله شده توحید و
تکبیر کرد و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر لا اله
الا الله انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده گفت و در میان این اذکار
سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون در میان وادی رسید بدوید تا آنکه به بلندی
بر آمد پس مشی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز ترویه

والذی لا الٰہ غیرہ ھذا مقام الذی انزلت علیہ سورۃ البقرۃ متفق علیہ و ابن مسعود
روز نحر وقت چاشت نمودہ ودر سہ روز باقی بعد از زوال مہر کرد و ابن عمر اول رمی جمرۂ
دنیا بہفت حصاۃ می کرد و بر پے ہر سنگریزہ تکبیر می برآورد بعدہ پیشتر در زمین نرم رسیدہ
رو بقبلہ دیر تر می ایستاد و دست برداشتہ دعا می کرد پس جمرۂ وسطی را رمی مینمود و جانب
چپ در زمین سہل آمدہ رو بقبلہ استادہ — و تا دیر دستہا برداشتہ دعا می کرد پس
جمرۂ عقبہ را از بطن وادی سنگریزہا می انداخت و نزد وے وقوف نمی کرد و بر می گشت و
میگفت کہ آنحضرت صلعم را دیدم کہ این چنین بجا می آورد رواہ البخاری و فرمود اللھم
ارحم المحلقین گفتند والمقصرین یا رسول اللہ در کرت سوم والمقصرین فرمود و این
دلیل ست بر افضلیت حلق بر قصر در حج و ذبیکہ واقف شد در حجۃ الوداع یعنی درجائی از جاہا
مردم از وے صلعم پرسیدن گرفتند یکی گفت ندانستم پس حلق کردم پیش از ذبح فرمود ذبح کن
و نیست حرج دیگری آمد و گفت نحر نمودم پیش از رمی فرمود رمی کن حرج نیست غرضکہ از ہر شے
مقدم و مؤخر کہ دران روز پرسیدہ شد ہمین افعل ولا حرج ارشاد کرد ولد الحمد و حدیث
متفق علیہ ست ولکن خود نحر پیش از حلق فرمود و صحابہ را بدان امر نمود و گفت چون رمی و حلق
نمودید حلال شد شمارا خوشبو و ہر چیز مگر زنان و سندش ضعیف ست و فرمود نیست بر زنان
حلق ہمین قصر کنند عباس بن عبد المطلب اذن خواست در بیتوتت مکہ شبہای منی بنا بر سقایہ خود
او را اذن داد و رعاۃ ابل را در شب باشی از منی رخصت فرمود و گفت رمی نمایند روز نحر باز رمی
کنند روز فردا برای دو روز لیس بروز نفر یعنی کوچ بر می یندازند و خود در روز نحر خطبہ خواند
وہم در روز رئوس کہ ثانی یوم نحر ست و فرمود الیس ھذا اوسط ایام التشریق و عائشہ را
گفت کہ طواف تو بخانہ و سعی تو میان صفا و مروہ بس می کند ترا از برای حج و عمرہ تو و این دلیل ست
بر کفایت یک طواف و سعی از برای قارن و در طواف افاضہ رمل نکرد و نماز ظہر و عصر و مغرب
و عشا گزاردہ اند کے در محصب بخواب شد بعدہ سوار شدہ بخانۂ کعبہ آمدہ طواف نمود مگر عائشہ

گذرانیدی تا آنکه صبحدم غسل برآوردی و این را از آنحضرت صلعم ذکر مینمودی یعنی که وی صلعم
همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بران سجده می کرد و حاکم
این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را برمل در سه شوط و بمشی در چهار شوط درمیان هر دو
رکن و استلام نمی کرد از خانه مگر همین دو رکن یمانی را عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد
و گفت میدانم که تو سنگی نه زیان می کنی و نه سود و اگر نمیدیدم رسول خدا را صلعم که می بوسد ترا
نمی بوسیدم ترا و این متفق علیه ست و زیادت ازرقی که علی مرتضی بجوابش پرداخت
مقاوم این روایت صحیحه نمیتواند شد و هذا بیان مقصود این هر دو بزرگ بودن باین ست
۵ طربنا التعریض العذول بذکرکم ❊ فنحن بواد والعذول بواد ❊ ابو الطفیل آنحضرت صلعم
را دید که طواف بیت می کند و استلام رکن بچوبی سر کج مینماید و آن محجن را می بوسد و بود که
طواف میفرمود باضطباع در چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست برآورده هر دو طرف
او را بر دوش چپ از طرف سینه و پشت می افگند و بر جهل و تکبر انکار کرده نمیشد و ابن عباس را
در ثقل یا در ضعفه از جمع یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل ست بر رخصت
در عدم استکمال مبیت بمزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و لهذا چون سوده رضی الله عنها
در شب مزدلفه دستوری روانگی پیشتر از جناب نبوت خواست و وی رضی الله عنها فربه اندام
بود او را اذن داد و ابن عباس را گفت که جمرهٔ عقبه را رمی نکنید تا آنکه آفتاب برآید و در سندش
انقطاع ست و ام سلمه را در شب نحر فرستاد تا رمی جمره پیش از فجر بکند وی رفت و طواف
افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز ما را یعنی بمزدلفه و استاد با ما تا آنکه روان شویم
و در عرفه پیش ازین وقوف نموده است در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود دور
کرد مشرکان تا آفتاب نمی بر آمد از جمع روانه نمی شدند و اشرق ثبیر میگفتند جناب نبوت صلعم
برخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب برآید و تا رمی جمرهٔ عقبه نمود لبیک گویان
ماند و در رمی خانهٔ کعبه را بر یسار و منی را بر یمین گردانید و جمره را بهفت سنگریزه انداخت ابن مسعود گفته

ومردم بدان چراغ افروزند فرمود نه این همه حرام ست بکشد خدا یهود را چون حرام کرد او تعالی
شحوم مردار را برایشان گداختند آنرا و فروختند و بهای آن خوردند و فرمود دو قبیلی که چون
باهم اختلاف کنند و میان این هر دو بینه نیست پس سخن سخن رب سلعه ست یا هر دو آن
بیع را ترک دهند و نهی کرد از ثمن سگ و مهر بغی و حلوان کاهن جابر بن عبد الله بر شتری مانده
سوار میرفت خواست که آنرا سائبه گرداند درین اثنا رسول خدا صلعم باو پیوست و او را دعا کرد و شتر را
بزد پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را بیک اوقیه بدست من
بفروش و آن بوزن چهل درهم باشد وی گفت نمیفروشم باز فرمود بفروش پس بیک
وقیه بفروخت و سواری خود تا خانهٔ خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت صلعم آورد
ثمن نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی از پیش او فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم
در ثمن نکردم بگیر شتر خود را و دراهم را که این تراست و این حدیث صحیح ست در صحت شرط
در بیع و نص ست در محل نزاع و سیاقش در تیسیر از ان مسلم ست اگرچه متفق علیه آمده یکی از صحابه بنده
خود را بعد از خود آزاد کرده بود بجز آن بنده مال دیگر نداشت آنحضرت صلعم بنده را طلبداشته
بفروخت و این دلیل ست بر صحت بیع مدبر و بر منع مفلس از تصرف در مال وی موشی در سمن
افتاد و جان داد آنحضرت صلعم فرمود موش را و آنچه گرداگرد اوست بیندازید و سمن را بخورید
و در لفظی سمن جامد آمده و در روایت دیگر ست که اگر جامد ست ما حول او بیفگنید و اگر مایع ست
نزدیک او نشوید و از ثمن گربه و سگ زجر فرموده مگر سگ صید و عائشه را در بارهٔ بریره
گفت که بگیر او را و شرط کن ولا را از برای آنها زیرا که نیست ولا مگر از برای آزاد کننده عائشه
همچنان کرد بعده آنحضرت صلعم در مردم ایستاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد حال مردم
چیست شرطها می کنند که در کتاب خدا نیست هر شرطی که در کتاب خدا نیست باطل ست هر چند صد شرط
چرا نبود حکم خدا احق و شرط او تعالی اوثق ست و نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که بفروخت و لفظ
مسلم این ست که خرید کن و آزاد کن و شرط کن از برای ایشان ولا و نهی کرد عمر فاروق از بیع

ذالطح یعنی محصب فرود منی آمد و مگیفت آنحضرت صلعم که دریجا فرود آمد بنا بر سماحت خروج این منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از مناسک حج ست و ابن عباس گفته مردم ماموراند تا آنکه آخر عهد ایشان بخانهٔ کعبه باشد مگر بر حائض تخفیف کرده اند مراد طواف وداع ست و فرمود نماز درین مسجد من بهتر ست از هزار نماز در غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل ست از نماز درین مسجد من بصد نماز رواه احمد وصححه ابن حبان

باب دربیان فوات و احصار

محصر شد رسول خدا صلعم یعنی در حدیبیه پس موی سر تراشید و با زنان مجامعت کرد و هدی را نحر نمود تا آنکه بسال آینده عمره بجا آورد و ضباعه دختر زبیر گفت ای رسول خدا من اراده حج می کنم و بیمارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنجا مرا حبس کنی خطاب با و تعالی ست و فرمود هر که مکسور شد پای وی یا لنگ گردید وی حلال شد بر وی حج ست در سال آینده والله اعلم وهذا آخر العبادات من مسائل بلوغ المرام قال مؤلفه رح فرغت منه فی ۱۲ ربیع الاول ۱۲۸۸ھ وهو آخر العبادات ویتلوه الجزء الثانی کتاب البیوع انتهی یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی وقد حررنا ذلک فی زمن الرجوع من کلکتة الی بلدة بهوپال المحمیة فی اواخر ربیع الاخر من شهور سنة ۱۲۹۹ الهجریة علی صاحبها افضل الصلوات والتحیة

کتاب البیوع

باب دربیان شروط بیع و انچه ازان منهی عنه ست

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب ست فرمود عمل مرد بدست خود و هر بیع مبرور و در مکه بسال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باده و مردار و خوک و بتان را گفتند در بارهٔ پیه مردار چه میفرمائی که بدان کشتیها را اطلا کنند و پوستها را روغن زنند

معین همچو ثلث و ربع و از ثنیا یعنی استثنا بعض مال از مبیع بنا بر غرر یا جهالت مگر آنکه مقدارش
بداند و در روایت دیگر نهی از مخاضره و ملامسه و منابذه و مزابنه آمده مخاضره بیع ثمار رسیده ست
پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملامسه سودن جامهٔ دیگری ست بدست خود در روز
یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن بیع
و تفسیر مزابنه گذشت و این بیوع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه ست که در مسک الختام و
نیل الاوطار و جز آن از شروح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و نهی فرمود از تلقی رکبان و از
بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال دهقانی در بیع نشد و تلقی جلب در معنی تلقے
رکبان ست و لهذا از آن هم نهی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخرید چون مالکش در بازار آمد
خیار دارد یعنی خواه بآن نرخ بفروشد یا نه و جائز نیست بیع یکے بر بیع دیگرے و نه خطبهٔ یکے
بر خطبهٔ دیگرے و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آوند او ست نگون کند
و همچنین سوم مسلم بر سوم برادر خود و فرموده هر که جدائی انداز د میان مادر و ولد او جدائی کند
خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت و لکن در سندش مقال ست و له شاهد
علی مرتضی دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و با آنحضرت صلعم ذکر کرد فرمود دریاب
آنها را و واپس ستان و مفروش آن هر دو را مگر یکجا و در مدینهٔ منوره نرخ گران شد
آنحضرت صلعم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسعر و قابض و باسط و رازق خدا است و
من امید وارم که ملاقی شوم خدا را و هیچ یکی از شما در مظلمهٔ خون و مال مطالبهٔ من نکند
و آمده که احتکار نمی کند مگر خاطی و از تصریهٔ ابل و غنم منع فرموده یعنی شیرش ندوشند تا
خریدار بازی خورده داند که عادتش همین قدر شیر دادن ست و هر که بعد این تصریه خرید
کرده است وے به بهترین دو نظر ست بعد از دوشیدن شیر یعنی مخیر ست خواهد
نگاه دارد یا بر گرداند و صاعی از تمر بدهد و در مسلم ست که این خیار تا سه روز ست و در
بخاری آمده که صاعے از طعام دهد نه از سمراء و تمر اکثر ست و در روایت دیگر آمده که هر که

امهات اولاد و گفت فروخته نشوند و موهوب و موروث نگردند استمتاع کنند بآنها مادام که
مناسب نماید و چون خداوندش مرد وی آزاد شد و رفع این خبر وهم ست جابر گفت
ما کنیزکان خود امهات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زنده بود باکی درین معنی نمیدید
و از بیع فضل آب نهی نموده و همچنین از بیع ضراب فحل و در روایتی از عسب فحل
یعنی کرادادن نر بجهت کشتی و از بیع حبل الحبله و این بیع در جاهلیت بود که شتر را می خریدند
تا آنکه ناقه بزاید باز آن زاییده بزاید و همچنین از بیع وهبه ولا و بیع حصاة و بیع غرر نهی فرموده
و گفته هر که طعام خرید نفروشد آنرا تا آنکه به پیماید آنرا بکیل یعنی بیع پیش از قبض جائز نیست
و دو بیع در یک بیع منهی عنه ست و هر که این چنین کند او را اوکس آن هر دو بیع باشد یا ربا
مراد فروختن چیزیست نقداً باین قدر و نسیة بآن قدر و قیل غیر ذلک و حلال نیست سلف و
بیع یعنی کسی را قرض دهد و باز چیزی را بدست وی بزیاده از ثمن آن چیز بفروشد و همچنین جائز نیست
دو شرط در یک بیع مثل فروختن جامه بدست کسی بشرط قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته اند
و حلال نیست سود چیزیکه غیر مضمون ست و نه بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در لفظی
نهی عن بیع و شرط آمده و هم نهی فرمود از بیع عربان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در
حساب دهد ورنه نزد بائع بگذارد و نهی در اصل از برای تحریم ست هر جا که باشد و برین بوده اند
علمای اصول فقه و ائمه ایشان و فروخت سلعه بجائیکه آنجا خرید کرده ست منهی عنه ست
تا آنکه تجار آن را برحال خود بیارند و ابن عمر را فرمود فروختن بدینار و گرفتن دراهم در عوضش
و فروختن بدراهم و گرفتن دینار در بدلش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز بگیری مادام که شما
هر دو جدا نشده اید و میان شما چیزی هست یعنی استبدال این نقود بیکدیگر بشرط تقابض در
مجلس جائز ست تا بیع نقد بنسیه لازم نیاید و ربا نگردد والله اعلم و نهی فرمود از نجش یعنی بر انگیختن
نرخ از برای فریب دادن دیگری و منع فرمود از محاقله یعنی فروختن کشت به پیمانه از گندم و از
مزابنه یعنی خریدن میوه تازه بعوض میوه خشک و از مخابره یعنی از کرادادن زمین بر حصه

کرده اند و عقد آن بسته وسپس یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته رواه مسلم
بالجمله بائع ومبتاع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشده اند مگر آنکه صفقه خیار باشد
وجدائی بخوف استقاله حلال نیست و در روایتی آمده تا آنکه جدا شوند از جای خود مردی
در بیوع بازی میخورد او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلابة یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلعم بر آکل ربا وموکل وکاتب وهر دو شاهد او وفرموده
هم سواء و گفته ربا هفتاد وسه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را
وطی کند وافزون ترین ربا آبروی مرد مسلمان ست و نفروشید زر را بزر مگر مانند بمانند
و نیفزایید بعض آنرا بر بعض و نفروشید سیم را بسیم مگر مانند بمانند و نیفزایید بعض آن را بر بعض
و نفروشید غائب را از ان بناجز یعنی نسیه را بنقد واین متفق علیه ست و در حدیث عباده
بن صامت ست مرفوعا نزد مسلم طلا بطلا ونقره بنقره وگندم بگندم وجو بجو وخرما بخرما ونمک
بنمک مانند بمانند سوا بسوا دست بدست ست و چون این اجناس مختلف شوند پس بفروشید
چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گویم در سائر احادیث این باب
ذکر همین شش چیز آمده پس بس وقصر بران ارجح اقوال ست وحدیث دلیل ست بر تحریم تفاضل
در دو جنس متفق ازین اجناس شش گانه منصوص علیها ودر روایت دیگر آمده زر بزر وزن
بوزن مثل بمثل وسیم بسیم وزن بوزن ومثل بمثل ست و هر که افزود یا افزون خواست پس آن
ربا ست مردی را عامل کرد بر خیبر وی خرمای سره آورد آنحضرت پرسید همه تمر خیبر چنین ست
گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تمر بدو دو را بسه می خریم فرمود چنین مکن همه را بدراهم
بفروش باز آنرا بدراهم بخر و در باره ترازو نیز همچنین ارشاد کرد وفرمود و کذلک المیزان یعنی حکم مکیلات
مثل تمر و حکم موزونات مثل زر وسیم یکسان ست ونهی کرد از بیع توده تمر که مکیلش معلوم نیست بمکیلی

گوسفند محفله یعنی نادوشیده خرید کرد وباز گردانید پس آنرا با یک صاع واپس سازد در وا البخاری
و بر توده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود انگشتها تری یافت گفت ای صاحب طعام
این چیست گفت آب آسمانش رسیده ست فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تا مردم
ببینند هر که ما را بازی دهد وی از ما نیست و هر که انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بدست
خمار بفروشد وی دیده و دانسته در نار درآمده و خراج بالضمان ست یعنی دخل و غله مبیع از آن
مالک رقبه ست که ضامن او ست نه از آن مشتری عروه بارقی را دیناری داد تا بدان
اضحیه یا شاة خرید کند وی دو گوسفند خرید و یکے را بدیناری بفروخت و آن شاة و دینار
را آورد و او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدے سود کردی و درین حدیث
دلیل ست بر صحت توکیل و رجوع نفع بموکل و علما را دران پنج قول ست که در مسک الختام
مذکور ست و نهی فرمود از خریدن چیزیکه در شکم چارپایهاست تا آنکه بنهد و از بیع انچه که در
پستانهاے انعام ست و از خریدن بنده گریزپا و از شراء مغانم تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریدارے صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخرید ماهی را
در آب که آن غرر ست و صواب وقف او ست بر ابی مسعود و نهی نمود فروخته نشود ثمر تا آنکه
خورده شود و نه پشم بر پشت و نه شیر در پستان و راجح ارسال و ست و در اسناد وی ضعیف
نهی از بیع مضامین و ملاقیح آمده یعنی انچه در شکم ماده شتران و بر پشت های آنهاست

باب در بیان خیار

هر که مسلمان را اقاله بیع خود کند درگذرد خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرمایداو را
و این موافق قرآن ست هل جزاء الاحسان الا الاحسان و دو کس که باهم خرید و فروخت
کردند هر دو خیار دارند مادام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکے دیگرے را مخیر ساخت
پس اگر مخیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از انکه بیع

دهر پیه بگیرند کسان خانه باندازهٔ آن از تمر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که رخصت فرمود
در بیع عرایا باندازه اش از خرمای خشک در کمتر از پنج وسق یا در پنج وسق و نهی کرد از فروختن
ثمار یعنی میوه ها تا آنکه صلاحش نمایان شود بائع و مبتاع هر دو را ازین بیع نهی نموده و تفسیر
صلاح ثمر آن زمان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از بیع ثمار تا آنکه
سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن دانها تا آنکه سخت گردد و اگر یکی
بست برادر خود میوهٔ درخت فروخته است و آنرا جائحه رسیده پس گرفتن ثمن آن حلال نبود
چه قسم مال برادر را بغیر حق می تواند ستاند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جوائح و نخلی که بعد از
پیوند کردنش بخرند ثمرهٔ آن بائع راست که آنرا فروخته مگر آنکه مبتاع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرض و رهن

آنحضرت صلعم بمدینه آمد و ایشان سلف می کردند در ثمار تا یک سال و دو سال فرمود هر که
سلف کند در تمر و در لفظی در چیزی پس باید که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند صحابه را
انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و مویز و روغن تا اجل مسمی سلف می کردند و نمی پرسیدند
که آنها را زرع هست یا نه آنحضرت صلعم فرمود هر که گرفت مال مردم باراده ادا او اکند ادا از وی
خدای تعالی و هر که ستاند آن را باراده اتلاف تلف کند او را خدای تعالی بزازی از شام آمده بود
آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسیه تا میسره بگیرد کسی نزد او بفرستاد وی نسیه
نداد درینجا دلیل است بر صحت بیع نسیه و تاجیل تا اجله و فرمود پشت مرکوب است بنفقه خود وقتیکه
مرهون باشد و لبن در مشروب است بنفقه خود وقتی که رهن بود و نفقه اش بر راکب و شارب است
و بند کرده نمیشود رهن از راهن یعنی آن شی مرهون بوجه این رهن از ملک راهن بدر نمیرود
و مرتهن مستحق آن نمی گردد بلکه او راست غنم او و بروی است غرم او و این روایت مرسل است
و از مردی شتری جوان را استسلاف فرموده بود چون ابل صدقه آمد ابو رافع را فرمان داد که

مسمی از تمر و طعام بطعام مثل بمثل ست و طعام صحابه دران روز جو بود و فضالہ ابن عبید روز خیبر
یکے گلو بند بدوازده دینار خرید دران مهرهاے جواهر و زر بود و آن راجدا کرد زیاده از دوازده
دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود قلاده تا از وی آن زر و گوهر
راجدا نکنند و دریخا دلالت ست بر بطلان عقد و وجوب تدارک و نهی فرمود از بیع حیوان بحیوان
بطریق نسیه و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بعینه و گیرید دمهاے گاوان را و رضا دهید
بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را و دور نکند آن ذل را هیچ
شی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و عینه بکسر عین فروختن کالا ست بقیمت معلوم تا یک مدت
باز خریدن آن از مشتری بکمتر از ان و کسیکه شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش
هدیه رسید و پذیرفت پس در آمد درے کلان را از درهاے ربا و در سندش مقال ست
و لعنت کرد رسول خدا صلعم بر راشی یعنی دهنده و بر مرتشی یعنی ستاننده و ابن عمرو بن عاص
را امر فرمود بساختگے سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را برآمدن ناقهای صدقه
بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن ابل صدقه می گرفت و دریخا دلیل ست بر
جواز اقتراض حیوان و نهی فرمود از مزابنه و آن فروختن میوه تر بستان ست بمیوه خشک مثلا
اگر نخل ست آن را بتمر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور ست آن را کیلاً بزبیب فروخت نماید
و اگر کشت ست بکیلے از طعام بیع سازد پس ازین همه ها نهی نمود و از خریدن خرماے خشک
بخرمای تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گردد یا نه گفتند کم می شود پس نهی کرد از ان
و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسیه بنسیه دین بدین و سندش ضعیف ست

باب دربیان رخصت درعرایا و بیع اصول و ثمار

رخصت داد آنحضرت صلعم درعرایا که فروخته شود بخرص از روی کیل و عریه همان مزابنه است
که بحکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده رخصت داد

گشته است و حلال نیست مسئله مگر یکی را از سه کس یکی مردی که متحمل حماله شد پس او را سوال حلال است
تا آنکه بدان برسد پستر باز ماند دوم مردی که آفتی باو رسیده و مال او را هلاک ساخته است او را مسئله
حلال باشد تا آنکه بقوامی از عیش برسد سوم کسیکه او را فاقه رسیده تا آنکه سه کس از دانشمندان جرگه
او بگویند که او را فاقه رسیده است پس حلال است او را مسئله رواه مسلم

باب در بیان صلح

صلح جائز است در میان مسلمانان مگر صلحی که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان
بر شرطهای خود اند مگر شرطی که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمود منع نکند همسایه همسایه خود را
از خلانیدن چوب در جدار خانه خود ابو هریره چون این حدیث را روایت می نمود می گفت
مالی اراکم عنها معرضین والله لارمین بها بین اکتافکم متفق علیه و هیچ کس را حلال
نیست که عصای برادر خود بغیر خوشدلی او بگیرد

باب در بیان حواله و ضمان

فرمود درنگ کردن غنی یعنی در ادای وام ستم است و چون در پی کرده شود یکی از شما بر
شخص آسوده و توانگر پس باید که در پی او رود و در لفظی دیگر آمده که این حواله را بپذیرد و یکی
مرده بود بعد از غسل و حنوط و کفن پیش آنحضرت صلعم آوردند و تکلیف نماز جنازه کردند قدمی چند
رنجه فرمود و پرسید که بر وی وامی هست گفتند دو دینار برگشت و نماز نکرد ابو قتاده ضمان آن
دین نمود و گفت این دو دینار بر ذمه من است فرمود ثابت شد حق قرضخواه و مرده از آن
بری گردید و بر وی نماز کرد آری سه قرض از ترسه مردی اندخت مراد ب که این اه گران
بود و سبک ساخت مراد و چون مردی مرده را که بر وی قرض می بود می آوردند می پرسید که قضا
وام گذاشته است اگر می گفتند که وفای دین خود گذاشته است نماز می کرد و الا فلا و می فرمود

قضا دیگر کند وے گفت جز خیار نمی یابم فرمود همین ابل خیار بده که بهترین مردم احسن ایشان در
قضا ست و فرمود هر قرضے که منفعت کشد ربا ست و اسنادش ساقط ست و شاهد سے
دارد ضعیف و موقوف

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیابد وی احق ست بدان مال از دیگران و در لفظے دیگر آمده
هر که متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شد و فروشنده چیزی از ثمن آن نیافته است بلکه همین سرمایهٔ
خود بعینه دریافته پس وی احق ست بدان متاع و اگر مشتری بمرد صاحب متاع اسوهٔ غرما باشد
یعنی مال او بدام مساوی در همه قرضخواهان قسمت پذیرد و در روایت دیگر این ست که هر که مفلس
شد یا بمرد و مردے متاع خود بعینه یافت پس وی احق ست بدان و سندش ضعیف ست و
فرمود لیّ واجد حلال می کند آبرو و عقوبت او را مردے میوه خریده بود بر وی آفت رسید
و دَین بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقها دادند
بوفاے وام نرسید غرماء را ارشاد کرد هرچه نزد او یابید بگیرید و نیست شما را جز این قدر
یعنی زجر و حبس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را حجر کرد و در قرضے که بروی بود بفروخت
ابن عمر گوید معروض شدم بر رسول خدا صلعم روز احد و من پسر چهارده ساله بودم پس اجازت نداد
مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و پسر پانزده ساله بودم پس اجازتم داد در رفتن بغزوه و این
متفق علیه ست و لفظ بیهقی این ست فلم یجزنی و لم یرنی بلغت گویا حد بلوغ پسر پانزده سال ست
عطیهٔ قرظی گوید معروض شدم بر آنحضرت صلعم روز قریظه پس هر که موی عانه رویانیده بود کشته شد
و هر کرا نبات نکرده راه او گذاشتند و من در کسانی بودم که موی نرویانیده پس راهم خالی کردند
گویم این علامت دیگر ست از براے حد بلوغ و جائز نیست زن را بخشیدن چیزی مگر بدستوری
شوی خود و در لفظے دیگر آمده جائز نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر مالک عصمت او

وحدیث دلیل ست بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود در همه کار و باز عرض مال و تن

باب در بیان عاریت

بر دوست ست آنچه گرفته ست یعنی از دیگرے تا آنکه ادا کند و بدهد آنرا این و مقبوض واجب
و عاریت مضمون ست بر مستعیر و فرمود ادا کن امانت را بسوی کسیکه امین کرد ترا و خیانت
مکن کسے را که خیانت کرد ترا گویم بلکه اولی شامل عاریت و ودیعت هر دو ست و حیانة نیز
دلیل ست بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعلی بن امیه گفت فرمود چون بیایند ترا
رسل من ایشان را سی زره بده وی گفت این عاریت مضمونه ست یا مؤداة فرمود بلکه
عاریت مؤداة ست و آنحضرت صفوان بن امیه روز حنین چند زره مستعار گرفت وی گفت آیا
بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب در بیان غصب یعنی مال کسی بستم ستدن

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گردانند خدا در گردن او آنرا
روز قیامت از هفت زمین و این حدیث چنانکه دال ست بر منع غصب همچنان دلیل ست
بر هفت طبقه بودن زمین و مؤید اوست قوله تعالی ومن الارض مثلهن لکن مرفوعے
صحیح صریح در باب بودن آدم و نحو آدم در این طبقات ارض نزد ائمه محدثین و ثقات
اثبات ایشان بثبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عائشه یا زینب تشریف میداشت یکی از
امهات المؤمنین طعامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست
آنحضرت صلعم گردش آورد در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصعه صحیحه بآرنده داد و شکسته
را نگاه داشت و در روایتے آمده که فرمود طعام عوض طعام ست و آوند بدل آوند و این دلیل ست
بر عدم تفرقه در میان مثلے و قیمے و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر اذن آنها او را از آن زرع

شما بر یار خود نماز بگزارید اما و میکه حق تعالی بر وی فتوح کرد فرمود من اولی ترم بمؤمنان از جانهاے آنها پس هر که بمیرد و بر وی دین ست قضایش بر من ست و در لفظے آمده هر که مرد و وفا نگذاشت قضایش بر من ست گویم این حدیث ناسخ حدیث اول ست و این یکے از افادات مبتکرهٔ حضرت شوکانی ست رضی الله عنه و فرمود نیست کفالت در حدّ و سندش ضعیف ست یعنی در حدی از حدود مثل زنا و سرقه و جز آن بلکه لابد ست از وقوع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث دو شریکم مادامیکه یکے دیگرے را خیانت نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت مرحبا باخی و شریکی یعنی کتایش با دبرادر من و شریک من بود این دلیل ست بر صحت شرکت و شریک شدند ابن مسعود و عمار و سعد در آنچه روز بدر بیابند جابر خواست که بسوی خیبر رود نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل مرا بیابی پانزده وسق از وی بگیر و این دلیل ست بر شرعیت وکالت و حدیث عروهٔ بارقی درباره خرید اضحیه بیشتر در باب شروط بیع بگذشت و آن دال ست بر صحت توکیل و عمر فاروق رض را بر صدقه گماشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض زکوة و خود وی صلعم شصت و سه شتر قربانی کرد و ذبح باقی را بعلے مرتضے سپرد و این توکیل ست و در قصهٔ عسیف آمده که انیس را فرمود با مداد برو اگر اقرار کند آن زن بزنا رجمش بکن غرضکه وکالت در همه کار و بار درست و نافذ ست حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابوذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد و در لفظے آمده که قل الحق ولو علی نفسک

حتی علاء بن عبد الرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کردے برین شرط که ربح میان
هر دو باشد و این موقوف بصحت رسیده

باب در بیان مساقاة و اجاره

معامله کرد آنحضرت صلعم با اهل خیبر که یهود بودند بر نیمه آن چیز که پیدا شود از میوه و کشت و در لفظے
آمده که سوال کردند ماندن خود را در خیبر برین شرط که کفایت کنند عمل آنجا را و باشد از برائے
ایشان نیمه پیداوار میوه پس فرمود مقرر میداریم شما را برین اقرار مادامی که خواهیم یعنی نه دائما
پس ماندند در خیبر تا آنکه بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخری ست که داد آنحضرت صلعم
یهود خیبر را نخل خیبر و ارض آن بر شرط اعتمال آن از اموال خود شان و نصف میوه مر ایشان را
باشد حنظله بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزر و سیم پرسید گفت باک نیست مردم
عهد رسالت اجاره بر ماذیانات و اقبال جداول و چیزها از زراعت می کردند پس گاہے این هلاک
شدی و آن سالم ماندی و گاہے این سالم ماندی و آن تباه گشتے و جز این اجاره دیگر نبود لهذا
ازان زجر فرمود و اما شئے معلوم مضمون پس بدان اندیشه نیست ماذیانات آنچه بر کناره نهر و مسیلها
روید و جداول نهر خرد را گویند و درین حدیث بیان اجمالی ست که در اطلاق نهی از کرای ارض
آمده و نهی فرموده از مزارعت و امر کرده باجرت مراد بمزارعت آنست که ارض و تخم از یکے باشد
و عمل و گاو از دیگرے و حجامت کرد و اجرت داد حجام را و اگر این اجرت حرام بودی نداد ے
و این نزد بخاری ست از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمده که کسب حجام
خبیث ست و این نزد مسلم ست وجه تطبیق آنست که عطا جائز ست و اخذ مکروه و در حدیث
قدسی ست حق تعالی میفرماید سه کس اند که من خصم ایشانم روز قیامت یکی آنکه عهد و پیمان داد
بنام من باز شکست آنکه دوم کسے که آزاد را فروخت و ثمن آن بخورد سوم آنکه مزدور گرفت و ازو
استیفاء کار کرد و مزد او نداد رواه مسلم کذا فی البلوغ و لکن بعد سقط حافظ گفته انما هو فی البخاری

هیچ نباشد همین لفظ او راست یکی در زمین دیگرے نخل نشانده بود آنحضرت زمین بزمیندار
داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود را از انجا برکند و گفت رگ ستمگار را هیچ حق نیست
و در سندش صحابی مجهول ست و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و مرویست که
در منی روز نحر این خطبه خواند ان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام کحرمة
یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا متفق علیه و مدلول حدیث واضح ست
چه هرگاه این چیزها حرام شد تصرف دران بطریق غصب بالاولی حرام باشد

باب در بیان شفعه

قضا فرمود بشفعه در هر آنچیز که هنوز قسمت نپذیرفته ست و در میکه واقع شد حدود و بر گردانیده آمد
راهها پس شفعه نیست متفق علیه و در لفظی دیگر آمده که شفعه در هر شرک ست چه زمین و چه خانه و
چه باغ نمی سزد که بفروشد آنرا تا آنکه بشریک خود عرض بکند و در روایت دیگر این ست که حکم کرد
بشفعه در هر شئ یعنی خواه منقول باشد یا غیر منقول و آمده که جار در احق ست بدار
و لفظ دیگر آنست که جار احق ست بصقب خود یعنی بشفعه خویش همراه لحوق و اتصال و اختلاط ست
و در روایت دیگر وارد شده جار احق ست بشفعه جار خود انتظارش برند اگرچه غائب باشد
وقتیکه طریق هر دو واحد ست و آمده که شفعه همچو گشادن پابند شتر ست و نیست شفعه از برای
غائب و سندش ضعیف ست

باب در بیان قراض

سه چیز ست که دران برکت باشد فروختن تا مدتی و قرض دادن یا مضاربت کردن و آمیختن
گندم با جو از برای خانه خود نه از برای بیع و سندش ضعیف ست حکیم بن حزام چون مردے را
مال خود بمقارضت می داد شرط می کرد که آن مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند و بر دریا
بار ننماید و در سیلگاهی با آن مال فرود نیاید اگر چیزے ازین کارها بکنی ضامن مال من باشی

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و فقرا و قربی و رقاب و ابن سبیل و
ضیف ازان بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر بمعروف ازان بخورد یا دوستی را
بخوراند گناهی نیست مگر بدان متمول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فروخته نشود
و هبه نرود لکن میوهٔ او صرف نموده آید و در قصهٔ خالد آمده که وی ادراع و اعتد خود یعنی
زره و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و حبس نموده است

باب در بیان هبه

بشیر پسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را غلامی بخشیده ام که مرا بود
فرمود همه پسران را این چنین دادی گفت نه فرمود باز گردان او را و در لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
خواست که آنحضرت صلعم را گواه گیرد برین نحله فرمود بترسید از خدا و عدل کنید میان اولاد خود
پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیر مرا برین عطا گواه
گیر باز فرمود ترا خوش می آید آنکه همه در نیکی با تو برابر باشند گفت آری فرمود فلا اذن یعنی
حالا تخصیص بعض مکن بلکه همه را برابر بده تا در بر برابر باشند عائد در هبه همچو سگ است که
قی میکند و باز میخورد نیست ما را مثل بد هر که عود می کند در هبهٔ خود وی همچو سگ است که بر میگردد
در قی خود و نیست حلال مرد مسلمان را که بدهد باز رجوع کند اندران مگر پدر که او را در عطای ولد این
رجوع رواست آنحضرت صلعم هدیه از مردم پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجناب صلعم
را ناقه داد او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاده کرد و گفت راضی
شدی گفت نه باز بیفزود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری در آخر این حدیث
آمده لقد هممت ان لا اتّهب الا من قرشی او انصاری او ثقفی و فرمود عمری کسی است
که بخشیده شد او را نگاه دارید بر خود مالهای خود را و تباه مکنید آنرا چه هر که عمری کرد وی کسی راست
که ازبرای او کرد در حیات و ممات و ازبرای عقب اوست و در روایتی دیگر است که آن عمری که
رسول خدا صلعم آنرا جائز داشته آنست که بگوید این ترا و عقب تراست و هر که گفت این تراست

فی البیوع و فی ابن ماجۃ فی الاجارۃ انتہی و فرمود احق چیزے کہ بران اجرت گرفتید کتاب خداست یعنی بر رقیہ بران و فرمود بدہید مزد اجیر پیش از انکہ خوی او خشک گردد و چون اجیر گیرد قدر اجر او را نام برد و در سندش انقطاع ست مگر بیہقی آنرا از طریق امام ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ موصول ساخت

باب در بیان احیاء موات یعنی آباد کردن زمین ویران

فرمود ہر کہ آباد کرد زمینے را کہ ازان کسے نیست وی احق ست بدان عمر فاروق ہم در خلافت خود بران قضا کردہ و ہر کہ زندہ ساخت زمین مردہ را آن زمین مراو راست و نیست حمی مگر از برای خدا و رسول او حمی زمینی را گویند کہ از برای مویشے صدقہ گردآرند تا دران بچرند و نیست ضرر دادن و گزند رسانیدن و نہ ضرر گرفتن و ہر کہ زمینی را احاطہ کرد آن زمین او راست و ہر کہ چاہ کند او را چہل گز باشد از برای عطن ماشیۂ او و سندش ضعیف ست و وائل بن حجر را زمینی در حضرموت اقطاع کرد یعنی در جاگیر بخشید و زبیر را تا دویدن اسپ قطاع داد و تا بی اسپ خود را دوان کرد تا آنکہ بایستاد پس تازیانۂ خود انداخت فرمود تا جائیکہ سوط رسیدہ ست آنقدار ش بدہید و فرمود مردم شریک یکدیگر اند در سہ چیز کاہ و آب و آتش

باب در بیان وقف

چون آدمی بمرد عمل او منقطع شد مگر سہ چیز یکے صدقہ جاریہ دوم علمی کہ بدان منتفع شوند سوم ولد صالح کہ از برای او دعا کند و این نزد مسلم ست مرفوعا از ابی ہریرہ و سیوطی بران چیزہا افزودہ و وراثت مصحف و رباط ثغر و حفر بیر و بنا بیت از برای غریب و محل ذکر نشان دادہ نزد آنکہ ماند لیل ازو بجا بے پل و مسجد و چاہ و مہمانسرای + عمر فاروق را زمینے بخیبر بدست آمد از آنحضرت مشورہ خواست و گفت زمینی یافتہ ام کہ ہیچ مالی انفس ترازان نزد من گاہے نبودہ ست فرمود اگر خواہے اصل رحبس کنے و آنچہ ازان حاصل شود آنرا صدقہ گردانی عمر آن را

وارث نمی شود مسلمان کافر را و نه کافر مسلمان را مردے بمرد و دختری و دختر پسری و خواہرے
بگذاشت آنحضرت صلعم فرمود دختر را نصف ست و دختر پسر را سدس برای تکملۂ دو ثلث و باقی
خواہر راست رواه البخاری و فرمود وارث نمیشوند از یکدیگر اہل دو ملت مردی آمد و گفت
نبیرہ ام بمرد مرا از میراث او چہ میرسد فرمود سدس چون برگشت او را طلبید و فرمود یک سدس
دیگر ست چون پشت داد باز او را بخواند و گفت این سدس دیگر طعمہ ست گویا کنایہ کرد از تعصیب
چہ زائد ست بر اصل فریضہ و مقرر کرد از برای جدہ سدس اگر زیر وی مادرے دیگر نباشد
گویم جدہ عام ست از آنکہ مادر پدر باشد یا مادر مادر و خال وارث کسی ست کہ او را وارث نیست
مراد بخال برادر مادر ست و خدا و رسول مولای کسے اند کہ او را مولی نیست ع اللہ مولانا و
لا مولی لکم و ہر مولودی کہ آواز کرد وارث می گردد و قاتل را از میراث ہیچ نمی رسد
و ہر چہ پدر یا پسر فراہم کردہ اند از برائے عصبۂ ایشان ست ہر کہ باشد و ولا لحمہ ست بچو
لحمۂ نسب نہ در بیع رود و نہ در ہبہ و فرمود افرض شما زید بن ثابت ست رضی اللہ عنہ

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را کہ چیزے دارد و می خواہد کہ در آن وصیت کند نمی رسد کہ دو شب بسر برد
مگر آنکہ وصیت وے نزد او نوشتہ موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من
مالدارم و جز یک دختر دیگرے وارث من نیست دو ثلث مال صدقہ کنم فرمود نہ گفت نیمۂ
مال فرمود نہ گفتم ثلث مال فرمود ثلث و ثلث بسیار ست و ترا اگر توانگر بگذاری بہتر ست از آنکہ
درویش گذاری و تکفف کنند مردم را مردی آمد و گفت مادر من ناگہان بمرد و وصیت نکرد
و گمان میبرم کہ اگر سخن می کرد چیزے تصدق مینمود اگر از طرف وے تصدق کنم او را اجر باشد
فرمود آرے و گفت حق تعالی ہر ذی حق را حق او داد پس نیست وصیت از برای وارث مگر آنکہ
ورثہ بخواہند و فرمود تصدق کرد خدا بر شما بثلث اموال شما نزد وفات شما از برائے

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود رقبی و عمری نکنید چه هرکه رقبی یا
کرد آن از برای ورثهٔ اوست عمر فاروق یکے را اسپ داده بود در راه خدا وی آن را ضائع کرد
عمر گمان نمود که بگرا رزان بفروشد از آنحضرت صلعم پرسید فرمود خرید مکن اگرچه به یکے درهم بد
و فرمود هدیه فرستید بیکدیگر دوست دارید یکدیگر را هدیه میکشد کینه را و ای زنان مسلمان خوا
نشمرد زن همسایه هدیهٔ زن همسایه را اگرچه یک سم گوسفند باشد و هرکه چیزے هبه کرد وے
احق ست بدان ما دامیکه بران مکافات نکرده است و صحیح وقف اوست بر ابن عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلعم بر یک خرما که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیدم که از صدقه باشد
آن را می خوردم مردی آمد واز حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس ظرف و سر بند او را
باز بشناسان آنرا تا یکسال پس اگر صاحبش آمد فبها و نه بکار خود آر وی گفت ضالهٔ غنم را چه فرماے
فرمود ترا است یا برادر ترا یا گرگ را گفت ضالهٔ شتر چه حال دارد فرمود ترا با او چه کار ست همراه
وے سقاء و حذاء وی ست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیابد و هرکه جا داد
گم شده را وی گمراه ست تا آنکه تعریفش نکرده ست و هرکه لقطه یابد باید که بران دو عدل
را گواه گیرد و آوند و رشتهٔ او را نگاه دارد و نپوشد و غائب نه کند اگر مالکش آمد احق ست با و
و نه مال خداست میدهد هرکرا میخواهد و از لقطهٔ حاج نهی فرموده مگر منشد را و حلال نیست در نده دندان
دار و نه خر آبادی و نه لقطه از مال معاهد مگر آنکه ازان مستغنی شود یعنے پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود بچسپانید فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خداست باہل آن و آن شش فریضه ست
که قرآن تعیین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و آنچه
باقی ماند یعنے بعد از تادیهٔ فرائض پس آن از برائے مرد قریب میت ست که ذکر باشد و

نفس واحدة تا رقیبا دوم اتقوا الله حق تقاته تا آخر سوم اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا تا عظیما
و سفیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام تا رقیبا و ثالث
راهمین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث شمرده مگر آنکه
اتقوا الله الذی را اول و حق تقاته را ثانی و ثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جابر ست
مرفوعا هر که خواستگاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکاح پس باید
که بکند و مردی را که تزوج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود برو و ببین او را این
دلیل ست بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه بر خطبه برادر مسلمان نهی نموده تا آنکه خاطب اول
آنرا ترک دهد یا اذن فرماید زنی آمد و گفت من نفس خود را بتو هبه می کنم آنحضرت صلعم بغور تمام بسوی او
نگریست و بلند و پست او را در یافت و سر نگون شد زن چون دید که در بارهٔ او حکمی نکرده
بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست
بزنی من ده فرمود نزد ت چیزی هست گفت لا والله فرمود برو نزد کسان خود و ببین که چیزی
می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگرچه خاتمی از حدید باشد باز رفت
و برگشت و گفت لا والله و نه خاتمی از آهن و لکن این ازار من ست راوی حدیث گوید نبود او را
ردا یعنی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت صلعم فرمود باین ازار چه می توانی کرد اگر تو
پوشی زن را از ان هیچ نباشد و اگر او پوشد ترا هیچ نبود آن مرد تا دیر نشست باز بایستاد
تا برود چون او را مولی دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین و چنان
سوره ست پرسید از ظهر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو ترا مالک این زن کردم بآنچه
از قرآن با خود داری و این دلیل ست بر صحت عقد بلفظ تملیک و در لفظی دیگر آمده برو
که تزویجش بتو کردم او را قرآن بیاموز و در روایتی چنین آمده که تمکن ساختم ترا بر وی
بنا بر آنچه با تست از قرآن و در طریقی دیگر باین لفظ آمده چه یاد می داری از قرآن گفت
سورهٔ بقره و سوره که متصل اوست فرمود برخیز و بیست آیه باو بیاموز تعرضکه همین آموختن قرآن

زیادت در حسنات شما و سندش ضعیف ست لکن بعض طرق وے مقوی بعض ست

باب در بیان ودیعت

هر که نهاد ودیعت خود نزد کسے نیست ضمان بروی و سندش ضعیف ست یعنی اگر بدون
خیانت و جنایت او تلف شده است و باب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب
قسم فئ و غنیمت عقب باب جهاد بیاید انشاء الله تعالے

کتاب النکاح

فرمود ای گروه جوانان هر که از شما جماع می تواند کردن وے تزوج کند که این اغض ست بصر را
و احصن ست فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم ست که این صوم او را جا ست یعنی خصے
شدن و فرمود من نماز می گزارم و می خوابم و روزه می گیرم و می کشایم و زنان را نکاح میکنم
هر که رو گردانید از سنت من وی از من نیست و بود که امر می فرمود به بارة و سخت نهی میکرد
از تبتل و می گفت بزنی گیرید زن دوستدار زاینده را که من سکاثرم بشما انبیا را روز قیامت
و فرمود نکاح کرده می شود زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر
صرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او در ذات و قوم خود سوم جمال یعنی بسبب حسن
صورت که موجب حظ نفس و فراغ خاطر و شکر نعمت الٰہی ست چهارم دین که بنا بر صلاح و عفت
معاون شوے باشد بر تقوی پس فتحمند شو بزن دیندار خاک آلود باد دهر دو دست تو و چون
یکیے را مبارکباد نکاح فرمودی گفتے بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير
ابن مسعود گفته رسول خدا صلعم ما را تشهد در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این ست ان الحمد لله
نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا من يهده الله فلا مضل
له ومن يضلل فلا هادي له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
و بخواند سه آیت در سبل السلام گفته آیات این ست يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من

سہ طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت وپیش از دخول طلاق داد زوج اول خواست کہ باوی تزوج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود نہ تا آنکہ بچشد آن شوہرے دیگر از شہد کہ او انچہ شوی اول چشیدہ است

باب در بیان کفاءت وخیار

بعض عرب کفو بعض اند وبعض موالی اکفاء بعض مگر حائک وحجام ودر سندش راوے غیر مسمی ست وکذا ابو حاتم استنکارش نمودہ وشاہدے دارد منقطع الحاصل ——

اعتبار شرف آدمیان از حسب ست بدیہہ تحقیق نسب آدم وحوا کافی ست + مراد حسب رضا بخلق ودین خاطب ست پس بس فاطمہ قرشیہ بنت قیس را کہ از مہاجرات اُول بود فرمود نکاح کن با اسامہ بن زید واو غلام بود دراین نزد مسلم ست وفرمود اے بنی بیاضہ نکاح کنید ابا ہند را و نکاح کنید بسوی او ووے حجام بود وسندش جید ست و مخیر شد بریرہ بر زوج خود وقتی کہ آزاد کردہ شد وزوج او عبد بود ودر روایتے آمدہ کہ حر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثبت ست ودر بخاری از ابن عباس بصحت پیوستہ کہ وی عبد بود وفیروز دیلمی گفت مسلمان شدم آمدے رسول خدا وزیر من دو خواہر اند فرمود ہر کدام را کہ خواستے طلاق دہ غیلان بن سلمہ اسلام آورد واورا دہ زن بود ہمہ ہمراہ او مسلمان شدند او را امر کرد کہ از ایشان چہار زن را بگزیند ابن حبان وحاکم تصحیح این حدیث کردہ اند واحمد وترمذی روایتش از سالم عن ابیہ نمودہ اما بخاری وابو زرعہ وابو حاتم اعلال این حدیث کردہ اند وسخن سخن ایشان ست واللہ اعلم ولکن احتیاط درہرحال اولی ست و استدلال بمثنی وثلث ورباع بر منع زیادت بر چہار خلاف محاورہ عرب عرباء ست وچون قرآن کریم ساکت وحدیث شریف معلول آمد برہان قاطع وحجت ساطع کجا آنحضرت صلعم زینب دختر خود را بابی العاص بن ربیع بعد از شش سال بہمان نکاح نخستین بازگردانید ونکاح تازہ نکرد واین دلیل ست برآنکہ تقریر مسلمہ زیر کافر حین ابطاء سلامش از اسلام وے

مهر آن زن گردانید و همین ست حق زیرا که تحدیدی در مهر از جناب نبوت صلعم وارد نشده و
فرمود اعلان کنید نکاح را و نیست نکاح مگر بولی و هر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
او باطل ست پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر استحلال فرج او و اگر باهم اشتجار کنند
سلطان ولی کسی ست که نیست ولی مر او را و نکاح کرده نشود زن ثیب تا آنکه مشوره خواهند از وی
و نه دوشیزه تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و در
روایتی آمده ثیب احق ست بنفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او سکوت
اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با ثیب حکمی و اختیاری و یتیمه را استیمار کنند و تزویج
نکند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شغار نهی آمده و آن چنان است که یکی دختر خود را
بزنی مردی بدهد برین شرط که وی دختر خود را بزنی اینکس ارزانی دارد و میان این هر دو هیچ صداق
یعنی کابین نبود بلکه همین مبادله مهر باشد دختری بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش
او را بنا خوشی او در زنی داده است او را مخیر گردانید و حدیث مرسل ست و زنی که دو ولی او را
تزویج کرده اند آن زن از برای اول تزوج باشد و هر بنده که بغیر اذن اهل یا موالی خود نکاح
کرد وی عاهر ست یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عمه و خاله او و فرمود محرم نه نکاح
خود کند و نه نکاح دیگرے و نه خطبه کند و نه خطبه کرده شود و ابن عباس گفته آنحضرت صلعم میمونه را
نکاح کرد و محرم بود مگر میمونه می گوید که نکاح وی در حالی کرد که حلال بود و این ارجح می نماید
اهل البیت ادری بما فی البیت و احق شروط که بدان وفا می توان کردن شرطی ست
که بدان فروج را حلال ساخته اند و رخصت فرمود در سال اوطاس در متعه تا سه روز باز نهی کرد
از ان در سال خیبر علی مرتضی گوید نهی کرد از متعه زنان و از اکل خران آبادی و در روایت
دیگر آمده اذن دادم شما را در استمتاع از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا تا روز قیامت پس
هر که نزد او چیزے از ان باشد راه او خالی کند و آنچه او را داده ست چیزے از ان نستاند
و لعنت فرمود بر محلل و محلل له و فرمود نکاح نمی کند زانی مجلود مگر مثل خود را مردی زن خود را

نزد آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
برسد پس سِر او را فاش کند معاویه بن حیده گفت ای رسول خدا حق زن یکی از ما چیست فرمود
بخوران او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و مزن بر روی وی و نسبت بقبیح مکن او را و
جدا انساز او را مگر در خانه یهود میگفتند مرد چون زن خود را از قبل از طرف دبر بیاید ولد احول شود
یعنی کاژ چشم گردد پس این آیه فرود آمد نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم یعنی بهر کیف که خواهید
و بهر وضع که ببینید شید زن را بیایید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صمام واحد باشد که بار و نتیجه از انجا رو مینماید
و هر که خواهد که اهل خود را بیاید باید که بسم الله اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا بگوید اگر
میان هر دو ولدی مقدر ست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش
خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در خشم گذرانید فرشتگان بران زن تا صبحدم
لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشمگین میشود بر وی کسیکه در آسمان ست یعنی او سبحانه و تعالی
و هر زن که پیوند کند موی خود بموی دیگر و دیگرے را بان امر فرماید و سوزن و خار در پوست
خلاند و از دیگرے این کار خواهد وی ملعون ست و فرمود خواستم که نهی کنم از غیله یعنی جماع
کردن با زن در حالت رضاع نکردیم که روم و فارس همچنین می کنند و ضررے باولاد ایشان نمی رسد
و فرمود عزل و أد خفی ست گویم و آن کشیدن مرد ست ذکر خود را از فرج زن بعد از ایلاج اندران
تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا داهی هست که از ان عزل می کنم و حمل او را
ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهود می گویند که عزل موؤده صغری ست
فرمود دروغ می گویند یهود اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا بر گردانی جابر گفت عزل
می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزے منهی عنه می بود قرآن ما را از ان نهے
می کرد و در لفظے آمده که رسید این معنی بآنحضرت صلعم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که
طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صداق یعنی مهر و کابین زنان

متاخر باشد باوجود انقضای عدت وطول مدت جائز ست ولکن اہدی باین جانب نرفته با آنکه احمد وحاکم تصحیحش کرده اند ودر روایت دیگر آمده که بنکاح جدیدش رد کرد ترمذی گوید حدیث اول اجود الاسنادست ولکن عمل برین روایت ثانی ست زنی اسلام آورد ونکاح کرد زوج نخستین او آمد وگفت من مسلمان شدم واین زن اسلام من دانسته آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر دیگر بکشید وبزوج اول داد صححه ابن حبان والحاکم آنحضرت صلعم عالیه را از بنی غفار تزوج کرد چون بروی در آمد وجامه خود بنهاد در پهلویش بیاضے دید فرمود البسی ثیابك والحقی باهلك وحکم داد بدادن مهر ودرینجا دلیل ست بر رد زن بعیب ولکن در سندش مجهولی هست عمر بن خطاب گفته هر که زنے را بزنی گرفت وبروی در آمد واورا بهما یا مجذومه یا مجنونه یافت از برای او صداق ست بسبب مسیس او واین صداق از کسے بگیرد که اورا بازی داده ودر روایت دیگر زیاده کرد او بها قرن فزوجها بالخیار فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها ودر بارۂ عنین حکم کرد که یکسال مهلتش دهند واین همه موقوف ست بر فاروق رضی الله عنه ورجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

هر که زنی را در بر آمدی ملعون ست وفرمود نبی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنے را در بر آمد وهر که ایمان دارد بخدا وروز آخرت وی ایذا ندهد همسایه خود را وبپذیرید وصیت خیر در حق زنان که آفریده شده اند از استخوان پهلو وعوج شی درضلع اعلاے اوست اگر روی که راستش سازی بشکنی واگر بگذاری همچنان کج بکج ماند پس قبول کنید وصیت خیر را در بارۂ زنان ودر روایت دیگر آمده اگر خواهے که بوی تمتع شوی تمتع شو با وجود عوج واگر روی که راست کنے بشکنے او را وشکستن او طلاق دادن اوست جابر گوید در غزوه همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمدینه آمدیم بخانه داخل خواستیم فرمود درنگ کنید وشب هنگام بخانه در آیید تا زن ژولیده موی شانه کند ومغیبه استره بکار برد ودر روایت دیگر آمده چون یکے را از شما غیبت دراز گردد باید که شب هنگام بر اهل خود

دانهٔ خرما از زر فرمود برکت دهد ترا خدا ولیمه کن اگرچه بیک گوسفند باشد و چون مدعو شود
یکی از شما بسوی ولیمه باید که بیاید و در روایتی آمده که چون دعوت کند یکی را از شما برادر او
باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه ست که آینده را از ان منع کنند
و انکار نماینده را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را
غرضکه نزد دعوت اجابت ست اگر صائم ست نماز گزارد یا دعا کند و اگر مفطر ست بخورد و در لفظی
آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک دهد و ولیمه در روز اول حق ست و روز دوم سنت و روز سوم
سمعه و هر که بشنواند خود را بشنواند و رسوا کند او را خدای تعالی و سندش غریب ست اگرچه شاهدی
دارد و ولیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت ست و مدت ضیافت در احادیث
دیگر همین سه روز آمده والله اعلم و آنحضرت صلعم ولیمه کرد بر بعض زنان خود بمد و مد از جو و قیام
کرد میان خیبر و مدینه سه شب بنا بر بنا بصفیه و مدعو شدند مسلمانان در ولیمهٔ او و نبود در ان
خبز و نه لحم همین امر بگستردن نطع فرمود و بران خرما و اقط و سمن انداخت و چون دو داعی فراهم آیند
دروازهٔ هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکی سابق گردد اجابت وی کند و سندش ضعیف ست
و فرمود نمی خورم تکیه زده و عمر بن ابی سلمه را گفت ای کودک نام خدا بر و بدست راست بخور و از
پیش خود تناول کن و فرمود از جوانب قصعه بخورید و از وسط آن مخورید که برکت در وسط فرود می آید
و هرگز عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد ورنه بگذاشت و فرمود بدست چپ نخورید که شیطان
بهمین شمال می خورد و در آشامیدن آب نفس در آوند نزدند و در ان ندمد

باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلعم در میان زنان خود بعدل و می گفت خداوندا این قسم من ست در آنچه
مالکش هستم پس ملامت مکن مرا در آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل ست برآنکه
محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدور بنده نیست بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل و

آنحضرت صلعم صفیه را آزاد کرد و همین عتق را صداق او مقرر فرمود و مهر ازواج مطهرات دوازده
اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل درهم سنگ را گویند و دوازده و نیم اوقیه را پانصد درهم باشد علی مرتضی
چون فاطمه رضی الله عنها را تزوج کرد فرمود او را چیزی بده وی گفت نزدم هیچ نیست فرمود زره
حُطَمِیه تو کجاست یعنی تقدیم چیزی از مهر بر دخول مستحب ست و هر زن که نکاح کرده شود بر مهر یا عطا
بر وعده پیش از عصمت نکاح آن چیز او راست و هر چه بعد از عصمت نکاح ست آن کسی راست
که باو بخشیده شد و احق چیزی که بران اکرام مرد کنند دختر و خواهر اوست یعنی مکرم را صهار
همین خسر و خسر پوره اند پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام
نبرده و بروی دخل نشده تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زنان قوم اوست بی کم و بیش و بروے
عدت ست و او را میراث باشد معقل بن سنان اشجعی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم
در باره بروع بنت واشق که زنی از ما بود همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود بغایت خوشنود شد و
گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنود شدم چندانکه باین موافقت قضای خودم بقضاے
نبوی دلشاد گردیدم آری ؎ فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا ۰ بلبل همین که قافیه گل شود بس ست
هر که در مهر زن سویق یا تمر داد وی آن زن را بر خود حلال ساخت، و این موقوف ست بر جابر
و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر دو نعل و تزوج کرد مردی را بزنی بر خاتم حدید و
این حدیث که مهر کمتر از ده درهم نمی باشد موقوف ست بر علی و در سندش مقال ست و بهترین
صداق آنست که آسان تر بود عمره دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ نمود از وے
صلعم فرمود لقد عذت بمعاذ او را طلاق داد و اسامه را امر کرد که سه ثوب باو بدهد و در سندش
راوی متروک ست اما اصلش در صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبد الرحمن بن عوف اثر صفرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بروزن

کتاب در بیان طلاق

ابغض حلال نزد خدا طلاق ست ابن عمر زن خود را طلاق داد و وی حائض بود پدرش
عمر فاروق رضی اللہ عنہ آنحضرت صلعم پرسید فرمود حکم کن او را برجعت بگذارد او را تا آنکہ
پاک گردد از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پس اگر خواہد نگاہ دارد و اگر خواہد قبل از مس طلاق
دہد این عدتی ست کہ او تعالی طلاق زنان را بدان امر کردہ و در روایتے آمدہ بگو او را کہ برگردد
باز طلاق دہد در حالیکہ طاہر ست یا حامل و در لفظ دیگر آمدہ کہ محسوب شد این طلاق یک
طلاق ولکن حاسب متعین نیست غالبا این حسبان از ابن عمر باشد و از ینجاست کہ جمعی از ائمہ
حدیث قائل اند بعدم وقوع طلاق بدعی و بیکے دیگر زن خود را در حیض طلاق دادہ بود ابن عمر او را
گفت تو یک طلاق یا دو طلاق دادہ آنحضرت صلعم مرا امر کرد کہ مراجعت کنم و نگاہش دارم تا آنجا
کہ حیض دیگر بیارد یا تو او را سہ طلاق دادہ پس امر خدا را در بارہ طلاق زن خود عاصے شدہ
و در لفظ دیگر آمدہ کہ گفت ابن عمر رد کرد آنحضرت صلعم آن زن را بر من و آن طلقہ را چیزے
ندید و فرمود کہ بعد از طہر طلاق دہ یا نگاہ دار گویم و این صریح ست در عدم وقوع بدعی واللہ اعلم
ابن عباس گوید سہ طلاق بر عہد نبوت و عہد ابی بکر و دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنے
اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل دادہ است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری کہ ایشان را دران
مہلت بود پس اگر امضا کنیم آنرا بر ایشان و امضا کرد محمود بن لبید گفتہ آنحضرت صلعم را خبر کردند کہ مردی زن
خود را سہ طلاق دادہ است یعنی در یک بار پس خشمناک برخاست و گفت بازی کردہ میشود بکتاب
خدا و من میان شمایم تا آنکہ مردی گفت اگر بفرمائے او را بکشم ابو رکانہ ام رکانہ را طلاق داد سوی خدا
فرمود رجوع کن گفت سہ طلاق دادہ ام فرمود دانستم برگرد و در لفظے آمدہ کہ سہ طلاق داد در یک
مجلس و بران غمگین شد آنحضرت صلعم فرمود این یک طلاق ست و در روایت دیگر آمدہ کہ ابو رکانہ سہیمہ
زن خود را طلاق البتہ داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت صلعم زن را بر وے باز گردانید

تسویہ در جماع شرط نیست و ہر کہ دو زن دارد و مائل ست بسوی یکی ازانہا بیاید روز قیامت و نصف بدن او افتادہ و خمیدہ و ساقط و مائل باشد وسندش صحیح ست مراد میل در قسم و انفاق ست نہ در محبت و از سنت ست کہ چون بکر را بر ثیب آرد ہفت شب نزد او بماند پستر قسم کند و اگر ثیب را بزنی گیرد سہ شب نزد او بماند باز قسمت نماید و لہذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمہ سہ شب بسر برد و فرمود تو بر اہل خود خوار نہ اگر خواہے نزد تو ہفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود ہم ہفت شب بگذرانم سودہ بنت زمعہ یوم نوبت خود بعائشہ بخشید پس آنحضرت صلعم دو شب نزد او بسر بردے و بعض زنان را بر بعض تفضیلت در قسم نہ نہادے بحکمت نزد ایشان و کم روزی بودے مگر آنکہ بر ہمہ از ایشان گشتے و از ہر زن نزدیک شدی بغیر مسیس یعنے جماع تا آنکہ بزنے میرسید کہ نوبت او بودی پس نزدش شب بسر بردے و در روایتے آمدہ بعد از گزاردن نماز عصر بر زنان دور کردے پس از انہا نزدیک شدی و در مرض موت پرسیدی کہ فردا کجا باشم ارادہ یوم عائشہ می کرد ازواج مطہرات اذن دادند کہ ہر کجا کہ خواہد بماند پس بخانہ عائشہ ماند و نزد سفر در میان زنان قرعہ انداختی سہم ہر کدام کہ برآمدے ہمان را ہمراہ بردے و فرمود نزند یکی از شما زن خود را ہمچو زدن بندہ

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اے رسول خدا عتاب نمی کنم بر وے در خلق و دین و لکن ناخوش دارم کفر را در اسلام فرمود باغچہ او را بروے باز می گردانی گفت آرے فرمود اقبل الحدیقۃ و طلقہا تطلیقۃ رواہ البخاری و در روایتے آمدہ کہ امر کرد او را بطلاق آن زن و عدت وے یک حیض گردانید و ثابت مردے کمرو بود زنش گفت اگر خوف خدا نبودے نزد درآمدن وے بروے او تف می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاہر امر بطلاق مفید وجوب ست اگرچہ از برائے ارشاد گفتہ اند بدلیل قولہ تعالے امساک بمعروف او تسریح باحسان و نص اشارت می کند بآنکہ حاکم را امر بخلع میرسد

مرفوع ست و این موقوف و چار راه حکایت ست نه توقیت مردی ظهار کرد با زن خود و بر وی بیفتاد نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت قبل از تکفیر بر وی افتادم فرمود نزدش مرو تا آنکه حکم خدا بجا آری یعنی کفاره دهی و در لفظی کفّر ولا تعد آمده سلمه بن صخر بخوف رسیدن بزن در رمضان ظهار کرد شبی چیزی از بدن آن زن نمایان شد بر وی بیفتاد آنحضرت فرمود برده آزاد کن گفت جز گردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه پیاپی روزه گیر گفت نرسیدم بانچه رسیدم مگر از همین روزه گرفتن فرمود شصت مسکین را زنبیلی از خرما بخوران و این کفارهٔ ظهار ست

باب در بیان لعان

سیکی آنحضرت صلعم را گفت بفرما اگر یکی از ما زن خود را بر فاحشه یابد چه کار کند اگر می گوید بگوید بامر عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بر مثل آن ع گویم مشکل و گر نگویم مشکل وی هیچ جواب نداد روز دیگر آمد و گفت انچه از تو پرسیدم بدان مبتلا گشتم پس آیات سورهٔ نور فرود آمد آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا اهون ست از عذاب آخرت وی گفت سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد من بران زن دروغ نبسته ام آنحضرت صلعم زن را طلبداشت و وعظ کرد وی گفت قسم بکسیکه ترا بحق برانگیخت وی دروغگو ست ناچار شروع بمرد کرد و وی چار گواهی بنام خدا داد باز شروع نمود بزن و میان هر دو جدائی ساخت و در روایت دیگر آمده که متلاعنین را فرمود حساب شما هر دو بر خداست و یکی از شما کاذب ست اکنون ترا راهی بسوی آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بر وی پس آن مال در عوض استحلال فرج اوست و اگر بر وی دروغ بسته پس رجوع مال از وی دورتر ست و فرمود ببینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فروهشته مو بیارد پس از ان شوی وست و اگر چشم سرمه گون و پیچیده موی کوتاه قد آرد پس از ان کسی ست که با وی بدنام شده مردی دیگر را امر کرد که نزد وقت

وآمده که سه چیز ست که جد وهزل آن هر دو جد ست نکاح وطلاق ورجعت ودر لفظے بجاے رجعت عتاق آمده ودر روایتے دیگر وارد شده که جائز نیست لعب در طلاق ونکاح وعتاق هرکه اینها را گفت واجب شد وفرمود بی شبهه تجاوز کرد خدا از امت من حدیث نفس را ما دام که بدان عمل نکرده است وتکلم ننموده ونهاد از این امت خطا ونسیان را وانچه بران مستکره شده است وحرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة بلکه این تحریم یمین ست کفارهٔ آن بدهد دختر جون چون بر آنحضرت صلعم داخل کرده شد وآنحضرت صلعم باوی نزدیک گردید اعوذ بالله منک گفت فرمود لقد عذت بعظیم الحقی باهلک لاحق نشو به کسان خود واین کنایست از طلاق وفرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح ونه عتق مگر بعد از ملک ودر روایتی آمده نه نذر در غیر ملک ونه عتق دران ونه طلاق دران وقلم مرفوع است از سه کس نائم تا آنکه بیدار گردد وصغیر تا آنکه بالغ شود ودیوانه تا آنکه عاقل گردد وبهوش آید

باب دربیان رجعت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد وبر میگردد وگواه نمی گیرد پرسیدند گفت بر طلاق وبر رجعت او گواه گیر ابن عمر چون زن خود را طلاق داد آنحضرت صلعم عمر را گفت مره فلیراجعها

باب دربیان ایلاء وظهار وکفارهٔ آن

ایلا کرد آنحضرت صلعم از زنان خود وحلال را حرام ساخت وکفارهٔ یمین داد ابن عمر گوید مولے بعد از مضی چار ماه توقف کند ونمی افتد طلاق تا آنکه طلاقش دهد سلیمان بن یسار چند وده کس را از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا رجوع کند یا طلاق دهد رواه الشافعی ابن عباس گفته این ایلا در جاهلیت تا یک سال ودو سال می شد حق تعالی توقیت آن بچهار ماه فرمود اگر ازین مقدار کمتر باشد ایلا نبود گویم معارض اوست ایلاء نبوی تا یک ماه وآن

گوید باکی نیست بینم در آنکه نکاح کند در خون باشد جز آنکه زوجش قربت نکند تا آنکه پاک
گردد و امر بریره بسه حیض مسند معلول دارد و مطلقه ثلثه را سکنی و نفقه نبود و احداد نکند زن بر
هیچ میت زیاده بر سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز سوگواری نماید و جامه رنگین نپوشد
مگر جامه عصب یعنی بیجه چونری و سرمه نکشد و عطر نمالد مگر چون از حیض پاک شود پاره از قسط
یا اظفار اگر بکار برد مضایقه نیست و در لفظی آمده که خضاب نکند و شانه نکشد ام سلمه بعد از
وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افروزد مکنی آن را
مگر در شب و در روز دور کنی و شانه بموی خوش مکن و نه بحنا که این خضاب است گفت پس
کدام شانه کنم فرمود کنار دختر زنی را شوی مرده بود و چشمش به درد آمده وی آنحضرت صلعم را
از سرمه کشیدن پرسید فرمود مکش خاله جابر مطلقه شد خواست که میوه نخل خود ببرد مردی او را
از برآمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بلی خرمای خود را ببر شاید صدقه دهی یا کاری
نیک بجا آری شوهر فریعه دختر مالک در جستجوی بندگان خود برآمده بود او را کشتند فریعه آنحضرت
را پرسید که بکسان خود برگردم که شوی من مسکنی در ملک خود نگذاشته است و نه کدام نفقه فرمود
آری چون برگشت و در صحن خانه رسید آواز شد او را فرمود که همان در همان خانه که هستی تا آنکه کتاب
بمدت خود برسد وی همچنان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
فاطمه بنت قیس را شوهر وی سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کسی ناگهان
بر من در آید او را امر کرد پس وی نقل مکان نمود و عدت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
باشد و در سندش انقطاع است و اقرا نزد عایشه اطهار است و نزد دیگران حیض و طلاق
داده دو طلاق باشد و عدتش دو حیض بود و سندش ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان دارد
بخدا و روز آخرت آنکه بنوشاند آب خود بکشت دیگری مراد وطی با زن باردار است و حدیث
دال است بر تحریم آن عمر فاروق درباره زن مفقود الزوج تربص چهار سال و بعد آن عدت
چهار ماه و ده روز نشان داده و در مرفوع آمده که زن مفقود زن آن مفقود است تا آنکه بیان بیاید

خامس دست بر دهن او نهد که آن موجبه است یعنی فراق زن را واجب می کند و در قصه
متلاعنین بروایت دیگر آمده که چون هر دو از تلاعن فارغ شدند مرد گفت بروی دروغ بستم ای
رسول خدا اگر اکنون نگاهش دارم وی سه طلاق داد قبل از انکه رسول خدا صلعم ورا بدان امر فرماید مردی
دیگر آمد و گفت زن من دست لمس کننده را رد نمیکند فرمود بدر کن او را گفت می ترسم که جانم
در پی او رود فرمود متمتع شو بوی و در لفظی آمده که گفت صبر نمی توانم کرد از وی فرمود نگاه دار
او را ع دو گونه رنج و عذاب ست جان مجنون را ÷ بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی + لمس در
لغت بمعنی سودن و گائیدن هر دو آمده تا مرادش کدام یک ازین هر دو معنی ست و ظاهر آنست
که مراد اول باشد چه القاء ثانی دور از شرائع اسلام و هدی شارع علیه السلام مینماید و چون
آیه لعان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی را که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در
چیزی نباشد و او تعالی ورا از نهار در بهشت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند بسوی
او یعنی می داند که فرزند اوست در پرده شود خدا از وی و رسوا نماید او را بر سر خلائق در اولین و
آخرین عمر گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدن او را نفی وی نمیرسد یعنی انکارش بعد از
اقرار مفید نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زاییده است فرمود ترا اشتران اند
گفت آری پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگ اند فرمود در ان میان اورقی یعنی
سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رگی آنرا کشیده باشد فرمود
پس شاید این پسر ترا هم رگی کشیده باشد غرض که آن مرد تعریض کرد بنفی لکن آنحضرت او را درین
امر رخصت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگواری و استبراء و جز آن

سبیعه اسلمیه نفساء شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلعم اذن نکاح خواست
او را اذن داد وی نکاح کرد و در لفظی آمده که بعد از چهل شب از وفات وی بچه خودش بزایید زهری

بران و آنرا استرضاع زن احمق نهی فرموده و این مرسل ست

باب در بیان نفقات

هند زنکه ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی بخیل ست آنقدر م از نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند شود مگر آنچه از مال او بی دانستن وی بگیرم و لبتانم برمن درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بمعروف بگیر طارق محاربی بمدینه آمد دید که آنحضرت صلعم بالای منبر هست و میفرماید معطی علیات و بدایت کن بعیال مادر و پدر و خواهر و برادر خود ثم ادناك ادناك و فائده این ترتیب ظاهر ست مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار نگیرد و حق زن آنست که چون بخورد او را بخوراند و چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث پیشتر در باب عشرت زنان گذشته ست و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان و جامه ست بمعروف و مرد را این قدر بزه بس باشد که هر کرا قوت می دهد وی را ضائع گرداند و در لفظی دیگر آمده که حبس کند قوت را از مملوک و حاملی را اگر شوی او مرده ست نفقه نیست و ید علیا بهتر از ید سفلی ست و ابتدا بکسی کند که عیالداری او می کند زن می گوید که بخوران مرا یا بگذار سعید بن مسیب گفته هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن وی جدائی می باید کرد و گفته که سنت ست و هذا مرسل قوی عمر فاروق بامرای اجناد در بارهٔ مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را مؤاخذه کنند برانکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زمان حبس بفرستند و سندش حسن ست مردی آمد و گفت ای رسول خدا نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر فرزند خویش صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود خرج نما گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود صرف کن یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر هست فرمود انت اعلم و در لفظی تقدیم زوجه بر ولد آمده معاویه بن حیده گفته ای رسول خدا نیکی با که کنم فرمود مادر تو گفتم باز فرمود همان مادر تو گفتم باز فرمود مادر تو گفتم باز فرمود پدر تو پس الاقرب فالاقرب

سندش ضعیف ست پس ہر دو در خور احتجاج نبود و فرمود شب نگذارد ہیچ مرد نزد زن مگر آنکہ ناکح باشد یعنی زوج او یا ذو محرم و خلوت نکند ہیچ کس بازن مگر آنکہ باوی ذی محرم بود و در بارۂ سبایای اوطاس ارشاد کرد کہ حامل موطوہ نشود تا آنکہ بار نہد و غیر حامل تا آنکہ یک حیض آرد فرزند از برای فراش ست و عاہر را حجر یعنی حرمان یا رجم و حدیث دلیل ست بر ثبوت نسب ولد الحرام بفراش

باب در بیان رضاع

یکدن یک دو بار حرام نمیگرداند آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند براوران شما رضاعت نیست مگر از گرسنگی گویم و این در خرد سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و دو نیم سال نزد بعض مردم سہلہ دختر سہیل گفت اے رسول خدا سالم غلام ابی حذیفہ با ما در خانہ می ماند و بمبلغ رجال رسیدہ فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردے بر وی افلح برادر ابی القعیس بعد از نزول آیہ حجاب بر عائشہ در آمدن خواست وی انکار کرد و با آنحضرت ذکر نمود فرمود او را بیا خود داذن آمدن بدہ کہ عم تست یعنے از رضاعت در کتاب عزیز اول عشر رضعات معلومات یحرمن فرود آمدہ بود لیکن بخمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلعم وفات کرد و این آیہ در قرآن خواندہ میشد خواستند کہ آنحضرت صلعم دختر حمزہ را بزنی گیرد فرمود وی مرا حلال نیست دختر برادر رضاعی منست و حرام می شود از رضاعت آنچہ حرام میشود از نسب فرمود حرام نمی سازد از رضاع ہیچ قسم مگر آنچہ بشگافد رودہای کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفتہ نیست رضاع مگر در دو سال و این موقوف ست و در مرفوع آمدہ رضاع نیست مگر آنچہ استخوان را توانا و سخت کند و گوشت برویاند عقبہ بن حارث ام یحیی بنت ابی اہاب را تزوج کردہ بود زنی آمد و گفت من شما ہر دو را شیر نوشانیدہ ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود کیف وقد قیل پس عقبہ او را جدا کرد و وی با شوی دیگر گرفت درینجا دلیل ست بر قبول شہادت واحد مرضعہ و وجوب عمل

گویم واین نمی باشد مگر بکفر بعد ایمان و ابتداع و در لفظ دیگر آمده یکے زانی محصن که سنگ زده آید
دوم مردی که مسلمانی را عمداً بکشد و در قصاص وے کشته شود سوم مردے که بدر رود از اسلام
و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی کرده شود از زمین و آول حکمے که
میان مردم روز قیامت کنند خونهاست و هر که بندۂ خود را بکشد وی را بکشند و هر که عضو او
قطع کند عضوش ببرند و هر که او را خصے سازد و یرا خصی نمایند و کشته نشود پدر بعوض پسر و سندش
مضطرب ست ابو جحیفه مرتضی را کرم الله وجهه گفت نزد شما چیزے از وحی غیر قرآن هست فرمود
لا والذی فلق الحبة و برأ النسمة الا فهم یعطیه الله تعالی رجلا فی القرآن و ما فی
هذه الصحیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و رہائی اسیر ست
و آنکه مسلمانی عوض کافری کشته نشود و در لفظی آمده که خونهای مومنان برابر ست یعنی در قصاص و دیت
و سعی می کند بذمۂ ایشان ادنی مومن و ایشان دست یکدیگر اند بر غیر خود و کشته نمیشود مومن
عوض کافر و نه ذو عهد در عهد خود دختر سرا یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را
پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر یکے یهودے کردند اشاره با سر کرد
که آرے او را گرفتار آوردند وے اقرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی
جزاء سیئة سیئة مثلها و لکن آخر اقصر قتل بشمشیر بوده لاغیر یکے غلام مردم گدا گوش
غلام مردم تونگر بریده بود آنها نزد آنحضرت آمدند از دیت هیچ مدها نیدو این دلیل ست برانکه
بر عاقلۂ فقرا هیچ واجب نیست مردے دیگر یکے را زانو خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت
مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقد نی پس قصاص گرفت از وے
باز آمد و گفت لنگ شدم فرمود ترا نهی کردم مگر نافرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی ترا
و باطل شد لنگی تو بعده نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این مرسل ست
دو زن از قبیلۂ هذیل باهم مقاتله کردند یکے سنگے بر دیگرے انداخت وی و آنچه در شکم او بود
کشته شد خصومت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچه غرۂ عبد یا یک ولیده ست و دیت زن

واین ترتیب حاکم مادهٔ نزاع ست در بارهٔ نفقات ذوی القربی

باب در بیان حضانت

زنی آمد وگفت اے رسول خدا این پسر من ست شکم من او را آوند بود و پستان من او را
مشک وکنار من او را جای ماندن و پدرش مرا طلاق داده است و می خواهد که از من او را بگیرد
فرمود تو احق باو مادام که نکاح نکنی زنی دیگر گفت زوج من می خواهد که پسر مرا ببرد حالانکه
وے مرا نفع داده است و از چاه ابی عنبه آبم نوشانیده و شوهر وی نیز آمد آنحضرت فرمود
اے غلام این پدر تست و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر وے دست مادر گرفت و زن
او را ببرد رافع بن سنان اسلام آورد و زنش از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلعم مادر را
یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان هر دو نشانید وی میل بسوی مادر کرد فرمود
اللهم اهده پس مائل بسوی پدر شد پدر او را بگرفت درین حدیث دلیل ست بر ثبوت حق
حضانت از برائے ام کافره چه اگر او را حق نبود صبی را میان هر دو ننشانیدی و نیز دلیل ست
بر آنکه صبی را تخییر ابوین ست در دین و دختر حمزه را بخاله سپرد و فرمود خاله بجاے مادر ست و در
روایتے باین لفظ ست که دختر نزد خالهٔ خود ماند که خاله والده ست خادم یکے چون طعام آرد
اگر او را با خود ننشاند باری یک دو لقمه اش بدهد عذب شد زنی در بارهٔ گربه که آن را بند
کرده بود تا آنکه بمرد و بدوزخ شد نه خود وی او را خورانید و نوشانید و نه رها کرد که خویشتن
از خشاش یعنی هوام زمین بخورد

کتاب در بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که گواهی می دهد به لا آله الا الله و انی رسول الله مگر به یکے
از سه خصلت یکے ثیب زانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین

دیده و دانسته وی قود ست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیا مقتول رضا دهند یعنی بدیت یا بعفو و در
کشتن نفس دیت صد شتر باشد و در بینی اگر از بیخ بریده شود تمام دیت مذکور ست همچنین در
زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک
پاسے نیمهٔ دیت و در ماموم که بپوست مغز رسد ثلث دیت و در جائفه که درون شکم رسد
ثلث دیت و در منقله که استخوان را بیجا کند پانزده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاسے
ده شتر و در دندان پنج شتر و در موضحه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل ست و مرد
مقتول می شود عوض زن و بر اہل طلا هزار دینار ست و این حدیث مرسل ست و دیت
خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت مخاض و بست بنت لبون
و بست ابن لبون و در لفظے بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول قوی
و وقفش اصح ست از رفع و در روایت دیگرسے جذعه وسی حقه و چهل خلفه که اولادش
در بطون آنها باشد وارد شده و جابر ترین کسان بر خدا سه کس اند یکے کشندهٔ
کسے در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر دخل جاہلیت یعنے بطور ثار و طلب
مکافات و خطا شبه عمد آنست که بتازیانه یا چوبدستی بود دیتش صد شتر ست از انجمله
چهل حامل باشند و خنصر و ابهام برابر اند در دیت و در روایتے آمده همه انگشتان یکسانند
در آن و همچنین برابر اند دندانها در دیت و دندان پیشین و دگرسے همه یکسانند و در لفظے
آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع را ده شتر دیت ست و هر که طبیب
شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جانے یا مادون آن شد وے
ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی ست از وصل و در مواضح
پنج پنج شتر ست و همه انگشتان برابر اند ده ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل اہل ذمه
نصف عقل مسلمانان ست و در لفظے دیگر دیت معاہد نصف دیت حر آمده و عقل زن
مثل عقل رجل ست تا آنکه بثلث دیت خود برسد و عقل شبه عمد مغلظ ست مثل عقل عمد و

برعاقلهٔ او نهاد و اولاد او و اولاد او کسانی راکه باآنها بود ذو دارث آن زن گردانید درین میان حمل بن نابغه هذلی گفت اے رسول خدا کیف یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا استهل فمثل ذلک یطل یعنی دیت طفلی که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف رانده و نه آواز کرد یعنی چه بلکه هیچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود انما هذا من اخوان الکهان یعنی این کس از برادران کاهنان ست و این بنابر سجع بندے او ارشاد کرد و در لفظ دیگر جنین آمده که عمر فاروق پرسید که کسے هست که قضاء آنحضرت صلعم را در بارهٔ جنین حاضر شده باشد حمل بن نابغه برخاست و گفت من بودم درمیان آن دو زن که یکے دیگرے را بزد ربیع دختر نضر عمهٔ انس بن مالک دندان ثنیین دختر یکے از انصار شکست عفو خواستند انصار انکار نمودند ارش عرض کردند نپذیرفتند نزد آنحضرت صلعم آمدند و قصاص خواستند امر بقصاص فرمود انس بن نضر گفت ای رسول خدا اگر ثنیهٔ ربیع شکسته شود سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاده دندانش شکسته نشود فرمود اے انس کتاب خدا همین قصاص ست درین میان قوم رضا بعفو دادآنحضرت فرمود ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره و هر مقتول در عمیا یا رمی بحجر یا سوط یا عصا عقل خطاست و در قتل عمد قود باشد و هر کسیکه حائل شود میان این قود لعنت خدا است و اگر مردے مردے دیگر را نگاهداشت و بگرفت و دیگرے آنرا بکشت قاتل کشته شود و ممسک محبوس گردد و آنحضرت صلعم یکے مسلمان را در قصاص معاهد قتل کرد و گفت من اولی ترم بوفای ذمهٔ او و حدیث مرسل ست و اسناد وصلش واهے کودکی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت اگر شریک می شدند اهل صنعا در وی همه را عوض او می کشتم و این مذهب ولیست رضی الله عنه و بعض سلف موافق او دیند درین حکم و این موقوف در بخاری ست و در مرفوع آمده کسیکه کشته شود او را قتیلے بعد ازین مقاله من پس کسان او میان دو اختیار اند دیت گیرند یا بکشند۔

باب در بیان دیات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اهل یمن نوشت در وی این ست که هر که مومنی را بلا جنایت کشد

آنحضرت صلعم فرمود ہر کہ برداشت برما سلاح وی از ما نیست و ہر کہ بیرون شد از فرمانبرے
وجدا شد از جماعت ومرد پس مردنش مردن جاہلیت ست و فرمود بکشد عمار بن یاسر گروہ باغیہ
و وی ہمراہ مرتضے بود در حرب معاویہ ولکن این بغی باغی بدا از اسلام برون نمی برد بلکہ وے
خاطی عاصی وطاغی ست و این جنگ خالی از شائبہ عصبیت وحمیت جاہلیت نبود مگر باید
بکف لسان از صحابہ کرام و اہل سنت اجماع کردہ اند بر منع طعن بر احدی از صحابہ واللہ اعلم
و فرمود می دانی ای ابن ام عبد چیست حکم خدا در بارۂ کسیکہ باغی شد از این امت وے گفت
خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را نکشند و ہارب را نہ طلبند و فی را
بخش نمایند وصحیح وقف اوست بر علے و وی رضی اللہ عنہ اصل ست در احکام این باب
و ہر چہ نیست اعتماد در مسائل بغی بکار روائی آن و مرفوع درین باب اتفاق علیہ نیست ست
بلکہ خود موجود نیست آنحضرت فرمود صلعم ہر کہ بیاید شما را و کار شما فراہم ست و می خواہد کہ جماعت
شما را پراگندہ کند او را بکشید

باب در بیان کشتن جانی و مرتد

ہر کشتہ شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شہید ست یعلی بن امیہ با مردی جنگید
یکے دست دیگرے بگزید وی دست خود از دہنش برکشید دندان پیشین او بیفتاد خصومت
پیش آنحضرت آمد فرمود یکے از شما دست برادر خود ہمچو شتر نر می گزد برو کہ دیت نیست
حدیث دلیل ست بر آنکہ جنایتی کہ بر مجنی علیہ بسبب او واقع شود و از برائے دفع ضرر بود دیت
در ان قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد مردے بر تو بغیر اذن و تو آن را سنگریزہ زنی و چشم
او را کور کنے بر تو گناہ نیست و این متفق علیہ ست و در لفظے آمدہ کہ نیست دیت و نہ قصاص
و این نزد ائمہ حدیث بر ظاہر خود ست و تاویل در ان فرع تکذیب باشد واللہ اعلم و حکم کرد
آنحضرت صلعم بآنکہ حفظ حائط در روز بر اہل حائط ست و حفظ ماشیہ در شب بر اہل ماشیہ و ضمان

صاحبش کشته نشود و آیین چنان باشد که شیطان بجهد و میان مردم خونریزیها شود بغیر عداوت
و بغیر حمل سلاح مردی در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلعم بروی دیت دوازده
هزار درهم بنهاد و آورده اند که ابورمثه با پسر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من ست
گواه شو فرمود آگاه باش که وی جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بر وی س
گنه بود مرد ستمگاره را * چه تاوان زن و طفل بیچاره را * و این موافق قرآن ست

لا تزر وازرة وزر اخری

باب در بیان دعوی خون و قسامت

عبدالله بن سهل و محیصه بن مسعود بنا بر جهدی که بایشان رسیده بود بخیبر رفتند محیصه آمد و گفت
که ابن سهل را کشته در چشمه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والله شما او را کشته اید آنها انکار کردند
و گفتند والله ما او را نکشته ایم محیصه با برادر خود حویصه و عبدالرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و
خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن مقدم کن پس اول حویصه
سخن کرد باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما دهند یا بجنگ برخیزند و درین باب
خطی بآنها نوشت یهود نوشتند که والله ما او را نکشته ایم آیین هر سه را فرمود شما سوگند میخورید
و مستحق خون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کنند گفتند آنها مسلمان نیند
آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد رکضتنی منها ناقة
حمراء یعنی ناقه سرخی از انجمله مرا لت زد و این حدیث متفق علیه ست و بالجمله آنحضرت صلعم قسامت
را بهمان قاعده جاهلیت مقرر داشت و میان انصاریان درباره قتیل که دعویش بر یهود بود کرد و
حکم فرمود و آن پنجاه سوگند ست که از اهل محله بستانند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه دیت لازم آمد

باب در بیان قتال اهل بغی

از مسلمانان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده ام آنحضرت از وے
رو بگردانید آن مرد رو برو آمد و گفت من زنا کرده ام باز اعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد
چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواہے داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون ہست
گفت نه فرمود نکاح کرده و محصن شده گفت آری فرمود ببرید او را و سنگسارش بکنید
و این تکرار اقرار از طرف زانی بطو خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبود بلکه اقرار یکبار
کافی شود و ہمچنین ماعز بن مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره
نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس امر فرمود برجم و اینجا ہمین یک
اقرار است پس بس عمر فاروق رضی الله عنه در خطبه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
و بر وی کتاب فرود آورد و دران آیۂ رجم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و رجم فرمود
آنحضرت صلعم و رجم کردیم ما بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم را زمان
قائلی بگوید که ما رجم در کتاب خدائی یابیم و گمراه شوند بترک فریضۂ خدا و بی شک رجم ثابت است حق
در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام بینه یا وجود حبل یا اعتراف
متفق علیه و اگر ظاہر شود که واو یکے زنا کرده است پس باید حد زند و سرزنش نکند باز اگر زنا کند
ہمان حد زند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کرت سوم وی را بفروشد اگرچه برسنی از موے
باشد و ہذا لفظ مسلم و فرمود برپا سازید حد و د را بر مما لیک خود زنی از جهینه که بار دار از زنا بود
پیش رسول خدا آمد و گفت من سیده حد را برپا کن حد بر من آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
با وے احسان کن و چون بار نهد نزد من بیار وے ہمچنان کرد حکم برجم او داد وی جامہائے
خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلعم بروی نماز گزارد عمر گفت تو بروی نماز میکنی
و وے زنا کرده بود فرمود وے چنان توبه کرده است که اگر میان ہفتاد کس از اہل مدینه
قسمت کنند ہمه را بگنجد آیا یافتے فاضل ترے ازانکه جان خود را در راه خدا باخته رواه مسلم
ہمچنین رجم کرده مردی را از اسلم و مردی از یہود و زنی را که ہمین غامدیه است و قصۂ رجم ہر دو یہود

چیزی که تلف کردی ناشیه در شب بر اهل ماشیه ست معاذ بن جبل در حق مردے که مسلمان شده یهودی گردید گفته از پا نشینم تا آنکه کشته شود بحکم خدا و رسول پس وے کشته شد و در روایتے آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند و آمده که هرکه تبدیل کند دین خود او را بکشید یعنی فی الفور بلا مهلت حاصل آنکه تیغ بر سر مرتد بکشند و گویند برگرد پس اگر برنگردد در دم او را بکشند نابینائے را ام ولد بود که آنحضرت صلعم را دشنام می داد و در جناب او می افتاد اعمی او را منع میکرد وے باز نمی آمد شبی معول برگرفت و در شکم او خلانید و بر وی بنشست و او را بکشت این خبر بجناب رسالت رسید فرمود آگاه باشید و گواه شوید که خون آن زن رایگان ست و این دلیل ست بر آنکه ساب نبی صلعم مستحق قتل ست بحق شرعی و دم او هدر ست اگرچه مسلمان باشد چه این سب سبب ردت او گشته

کتاب الحدود

باب در بیان حد زانی

مردے از بادیه نشینان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سوگند خدا می دهم که مرا حکم بکتاب خدا کنی دیگرے که از وی فهمیده تر بود گفت آری میان ما بکتاب الله حکم فرما و مرا دستوری سخن ده فرمود بگو گفت پسر من مزدور این کس بود با زن وے زنا کرد مرا گفتند که بر پسر من رجم ست من صد گوسفند و دخترکے بفدا دادم و علما را پرسیدم گفتند بر پسر من صد تازیانه و بیرون کردن از شهر ست تا یک سال آنحضرت فرمود سوگند بکسیکه جان من بدست اوست حکم کنم در میان شما هر دو بکتاب خدا دختر و گوسفند واپس ست بر تو و بر پسر تو صد تازیانه و تغریب یک عام ست اے انیس بامداد پیش زن این کس رو اگر اقرار کند رجمش بکن و فرمود بگیرید از من بگیرید از من او تعالے از برائے زنان راهے نموده در زنائے بکر با بکر صد تازیانه و نفی یکسال یا تغریب یک عام ست و در زنای ثیب با ثیب صد تازیانه و رجم ست مردے

له صاحب سبل السلام بکسر میم و بفتح هم دو وجه خوانده و ضبط کرده و در بعضی آن مذکور چنانکه صاحب صحاح نوشته و آن آلتی است آهنی که بدان سنگ تراشند و گفته و در نسخه حافظ زکریا نیز بعین مهمله مضبوط ست و در بعضی نسخ بلوغ المرام بغین معجمه مضبوط ست و در صحاح گفته که مغول بالکسر تیغ کارد که در میان عصا و تازیانه دارند [illegible] مجمع البحار [illegible] صنه

دست دزد نبرند مگر در چهارم دینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود ید در ربع دینار فصاعداً
و نزد احمد باین لفظ ست ببرید در ربع دینار و مبرید در کمتر ازان و بریده آنحضرت صلعم در سپرے
که بهای آن سه درهم بود و آن ربع دینار ست و فرمود لعنت کند خدا سارق را که می دزدد بیضه را
پس بریده می شود دست او و می دزدد رسن را و مقطوع می گردد ید او و مراد مقدار سه درهم ست در شرح
و اسامه بن زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حدود خدا و برخاست و خطبه خواند و گفت ای
مردم هلاک شدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در انها دزدی می کرد او را میگذاشتند
و چون ضعیفی می دزدید بروی حد برپا می نمودند زنی بود در مخزوم متاع مردم بعاریت میگرفت
و انکار می نمود آنحضرت صلعم حکم بقطع ید او فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر غارتگر و نه بر مختلس قطع ید
و نه در میوه بر درخت و نه در پیه خرما دزدی را که مقر بود بر دزدی پیش آنحضرت صلعم آوردند نزد او
متاع نبود فرمود گمان نمیبرم که دزدیده باشی گفت آری دزدیده ام بروی همان سخن را دو بار یا سه بار
اعاده فرمود وی هر بار اقرار می کرد لسرقه ناچار امر کرد بوی پس دست او بریدند و آوردند فرمود
آمرزش خواه از خدا و توبه کن بسوے او وی گفت استغفر الله و اتوب الیه فرمود اللهم تب
علیه سه بار و در روایتے آمده که ببرید او را و ببرید دست او و داغ دهید آن را و فرمود
تا وان نزنند سارق را بعد از اقامت حد بروے و سندش منقطع و قیل منکر آنحضرت صلعم را از میوه
آویخته بر درخت پرسیدند گفت هر که رسید آن را بدهن خود از حاجتمندان و بکنار نگرفت بروے
هیچ نیست و هر که بچیزے ازان بیرون آمد بروے تاوان و عقوبت ست یعنی قیمت آن و اگر
بعد از جای وادن خرمن بدر برد و ثمن مجن رسید بروے بریدن دست ست یکے چادر صفوان
بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلعم امر بقطع ید او کرد صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کردم
فرمود چرا پیش از آوردن من عفو نمودے سارق دیگر را آوردند فرمود بکشید گفتند دزد ست
فرمود دست او ببرید چنانچه دستش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند بار
سوم آوردند باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

در صحیحین آمده سعید بن سعد گوید در خانهاے ما مردکی ناتوان بود با داسے از کنیزان خانه پلیدی کرد با نحضرت صلعم ذکر کردند فرمود حدش بزنند گفتند ضعیف تر از انست که حد زده شود فرمود شاخه کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرید و یک بار بزنید همچنین کردند اسناد این حدیث حسن ست اگرچه در وصل و ارسالش اختلاف کرده اند و فرمود هرکه را یابید که کار قوم لوط می کند فاعل و مفعول بهر دو را بکشید و هرکرا یابید که بر بهیمه بیفتاد او را قتل سانید و هم آن بهیمه را بکشید ابن عمر گوید هم آنحضرت حد زد و بدر کرد و هم ابوبکر و در رفع و وقفش خلاف ست و لعنت کرد مخنثان را از مردان و مرد واران را از زنان و فرمود بدر کنید ایشان را از خانهاے خود و دور کنید حد و در آنجا سے دور کردن یابید و سندش ضعیف ست و در روایتی دیگر چنین آمده دور کنید حدود را از مسلمانان تا بتوانید و این نیز ضعیف ست و لفظ علی مرتضیٰ آنست که دور کنید حدود را بشبهات و در مرفوع ست که بپرهیزید این نجاستها را که او تعالی از ان نهی فرموده و کسیکه فرود آمد گناه باید که بپوشد آن را بپوشیدن خدا و باید که توبه کند بسوی خدا چه هرکه ما را گناه خود ظاهر کند بروی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا انک علی ما تشاء قدیر

باب دربیان حد قذف

دمیکه عذر عائشه رضی الله عنها فرود آمد آنحضرت صلعم بر منبر استاد و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن خواند چون فرود آمد بدو مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول لعان که در اسلام بود آنست که شریک بن سحما را هلال بن امیه قذف کرد بزن خود آنحضرت صلعم فرمود گواه بیار یا حد را بر پشت خود بپذیر لکن آبن عامر بن ربیعه گوید ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و من بعد ایشان را دریافتم ندیدم که مملوکی را در قذف بزنند مگر چهل تازیانه یعنے حد عبد نیمه حد حر ست و هرکه قذف کند مملوک خود را روز قیامت بروے حد زنند مگر آنکه همچنان باشد که وی گفته ست

باب دربیان حد سرقه

آنحضرت فرمود تازیانه زنید زیاده بر ده سوط مگر در حدی از حدود خدا و اقاله کنید ذوی الهیئات را لغزشهای
آنها مگر حدود و علی مرتضی گوید برپا نکنم بر احدی حدی پس بمیرد و در نفس خود چیزی ازان بیابم
مگر شارب خمر که اگر اتفاقا بمیرد دیتش بدهم و هر که مقتول شد نزد مال خود وی شهید ست و فرمود
است نه فتنها پس باش دران بندهٔ خدا کشته شده و مباش کشنده درو وی دلیل ست بر ترک
مقاتله و عدم وجوب مدافعه از نفس و مال نزد ظهور فتن و تحذیر ست از دخول اندران گوییم این
زمان احق ست بامتثال این امر و فرمود اگر مطلع شد یکی در خانهٔ تو و تو او را اذن نداده پس
سنگ ریزه زدی او را بر تو گناهی نیست و در روایتی دیگر آمده که نه دیت ونه قصاص ناقهٔ
براء در حائط مردی درآمده تباهش ساخت آنحضرت صلعم بر اهل اموال حکم بحفظ آن در روز
و بر اهل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جهاد

هر که مرد و غزا نکرد و نه حدیث کرد بدان نفس خود را وی بر شعبهٔ از نفاق بمیرد و فرمود جهاد کنید
مشرکان را بمال و جان و زبانهای خود عائشه پرسید که بر زنان جهاد هست فرمود آری
جهادی هست که دران قتال نیست و آن حج و عمره ست مردی آمد و دستوری خواست در جهاد
فرمود مادر و پدر تو زنده اند گفت آری فرمود درین هر دو جهاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش
بجا آر و در روایتی آمده برگرد و اذن خواه ازانها اگر اذن دهند ترا فبها ورنه نیکی کن با آنها و فرمود
من بیزارم از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجح ارسال اوست و فرمود نیست هجرت بعد
فتح مکه یعنی بسوی مدینه ولکن جهاد و نیت ست و فرمود هر که قتال کند تا کلمهٔ خدا بلند گردد این
قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نمیشود هجرت تا دامیکه قتال کرده شود دشمنان و این دلیل ست
بر ثبوت هجرت و بقاء او تا یوم القیامه ولکن دال نیست بر وجوب و ضروریست که مهجر مامن باشد ورنه
کجا رود و چرا رود چه کند آنحضرت صلعم بر بنی مصطلق غارت آورد و آنها غافل بودند پس

چنانچه قتل کردند شافعی گفته قتل در بار پنجم منسوخ ست

باب در بیان حد شارب و بیان مسکر

وی شراب‌خوار را نزد آنحضرت آوردند بدو شاخ خرما قریب چهل بار بزد و ابوبکر نیز همچنان کرد چون عمر خلیفه شد از مردم مشورت جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حدود هشتاد تازیانه است پس عمر همان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تازیانه زد آنحضرت صلعم چهل بار و ابوبکر چهل بار و عمر هشتاد بار و همه سنت ست و این احب ست بسوی من مردی شهادت داد بر یکی که وی او را دید که قی می کند خمر را عثمان گفت وی قی نکرد تا آنکه شراب خورده آمده که فرمود در بارهٔ شارب خمر که تازیانه زنید او را چون باز نوشد باز حد کنید چون بار سوم نوشد باز تازیانه زنید چون بار چهارم خورد گردنش بزنید و ذکر کرد ترمذی آنچه دال ست بر نسخ قتل در کرت چهارم و ابو داود آنرا صریحا از زهری روایت نموده و فرمود چون یکی از شما کسی را بزند باید که از روی او بپرهیزد و قائم کرده نشود حدود در مساجد آنس گوید فرود آمد تحریم خمر و نیست در مدینه شرابی مگر از تمر عمر گفته خمر از پنج چیز ست انگور و تمر و عسل و گندم و جو و خمر آنست که عقل را بپوشد سه زیاده هیچ است اگر این نیست که تراوش می زد سوی عقل بخبر دارد آنحضرت صلعم گفته هر مسکر خمر ست و هر مسکر حرام و هر چه بسیار او نشه آرد اندکش حرام ست و ساخته می شد نبیذ از برای آنحضرت صلعم در مشک پس امروز و فردا و پس فردا می آشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانید و آنچه می افزود آن را بر زمین میریخت ع وللارض من کاس الکرام نصیب و فرمود ننهاده ست خدا شفای شما در آنچه بر شما حرام ساخته ست طارق بن سوید گفت خمر برای دوا البا نرم فرمود آن دوا نیست ولکن دا ست

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

و فرمود خیانت نباید کرد که خیانت و غلول ننگ و عار است بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سلب بقاتل
دهانید عبد الرحمن بن عوف گوید دو جوان که مبادرت کردند در قتل ابوجهل آنحضرت صلعم را خبر نمودند
بقتل او فرمود کدام یک از شما او را کشته است هر یکی گفت من کشته ام فرمود بسیف خود را از
خون او پاک کرده اید گفتند نه هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته اید و سلب وی
بمعاذ بن عمرو داد و بر اهل طائف منجنیق نهاد و در روز یکه در مکه داخل شد بر سر مبارکش مغفر بود
چون آن را کشید مردی آمد و گفت عبد الله بن خطل به پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید
او را و هر که کسی را در بند بطریق صبر بکشد یعنی بی آب و دانه گذاشت تا آنکه بمیرد و فدا کرد دو
مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شوند دما و اموال خود را نگاه دارند و این
دلیل است بر تحریم دم و مال کافری که مسلمان شد و در بارهٔ اسارای بدر فرمود اگر مطعم بن عدی
زنده بودی و در بارهٔ این پلیدان و گندگان سخن نمودی از برای خاطر عاطرش ایشان را
رها می کردم و این موافق آیه قرآنی است فاما منا بعد واما فداء روز اوطاس بندیان
یافتند که شوهران داشتند پس تحرج کردند حق تعالی این آیه فرو فرستاد والمحصنات من النساء
الا ما ملکت ایمانکم و این دلیل است بر فسخ نکاح مسبیه استثناء در آیه متصل است و نیز دال است
بر جواز وطی پیش از اسلام آنحضرت صلعم فوجی بسوی نجد گسیل کرده بود شتران بسیار غنیمت
کردند هر یکی را دوازده دوازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر در تنفیل داده شدند و در روز
خیبر اسپ را دو سهم و پیاده را یک سهم داد و در لفظی آمده که مرد را با اسپ وی سه حصه بخشید یک سوار را
و دو اسپ او را و فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس در بدایت غزو تنفیل ربع و در رجعت تنفیل ثلث
فرمود و این نفل بعض سرایا را خاصة می داد جز قسمت عامهٔ جیش و صحابه عسل و عنب را می خوردند
و بر نمی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد روز خیبر طعام بدست آمد هر که آمدی بقدر کفایت
گرفتی و برگشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر دابهٔ فیء سوار نشود تا آنکه لاغر
ساخته باز گرداند و نه جامه از غنیمت مسلمانان بپوشد تا آنرا کهنه گردانیده باز پس نماید و تا آن

مقاتلین ایشان را کشت و فرزندان را بند کرد و این دلیل ست بر جواز استرقاق عرب و آنبود که چون
امیر می کرد کسے را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بتقوای خدا و با مسلمانان که همراه او بنید
بخیر و می گفت غزا کنید بنام خدا در راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکنید و عهد شکنی
نمایید و مثله نکنید و طفل را نکشید و چون دشمن خود را از مشرکان ملاقی شوے بسوی یکے از سه
خصال دعوت نما هر خصلت را که بپذیرند قبول کن از انها و باز مان از ایشان دعوان ایشان را
بسوے اسلام اگر اجابت کنند بپذیر باز بخوان ایشان را بسوی تحول از دار خود بسوی دار مهاجرین
و ایشان را است آنچه مهاجرین را است و بر ایشان ست آنچه بر انها ست پس اگر اباء نمایند
از تحول پس خبر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
که جاری میشود بر مومنان و هیچ حق ایشان در غنیمت و فی نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس
اگر از ین هم انکار نمایند جزیه خواه از ایشان اگر اجابت کنند بپذیر و باز مان و اگر انکار آرند استعانت
کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کدام قلعه را محاصره کنے و خواهند که ایشان را ذمه
خدا و رسول دهے پس مده ولکن ذمه خود و یاران خود بده چه اگر ذمه خود و اصحاب خود بشکنے آسان ترست
از انکه ذمه خدا و رسول بشکنے و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری مکن بلکه بر حکم خود فرود آر
چه نمی دانی که حکم خدا را در بارهٔ ایشان برسے یا نه و چون اراده غزو فرمودے توریه بغیر آن کردے
و چون در اول روز قتال نکردے قتال را تا زوال شمس و وزیدن بادها و نزول نصرت تاخیر نمودے
و سے را صلعم از شبخون زدن بر مشرکان پرسیدند که دران زنان و کودکان هم ضائع می روند فرمود
هم منهم یکے در روز بدر همراه آنحضرت صلعم شد فرمود برگرد که من بمشرک مدد نمی جویم و در
بعض مغازی زنے را کشته دید پس انکار کرد قتل زنان و صبیان را و فرمود بکشید شیوخ مشرکان را
و باقے دارید کودکان ایشان را اصحابه مبارزه کردند روز بدر ابو ایوب گفت این آیه و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة در حق ما معاشر انصار فرود آمده و این را بطریق رد گفت بر کسیکه
انکار کرد بر کسیکه حمله آورد بر صف روم و در انها در آمد و آنحضرت صلعم نخل بنی نضیر را برید و بسوخت

از شما آید او را بر شما باز نگردانیم و هر که از ما رود او را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود
هر که از ما رفت خدا او را دور افگند و هر که نزد ما آید بلای وی حق تعالی زود فرجی و مخرجی دهد
و هر که معاهد را کشت وی بوی جنت نشمد با آنکه رائحه او از چهل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از حفیا تا ثنیة الوداع و فاصله میان این دو جا پنج یا
شش میل ست و همچنین بدوانید اسپان غیر لاغر را از ثنیه تا مسجد بنی زریق و ابن عمر درین مسابقان
بود و فصل میان این هر دو جا یک میل ست و تسبیق کرد در اسپان قرح یعنی پنج ساله و فضیلت
داد در غایت و فرمود نیست سبق مگر در خف یا نصل یا حافر یعنی شتران و پیکان تیرها سم و هر که اسپ
خود میان دو اسپ در آورد و از مسبوق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون ست
پس قمار باشد و سندش ضعیف ست و بالای منبر در تفسیر آیهٔ واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة ارشاد کرد الا ان القوة الرمی این را سه بار گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی ست

کتاب در بیان طعام

حرام ست اکل هر ذی ناب از سباع یعنی درنده و هر ذی مخلب از طیر یعنی هر خداوند چنگال و نهی کرد
از لحوم حمر اهلیه روز خیبر و در لحوم خیل اذن داد و در لفظی رخصت داد و صحابه در غزوات جراد میخوردند
ابو طلحه سرین خرگوشی فرستاده بود بپذیرفت و از قتل چهار دابه منع فرمود مورچه و مگس شهد و هدهد
و صرد یعنی لتورا مر او تحریم قتل ست یا اکل و کفتار یعنی بجو را صید قرار داد و خار پشت یعنی ساهی را
خبیثی از خبائث فرمود و سندش ضعیف ست و از گاو مرار خوار و شیر او نهی نمود و گوشت گور خر
که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد و در مدینه اسپی را نحر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود
بر مائدهٔ وی صلعم سوسمار خوردند یعنی و منع نکرد و از کشتن غوک بنا بر دوا نهی فرمود

برمسلمانان بعض ایشان ودر لفظے آمده که کمترین ایشان یعنی همچو زن وغلام ودر روایتی دیگرست
که ذمه مسلمانان یکیست متولی می شود بدان ادنای ایشان ودر روایت دیگرست یجیر علیهم اقصاهم
یعنی آنکه دورترین ایشان ست وحاصل همه الفاظ یکے ست وام هانی را فرمود قد اجرنا من
اجرت یعنی امان دادیم هرکه راتو امان دادی وفرمود بدرکنم یهود ونصاری را از جزیرۂ عرب
تا آنکه نگزارم مگر مسلمان را وبود اموال بنی نضیر از آن وادی فیٔ خدا بررسول خود چه مسلمانان
بران اسپ وشتر ندوانیدند پس خاص بود بآنحضرت اهل خود را ازان نفقۂ یک سال می داد و
باقی را عدۀ فی سبیل الله در کراع وسلاح می نهاد ودران صرف می کرد مراد بکراع دواب ست
وبسلاح آلات جنگ گویم سلاطین وروساء که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک وریاست
دارند وآن راجیب خاص خوانند ازهمین جا ست والله اعلم در غزوۂ خیبر گوسفندان درغنیمت آمد
طائفۂ را از اهل غزا بخشید باقی را در غنیمت نهاد وآین حدیث یکے از ادلۂ تنفیل ست وفرمود
من عهد نمی شکنم وقاصدان را بند نمی نمایم وهر قریه که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی قتال ش
خالی نمودید سهم شما در وی ست وهر قریه که عصیان خدا ورسول کرد خمس آن خدا ورسول راست
پس تر شما را یعنے بعد از خمس

باب دربیان جزیه وهدنه یعنی صلح

جناب نبوت صلعم جزیه از مجوس هجر ستاند ودر سندش انقطاع ست مراد بمجوس آتش پرستان اند
چون خالد بن ولید اکیدر دومه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلعم خونش نریخت وبرجزیه مصالحه فرمود
ومعاذ را بیمن فرستاد وامر کرد که از هرحالم دینارے یا برابر آن جامۂ معافری درجزیه بگیرد وفرمود
اسلام بالاست یعنی برهمه ادیان درهرامر وبالا کرده نمیشود یعنی هیچ دین برهیچ امر برے وفرمود ابتدا مکنید یهود
نصاری را بسلام واگر یکے را از انها در راہے پیش آئید او را بسوی راہے تنگ مضطر سازید ودر حدیبیه مصالحه
فرمود بر وضع حرب تا ده سال تا مردم ایمن شوند وبعض از بعض باز مانند ودران مصالحه این هم بود که هرکه

باب دربیان اضاحی

جناب نبوت صلعم در ضحیه دو گوسفند نر فربہ یا قیمتی سیاہی بسفیدی آمیختہ شاخدار را ذبح میکرد
و تسمیہ و تکبیر مینمود یعنی بسم اللہ اللہ اکبر می گفت و پای مبارک خود بر پہلوے وی می نہاد و بدست
شریف خویش ذبح می فرمود و در لفظے آمدہ کہ امر فرمود تا آوردن قچقاری شاخدار کہ در سیاہے
می رفت و در سیاہی می خسپید و در سیاہی می دید تا قربانی کند فرمود کارد تیز کن و گوسفند را
بر پہلو خوابانیدہ ذبح نمود و گفت بسم اللہ اللھم تقبل من محمد و آل محمد و من امۃ محمد
صلعم و ارشاد کرد کہ ہر کہ سعت دارد و ضحیہ نمی کند وی بمصلاے ما نزدیک نشود و راج وقف
اوست برابی ہریرہ و فرمود ہر کہ پیش از نماز عید ذبح کردہ باشد وی بجای آن گوسفند دیگر
ذبح کند و ہر کہ ذبح نکردہ است وی بر نام خدا ذبح نماید و فرمود جائز نیست در ضحایا چہار نوع
کور و بیمار و لنگ و کلان لاغر کہ مغز ندارد و این عیبہا در ان نمایان ست و ذبح نکنید مگر مسنہ
یعنی دو سالہ مگر آنکہ دشوار شود پس جذعہ از میش ذبح باید نمود یعنی شش ماہہ و زیادہ و علی مرتضے
را فرمود کہ چشم و گوش را نیک بنگرد و کور چشم و بریدہ گوش را از پیش یا پس و گوش شگافتہ
را در از باشد یا مستدیر قربانی نکند و گوشت و پوست و جل را بر مساکین قسمت نماید و جزار
را در مزد ہیچ از ان ندہد صحابہ ہمراہ آنحضرت صلعم در حدیبیہ بدنہ و بقرہ را از طرف ہفت کس
نحر کردند پس این جائز ست واللہ اعلم

باب دربیان عقیقہ

آنحضرت صلعم از طرف حسن و حسین علیہما السلام یک یک کبش در عقیقہ ذبح کرد و درینجا دلیل
بر صحت عقیقہ از غیر اب با وجود پدر ست و صحابہ را امر فرمود تا آنکہ از طرف پسر دو گوسفند برابر
از طرف دختر یک گوسفند ذبح نمایند و فرمود ہر کودک گرو ست بعقیقہ خود روز ہفتم از جانب او

باب دربیان صید وذبائح

هرکه گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجر او هر روز یک قیراط و چون
سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسم الله گوید بروی پس اگر سگ آن را نگاهدارد و صیاد زنده دریابد
ذبح کند و اگر کشته یافت و سگ ازان نخورده است تاهم بخورد و اگر سگ دیگری با او بود و کشته شد
پس نخورد چه نمیداند که کدام یک ازان هردو او را کشته ست و همچنین چون تیر اندازد یعنی بر شکار
بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند و دران جز اثر تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب
یابد نخورد آنحضرت صلعم را از صید معراض پرسید یعنی تیر بی پر که آن را گز خوانند فرمود اگر
بحد رسید بخورد و اگر بعرض رسید کشته است و قیذ ست نباید خورد و تا دام که مرمی بسهم غائب
شده بدبو نکرده است در خورد اکل ست عائشه گفت ای رسول خدا قومی ارا گوشت می آرند ندانیم
که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گوئید و بخورید رواه البخاری و این دلیل ست بر
حلت ذبیحه غیر مسلم و از انداختن سنگریزه بدو انگشت که آن را خذف خوانند نهی کرد و فرمود که نه صید
میکند و نه دشمنی را خسته میسازد ولکن دندان می شکند و دیده را کور می کند و فرمود چیز جاندار
را نشانه نباید گرفت زنی گوسفندی را بسنگی گلو بریده بود وی را امر باکل آن کرد و این دلیل ست
بر صحت تذکیه زن و هم بر صحت ذبح بحجر چون رگها ببرد و خون را روان سازد و لهذا فرمود هرچه
انهار دم کند و نام خدا بروے برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان استخوان ست
و ناخن کارد حبشه باشد و ذبح دابه را بالصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شئے احسان نوشته ست
پس چون بکشید نیکو بکشید و چون ذبح نمائید نیک ذبح کنید کارد تیز باید کرد و ذبیحه را راحت باید داد
ذکاة جنین همان ذکاة مادر او ست مسلمان را نامش کافی ست اگر تسمیه نزد ذبح فراموش کرد
نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و سندش ضعیف ست و لیکن جید آمده ذبیحه مسلمان حلال ست ذکر
کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط ست در حلت ذبیحه و استقبال ذبیحه شرط نیست -

وخدا استغنا داخت توکاری ندارد او را بگو که خار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفارهٔ
این نذر سعد بن عباده گفت بر مادرم نذر بود پیش از قضای آن بمرد فرمود از وی قضا کن
مردی نذر نمود که شتری در بوانه نحر کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود انجا بتی هست که آنرا می پرستند
گفت نه فرمود انجا عیدی هست از اعیاد ایشان گفت نه فرمود نذر خود وفا کن که نیست وفا
مر نذری را که در معصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در انچه در ملک بنی آدم نیست فردی
دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا مکه را بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز بگزارم فرمود
همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود شانك اذن یعنی تو دانی
و کار تو و فرمود لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام ومسجد الاقصی ومسجدی
متفق علیه واللفظ للبخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم و در لفظی دیگر آمده انما یسافر الی
ثلثة مساجد و بالجمله وفاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه منحصرست و حدیث شهیرست
بمنع سفر از برای غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور مستحب بلکه مسنون ست
اگرچه قبر غیر مسلمان باشد و مسئله از کمال وضوح مستغنی این همه زلازل و قلاقل نبود که در زمن قدیم
و حدیث بر سرش رفته و از سوء فهم علماء سوء نوبت بتضلیل یکدیگر رسیده و نعوذ بالله من جمیع
ما کرهه الله عمر فاروق در جاهلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کند آنحضرت
فرمود وفا کن نذر خود وی شبی در انجا باعتکاف بسر برد در حاشیهٔ ام گفته بلغ کاتبه
عبد الباسط قراءة علی شیخ الاسلام زکریا بسمعه ولده محمد والشیخ شمس الدین الملیجی
والشیخ عبد الله الابشیطی والشیخ شهاب الدین بن العطار والشیخ محمد ابن محمد الحلبی
واجاز بروایته ولله الحمد آیراد این عبارت درینجا بنا برآنست تا بدانی که این ترجمه از نسخهٔ
منقول از نسخهٔ حافظ ابن حجرست رحمه الله تعالی

کتاب القضا

ذبح نمایند وموی سرش بتراشند ونام نهند وبوزن موی سر او زر یا سیم صدقه کنند ونزد ولادت اذان در گوش راست وی بگویند ودر یسری اقامت خوانند واین مستحب ست والله اعلم

کتاب در بیان سوگندها و نذرها

عمر فاروق رضی سوگند بپدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نهی می کند شما را از انکه سوگند کنید بپدرها هرکه حالف باشد حلف کند بخدا ورنه خاموش ماند وفرمود حلف بآبا وامهات واندادمکنید و سوگند بخدا انخورید مگر آنکه راست گوهستید وسوگندت برهان ست که یار تو بران تصدیق تو کند ودر روایتی آمده که یمین بر نیت مستحلف ست وچون بریمینی حلف کرد ودید که خیر آن بهتر از ان ست باید که کفاره دهد وهمان که بهتر از وست بجا آرد ودر لفظی آمده فأت الذی هو خیر وکفر عن یمینك ودر لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینك ثم ائت الذی هو خیر واسنادش صحیح ست وهرکه حلف کرد بریمینی وان شاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست ویمین نبوت باین لفظ لا ومقلب القلوب ویمین غموس را در کبائر شمرده وآن سوگند دروغی ست که بدان مال مسلمانی را بگیرد ولغو یمین که در کتاب خداست وبران مواخذه نیست گفتن مردست لا والله وبلی والله وآو تعالی را نود ونه نام ست هرکه احصایش کند داخل شود بجنت واین اسما را ترمذی وابن حبان سوق کرده اند وتحقیق آنست که سرد آن ادراج ست از بعض رواة وبسط این اجمال از کتاب الجوائز والصلات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود هرکه احسان رفت وری محسن را جزاك الله خیرا گفت پس مبالغه کرد در ثناء واز نذر نهی فرمود وگفت خیری نمی آرد همین ست که از بخیل مال می ستانند وکفاره نذر همان کفاره یمین ست یعنی در مطلق نذر بی تسمیه وهمچنین کفاره نذر معصیت ونذریکه بران طاقت ندارد همین کفاره یمین ست وراجح وقف این خبرست بر ابن عباس وهرکه نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند ودر لفظی آمده نیست وفا از برای نذر در معصیت خواهر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانه کعبه برهنه پا رود فرمود که برود وسوار شود

قومی که کار و بار خود بزنان داد یعنی ولایت زن غیر صحیح ست و هر که را او تعالی والی امرے از امور مسلمین کرد و وی از حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از وے حاجت او و لعنت فرمود بر راشی یعنی رشوت ده و بر مرتشی یعنی رشوت ستان در حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بنشانند

باب در بیان گواهی

فرمود آگاه کنم شما را به بهترین شهود آنکه گواهی میدهد پیش از خواستن و بهترین زمن شما زمن من ست یعنی عهد صحابه پس تر زمن کسانیکه نزدیک اند با ایشان یعنی زمن تابعین پس تر آنانکه نزدیک با ایشان یعنی تبع تابعین باز قومی باشد که گواهے دهند بی طلب و خیانت کنند و امانت نمایند و نذر کنند و وفا نسازند و ظاهر شود در ایشان فربهی و این دلیل ست بر غلبهٔ شر بر خیر بعد از قرون مشهود لها بالخیر و در ان ذم فربهی ست و جائز نیست گواهی خائن و خائنه و خداوند کینه بر برادر مسلمانش و نه گواهے قانع از برای صاحب خانه و نه گواهے بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه گرفتار می شدند مردم در عهد نبوی بر وحی و اکنون وحی نماند پس گرفتار کنیم شما را بر اعمال ظاهرهٔ شما و آنحضرت صلعم گواهے دروغ را در اکبر کبائر شمرده و مردی را گفت آفتاب می بینی گفت آرے فرمود بر مانندش گواهے ده یا ترک کن و سندش ضعیف ست و حکم فرمود بیمین و یک شاهد و اسنادش جید ست و اخذ بدان متعین ست قاضی شهر عاشقان باید + که بیک شاهد اقتصار کند +

باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بمجرد دعوی خود شان داده شوند بسیار مردم دعوی خونها و مالهاے مردم کنند و لکن واجب ست سوگند بر مدعا علیه و در لفظے آمده بینه یعنی گواه بر مدعی ست و یمین بر منکر آنحضرت صلعم بر قومی سوگند عرض کرد آنها شتابی کردند فرمود تا قرعه اندازند در بارهٔ یمین تا کدام یک حلف کند حدیث دلیل ست بر شریعت قرعه در همچو امور و هر که جدا کرد و برید حق مرد مسلمان بسوگند خود

قاضیان سه قسم اند دو در دوزخ و یکے در بهشت مردی که حق شناخت و بدان حکم کرد وے
در جنت ست و مردی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جور نمود در حکم وے در نار ست و مردے
که حق را نشناخت و قضا نمود در مردم بجهل وی در آتش دوزخ ست آزینجاست که بسیارے
از بزرگان دین از اختیار قضا در سلین بگریخته اند و باین رهگذر آفتها دیده و تکلیفها برداشته
رحمهم الله تعالی منهم امامهم الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه و درین حدیث تعی سخت ست
بر قاضیان و مفتیان مقلد که حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
می کنند بدان در مردم انا لله وانا الیه راجعون فما اصبرهم علی النار آنحضرت صلعم فرمود
هر که متولی شد قضا را وی مذبوح شد بغیر سکین و نزدیک ست که شما حرص کنید بر امارت و آن
ندامت باشد روز قیامت چه نیکوست شیر دهنده و چه بدست باز دارنده رواه البخاری یعنی
اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش مینماید ؎ این مشوز عشوهٔ دنیا که این عجوزهٔ مکاره
می نشیند و محتاله میرود حاکم چون حکم کرد و دران اجتهاد نمود و صواب آورد او را دو اجر باشد و اگر خطا
کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل ست بر آنکه قاضی و حاکم مجتهد باید نه مقلد پس قضاے
مقلد و افتاے او شک نیست که او را از قضاة نار می گرداند اجرؤهم علی الفتیٰ اجرؤهم علی النار
همین معنی دارد والله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منهی عنه ست ولهذا جناب مرتضی
را فرمود که چون قضیه آرند تراد و کس پس قضا مکن برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود دریابی
که چه حکم می باید کردن علی گفته فما زلت قاضیا بعد یعنی بعده در هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم آن
ماندم و فرمود شما خصومت می آرید بسوی من و بعض شما الحن می باشد از بعض در حجت خود و من
قضا می کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چیزے از حق برادرش بدهم آن پارهٔ از آتش دوزخ ست
که از برای او بریدم و دادم و چه قسم پاک شود امتی که شدید او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند
قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از سختی حساب بیند که تمنا کند که وے میان دو کس
در تمام عمر خود کاش قضا نمی کرد و در لفظے آمده که در دانهٔ از خرما حکم نمی نمود و فرمود هرگز رستگار نشود

فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه او گفت کدام رقبه افضل ست فرمود گران بها تر و نفیس تر
نزد اهل خود و هر که حصهٔ خود در غلامی آزاد کرد اگر مالی دارد که ثمن آن عبد را می رسد پس بنده
را قیمت عدل کنند و شرکا را حصه دهند و بنده آزاد گردد ورنه آنچه از وی آزاد شد شد
و حصهٔ شرکا هنوز در بندگی ست و در روایتی آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت کنند و از وی
بلا سختی و تکلیف بر وی سعایت و داد وش خواهند و گفته اند که ذکر سعایت درین خبر مدرج ست
و پاداش نمی دهد هیچ پسر پدر را مگر آنکه او را مملوک یابد و آزادش کند و هر که مالک شد خداوند
رحم محرم را وی آزاد ست و راجح وقف اوست بر سمره بن جندب و مردی را شش مملوک بود نزد
موت همگنان را آزاد کرد و جز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت ممالیک او طلبداشته سه حصه کرد
و میان آنها قرعه انداخت و دو را آزاد و چهار را رقیق گردانید و او را سخت و درشت فرمود این حدیث
دلیل ست بر آنکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت ست که از ثلث نفاذ می یابد نه از زیاده و هم دلیل ست
بر صحت اثبات حکم بقرعه سفینه غلام ام سلمه بود وی او را آزاد کرد باین شرط که تا زنده است
خدمت رسول خدا کند و نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که فروخت و فرمود ولا لحمه است
همچو لحمهٔ نسب نه بفروخت رود و نه در هبه شود

باب دربیان مدبّر و مکاتب و امّ ولد

مردی از انصار غلامی را از پس پشت خود آزاد کرد و مالی دیگر نداشت این خبر بآنحضرت صلعم
رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبد الله او را بهشت صد درهم خرید کرد و در
لفظی آمده که محتاج شد نعیم و بر وی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفروخت آنحضرت صلعم
هشت صد درهم باو داد و گفت که قرض خود بده و مکاتب بنده است مادام که بر وی از کتابت او
درمی باقی ست و هر زن که او را مکاتب ست و نزد مکاتب مالی هست که ادا می تواند کردن زن را
باید که از وی در پرده شود و دیت مکاتب بقدر آنکه از وی آزاد شده است بحساب حر ست و بقدر

واجب کرد او تعالی بر وی نار و حرام ساخت بر وی جنت را مردی گفت اگرچه اندک چیز بود فرمود
اگرچه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر یمین تا بران مال مردی مسلمان جدا کند و وے
دران یمین فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا را در حالیکه او سبحانه بر وی خشمناک باشد دو مرد
در یک دایه خصومت کردند و هیچ یکے را گواه نبود میان هر دو حکم بنصف نصف فرمود و گفت هر که
حلف کرد برین منبر من بیمین آثمه وی بگرفت جای نشست خود از آتش دوزخ و سه کس اند که سخن
نکند و نگاه نفرماید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا روز قیامت و باشد از برای
آنها عذاب الیم یکے آن کس که بر آب زائد در دشت ست و مسافر را ازان منع می کند دوم مردے
که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بخدا که وے آن را بکذا و کذا
گرفته و خریده است و خریدار وی را راستگو پنداشت حالانکه چنان نیست بلکه وی دروغگوست
سوم مردے که بیعت نکرد با امام مگر از برائے دنیا پس اگر امام ازان چیزی باو بخشید وفا کرد و اگر نداد
وفا نکرد دو مرد در اخصومت شد در یک ناقه هر یکے گفت نزد من زاییده است و هر دو بینه آوردند
آنحضرت صلعم بکسے داد که در دست او بود و این دلیل ست بر آنکه قبض دلیل ملک باشد در اشکال
این مسائل یمین را رد کرد بر طالب حق یعنی بر مدعی نزد حلف نکردن مدعا علیه عائشه گوید در آمد
رسول خدا صلعم روزی بر من شادان می درخشید خطهاے روی مبارک او و گفت ندیدی که مجزز
مدلجی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید و گفت هذه اقدام بعضها من
بعض و این دلیل ست بر اعتبار قیافه در ثبوت نسب حدیث متفق علیه ست

کتاب العتق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را برهاند خدا بهر عضوے از وی عضوی را از وی از آتش دوزخ
و هر مسلم که آزاد کند دو زن مسلمه را باشند آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان
که آزاد کند زن مسلمه را باشد فکاک او از نار ابوذر آنحضرت صلعم را پرسید کدام عمل فاضل ترست

جماعه و جواب یکی از جماعه و یهود و نصاری که هدایت بسلام نکند و اگر در راهی پیش آیند بیچاره سازند
ایشان را بسوی راه تنگ و این حدیث بیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عمری در از مهجور
منسوخ گشته هر که عطسه زد باید که الحمد لله گوید و برادر مسلمانش او را یرحمک الله خواند و وی
در جوابش بعد یهدیکم الله و یصلح بالکم گوید و فرمود آب را استاده ننوشید و نعل پوشیدن
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد
در نعل و آخر بود در نزع و در یک پاپوش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند ازید هر که جامه خود
براه کبری کشد خدا بسوی او نمی نگرد و هر یکی از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست
بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و بپوش و صدقه
کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان بر و صله

هر که دوست دارد فراخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او وی را باید که بصله رحم
پردازد چه قاطع رحم بجنت نمی در آید و خدا حرام کرده است نا فرمانی مادران را و زنده در گور کردن
دختران و بخل و گدائی نمودن را و مکروه داشت قیل و قال و کثرت سوال و اضاعت مال را و
خوشنودی خدا در خوشنودی والدین ست و سخط خدا در سخط و ناخوشنودی مادر و پدر ست و فرمود
والذی نفسی بیده که ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر مسلمان خود
آنچه دوست می دارد از برای جان خود گویم دیر ست که این شرع در میان اهل سلام مهجور گشته
فانا لله ابن مسعود رسول خدا را پرسید کدام گناه بزرگتر ست فرمود آنکه خدا را همتا گردانی
حالانکه وی ترا آفریده است گفت باز کدام گناه ست فرمود آنکه فرزند خود را بکشی بخوف آنکه با تو
بخورد گفت باز فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و از کبائر ست دشنام دادن مرد والدین خود را
و آن چنان ست که مادر و پدر کسی را دشنام دهد پس وی مادر و پدر این کس را دشنام گوید

رق موافق دیت عبد عمرو بن حارث برادر جویریه ام المومنین گفته نگذاشت رسول خدا صلعم نزد
مرگ خود دینارے و درہمی و نه غلام و نه کنیز و نه هیچ چیز مگر بغلهٔ بیضا و سلاح و زمینی که آن را
صدقه کرده بود و درینجا دلیل ست بر تنزه جناب مقدس او صلعم از دنیا و از دناس و اعراض او و
علوی قلب و قالب شریف وی از برای اشتغال با آخرت و هر کنیز که بچه آورد از سید خود وی آزاد ست
بعد از موت سید و سندش ضعیف ست و جمعی ترجیح وقف او بر عمر کرده اند و هر که مدد کرد مجاهدی را
در راه خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا مکاتبے را در آزادی گردن او سایه دهد او را خدا تعالی
روزیکه هیچ سایه جز سایهٔ او سبحانه نباشد اللهم اجعلنا منهم

کتاب الجامع

درین کتاب ذکر ادب و بر و صله و زهد و ورع و ترهیب از مساوے اخلاق و ترغیب در مکارم اخلاق ست

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز ست چون او را بیند سلام کند و چون وی را دعوت کند بپذیرد
و چون از وی نصیحت خواهد اندرز فرماید و چون عطسه زند و الحمد لله گوید در جوابش یرحمک الله خواند
و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بمیرد همراه جنازهٔ او برود و فرمود کسے را ببینید که فرو تر ست
از شما یعنی در دنیا و نه بینید بسوی کسیکه فوق شما ست یعنی در دنیا چه این درخور تر ست با آنکه نعمت
خدا را خوار شمرید بر خوشخوئی ست و اثم آنکه در سینه خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون
سه کس باشند دو کس باهم سرگوشے نکنند بدون آن سوم تا آنکه مردم باهم بیامیزند که این گوشی
محزون می سازد او را و برنخیزاند مردے مردے دیگر را از مجلس تا خود ش انجا بنشیند و لکن فراخی
و گنجایش کند و چون طعامے خورد دست لیساید تا آنکه خود ش بلیسید یا دیگرے را بلیساند خرد
سلام کند بر بزرگ و گذرنده بر نشسته و اندک بر بسیار و سوار بر پیاده و کافی ست سلام یکے از

وا ز زندگی خویش از برای مرگ خود ست ؎ برگ عیشی بگور خویش فرست + کس نیارد ز پس تو پیش فرست +
ما نا بقومی از آن آن قوم ست ابن عباس روزی در پس آنحضرت بود فرمود ای غلام خدارا
نگاه دار تا ترا نگاه دارد چون او را نگاه داری رو بروی خود ش یابی و چون سوال کنی
از خدا بکن و چون یاری خواهی از وی تعالی بخواه ؎ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا +
که نیم بندهٔ دیگر نه خدای دگر ست + یاد آمد که وقتی پادشاه دمشق بجهاد برآمده بود نزد مقابلهٔ
عدو یا خالد بن الولید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه دران معرکه تشریف داشت و
مشتغل بود بغزو بانگ زد که چه می گوئی بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین وی همچنین گفت حق تعالی
دشمن را هزیمت و سلطان را فتح داد و لله الحمد مردی آمد و گفت ای رسول خدا مرا کاری فرما
که چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارند فرمود زهد کن در دنیا دوست گیرد ترا خدا و زهد کن در آنچه
نزد مردم ست دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بندهٔ تقی غنی خفی را یعنی آنرا
که پرهیزگار و توانگر و گوشه گیر ست از خلق ؎ دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دومنی + فراغتی
و کتابی و گوشهٔ چمنی + من این مقام بدنیا و آخرت ندهم + اگرچه در پیم افتند خلق انجمنی +
و فرمود خوبی اسلام آدمی ست ترک دادن او کار بیفائده را و پر نکرد ابن آدم هیچ آوندی
بدتر از شکم ؎ این شکم بی هنر پیچ پیچ + صبر ندارد که بسازد بهیچ + همه بنی آدم خطا کار و
قصور وار اند و بهترین ایشان توبه کنندگانند و سندش توبیت اللهم تب علی ع توبه
کنیم و بشکنیم توبه دسهی و نشکنیم + خاموشی حکمت ست و فاعل آن کمتر اند و این موقوف ست بر
لقمان حکیم ؎ بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید + خموشی معنیی دارد که در گفتن نمی آید +

باب در ترسانیدن از خودبینی

دور دار بدی خود را از حسد که وی می خورد نیکیها چنانکه نار که هیزم را می خورد و نیست پهلوان
آنکه مردم را بر زمین می افگند پهلوان کسی ست که مالک جان خود ست نزد غضب و خشم ظلم تاریکیهاست

دہن خویش بدشنام میالا اصائب ۞ کین ز قلب ہر کس که دہے بازدہد ۞ و فرمود حلال نیست
مسلمان راکه جدا دارد برادر خود را زیاده بر سه شب ملاقی شوند بیکدیگر و روگرداند این و آن و بہتر
این ہر دو کسے ست که ابتدا بسلام کند و ہر کار نیک صدقه ست و ہیچ نیکے را حقیر نباید گرفت
اگرچه برادر مسلمان را بروی کشاده ملاقات کند و چون شوربا پزد آبش بیفزاید تا خبر ہمسایگان
گیرد و ہر که دور کرد کدام سختی از مسلمان دور کند سختی را از وے خدا روز قیامت و ہر که آسان کرد
بر تنگدستی آسان کند بروی خدا در دنیا و آخرت و ہر که پوشید پرده مسلمانی در دنیا بپوشد پرده او خدا در دنیا و
آخرت و خدا در مدد بنده است مادام که بنده در مدد برادر خود ست و ہر که راہے بر نیکے نمود او را اجر باشد مثل
فاعل او و ہر که پناه جوید بخدا او را پناه می باید داد و ہر که سوال کند او را چیزے باید بخشید و ہر که احسان نماید
مکافاتش باید کرد اگر ہیچ نیابد او را ہمین دعا باید کرد

باب در بیان زہد و ورع

حلال پیدا و ہویدا است و حرام پیدا و ہویدا و میان ہر دو چیزہاست که مانند ست بیکدیگر
واشتباه می شود که حلال ست یا حرام و بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس ہر که پرہیز کرد شبہات
را وے دین و آبروے خود را بری نمود و ہر که دران بیفتاد وی در حرام افتاد چنانکه شبان
گرد صحرای محفوظ می چراند نزدیک ست که دران بیفتد آگاه باشید که ہر پادشاه را یکے حمی ست
و حمای خدا محارم اوست و در تن آدمی پاره گوشت ست اگر نیک شد ہمه تن نیک گردید و اگر تباه
شد ہمه تن تباه گردید آگاه باشید که آن دل ست غرضکه مدار اصلاح و فلاح ہمه تن و بدن در ظاہر
و باطن بر حضرت دل سلمه الله تعالی ست قرآن میگوید الا من اتی الله بقلب سلیم و فرمود ہلاک شد بنده دینار و
بنده درہم بنده جامه اگر داده شد خوش ست و گر نه ناخوش آنحضرت صلعم ہر دو دوش ابن عمر گرفت و فرمود باش در دنیا
چنانکه گویا تو مسافری یا رہگذری و بود وی رضی الله عنه که میگفت چون شام کنی منتظر صباح مشو و چون صبح کنی نگران
شام مباش ۞ غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش ۞ شاید ہمین نفس نفس واپسین بود ۞ و گفت بگیر از صحت خود برای بیماری خود

واضح ست و فرمود خصومت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را
که خلاف آن بکنی و دو خصلت ست که جمع نمی شود در مومن بخل و بدخلقی و دو کس که یک دیگر را
دشنام دهند و بال آن بر بادی ست تا وقتی که مظلوم تجاوز نکرده ست و هر که گزند رساند بکسی
یعنی نه بجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا تعالے
و خدا دشمن می دارد بیهوده گوی بدزبان را و نمی باشد مومن لعان و طعان و نه فاحش و
بذی و فرمود مردگان را بد نگوئید که رسیدند بانچه پیش فرستادند و نمی در آید در بهشت سخن چین
و هر که بند کند غضب خود را باز دارد خدا از وی عذاب خود را و فرمود داخل نشود در بهشت فریب دهنده
و نه بخیل و نه بدخلق و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها از وی ناخوش اند بریزد خدا در هر دو گوش او
روز قیامت آنک یعنی رصاص و فرمود خوشحالی باد کسی را که باز داشت او را عیب او از
عیبهای مردم گویم در مثل ست که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن ست و هر که بزرگ شد
در نفس خود و تکبر نمود کرد در رفتار خویش پیش آید خدا را و وی بر وی خشمناک باشد و فرمود
شتابکاری نمودن از طرف شیطان ست و نحوست بدخلقی ست و کسیا لعنت کنندگان
روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی و هر که سرزنش کند و عار چپاند برادر خود را بگناهی
نمیرد تا آنکه خودش بجا آرد و سندش منقطع ست و وای بر کسیکه سخن دروغ میگوید تا قوم را
بخنداند وای ست او را وای ست او را کفارهٔ غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندش
ضعیف ست و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصومت کننده ست

باب در بیان ترغیب در خوبیهای نیک و بزرگ

آنحضرت صلعم فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی هادی ست
بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و دور دارید خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی فجور

روز قیامت فرمود بپرهیز از ستم کردن و بخل نمودن که همین شح پیشینیان را هلاک ساخته است
و اندیشناک ترین چیزے برین امت شرک اصغر ست یعنی ریا ہے کلید در دوزخ ست آن
نماز + که در چشم مردم گزارے دراز + و دخل ریا در هر عبادت برابر ست جز صوم و نشان منافق
سه چیز ست دروغ گفتن و خلاف وعده نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
بمسلمان فسق ست و قتال او کفر و دور دارید خود را از گمان که دروغ ترین سخنها همین گمان بد ست
و فرمود هیچ بنده نیست که خدا تعالی از وی شبانی رعیت خواسته و بمرد وی روز یکه بمرد وے
خائن رعیت بود مگر آنکه حرام کرد خدا بروی جنت را آنحضرت صلعم فرمود ای خدا هر که والی
چیزے شد از امت من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وے و آین دعا ست بر والی ظالم
و فرمود چون مقاتله کند یکے از شما باید که اجتناب کند از زدن بر روی یکے و صیت خواست
از جناب نبوت ہر بار همین فرمود که خشم مکن و فرمود مردمانے که خوض می کنند در مال خدا بغیر حق
ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و از جناب باریتعالے روایت فرموده که اے
بندگان من حرام کردم من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آنرا میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر
و آین حدیث را شرحی دراز ست در کتاب ریاض المرتاض و غیبت آنست که ذکر برادر مسلمان
بچیزے کند که او را ناخوش می آید و اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بهتان ست
یعنی بد تراز وے ست و فرمود حسد نکنید و بہا چیزے نیفزایید و باہم دشمنی نمایید و غیبت نکنید
در پس پشت یکدیگر و بیع ننمایید بعض شما بر بیع بعض یا بغی نکند بعض بر بعض و باشید بندگان خدا برادران یکدیگر
مسلمان برادر مسلمان ست ستم نکند او را و خوار نمی سازد او را و خرد نمی شمرد او را التقوی اینجا ست
و اشاره کرد بسوی سینه سه بار یعنے جای تقوی دل ست که در سینه بوده است ہے شهر و لحبیب
همارا دل سہے + عرش وہ سہے یہ تری منزل ہے + آزبدی این قدر بس ست که یکے برادر
مسلمان خود را حقیر دارد همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام ست خون او و مال او و آبروی او و
از ادعیه نبویست اللهم جنبنی منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء والادواء و معنے

وفرمود بسیار ترین چیزے کہ در آرندہ در بہشت ست ترسیدن از خدا و حسن خلق ست و چون
نمی توانید کہ ہمہ مردم را با موال خود گنجید بارے باید کہ از شما بسط وجہ و حسن خلق آنہا را گنجد مومن
آئینہ برادر مومن خود ست و مومن مخالط با مردم و صابر بر اذای آنہا بہتر ست از مومنی کہ مخالط
مردم ست و نہ شکیبا بر ایذاے آنہا و فرمود اللھم احسنت خلقی فحسن خلقی یعنی خدایا نکو صورت
من خوب ساختہ ہمچنان سیرت من نیکو و خوب بساز ع ہمچو روی خویش نیکو ساز خوی خویش را

باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرماید من با بندہ خود م تا یاد من می کند و ہر دو لبش بذکر من می جنبد و ہیچ عمل نکردہ آدم
کہ نجات دہندہ تر باشد او را از عذاب خدا بہتر از ذکر خدا و نہ نشست قومی در مجلسی کہ دران ذکر خدا
کنند مگر آنکہ گرداگرد می گردند فرشتگان ایشان را تا آسمان سجدہ کنند بہر زمینی کہ در و یک کس
یک دو نفس بہر خدا نشینند و می پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می کند ایشان را در ان جماعت
کہ نزد او یند و نہ نشست قومی در جائی کہ ذکر خدا نکنند و درود نفرستند بر نبی صلعم مگر آنکہ حسرت
باشد روز قیامت و ہر کہ گفت لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ دہ بار ہمچو کسی ست
کہ چار جان از اولاد اسمعیل علیہ السلام آزاد کرد و ہر کہ گوید سبحان اللہ و بحمدہ صد بار آمرزیدہ شوند
از وی خطا ہاے او اگرچہ مثل کف دریا باشند و جویریہ را گفت کہ بعد از تو چار کلمہ گفتم کہ اگر آنرا
با گفتن تو امروز وزن کنند برابرش آید سبحان اللہ و بحمدہ عدد خلقہ و رضا نفسہ
و زنۃ عرشہ و مداد کلماتہ اخرجہ مسلم و فرمود باقیات صالحات این ست
لا الہ الا اللہ و سبحان اللہ واللہ اکبر والحمد للہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ اخرجہ النسائی
و احب کلام نزد خدا چار کلمہ ست ہر کدام کہ شروع کنی زیان نکند سبحان اللہ والحمد للہ
ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر رواہ مسلم و ابو موسی اشعری را فرمود ای عبد اللہ بن قیس راہ نمایم
ترا بر کنزی از کنوز جنت لا حول ولا قوۃ الا باللہ و در روایت دیگر زیادہ کردہ کہ ولا ملجأ

وفجور راه می نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تحری دروغ می نماید تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا کذّاب یعنی بسیار دروغگو و دور دارید خود را از گمان بد که گمان اکذب حدیث ست و منشینید در راهها گفتند
چاره نداریم از مجالس خود که در آن سخن رانیم فرمود پس اگر باز نمی مانید و می نشینید باری حق راه را ادا کنید گفتند حق راه چیست
فرمود پوشیدن چشم و باز داشتن اذی و رد سلام و امر بمعروف و نهی از منکر و هرکه خدا با او خیر میخواهد آن
او را فقیه و فهیم می گرداند در دین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت ست لاغیر و نیست چیزی در میزان
گران‌تر از حسن خلق و حیا شاخی و شعبه ایست از ایمان و آنچه دریافته اند مردم از سخن نبوت اولی
از انجمله این ست که چون شرم نداری هرچه خواهی بکن و مومن قوی دوست‌تر ست بسوی خدا
از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر ست یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
ترا نفع دهد و مدد جو از خدا و عاجز مشو و اگر برسد ترا چیزی یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
کردمی چنین شدی ولکن بگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف لو می کشاید
عمل شیطان را و وحی کرد او تعالی بجناب نبوت صلعم بآنکه تواضع کنند مردم تا آنکه بغی نکند هیچ یکی
بر هیچ یکی و نه فخر نماید احدی بر احدی و هرکه رد کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او
رد کند خدا نار را از روی او روز قیامت نقصان نکرد هیچ صدقه از مال و نیفزود بنده را بعفو
از طرف خدا مگر عزت را و فروتنی نکرد احدی مگر آنکه بلند رتبه کرد او را خدای تعالی ؎ دیکها تو
خاکساری سے عالی مقام ہے ÷ جون جون بلند ہم ہوے پستی نظر پڑی ÷ و فرمود ای مردم
فاش گردانید سلام گفتن را و بخورانید طعام را و به پیوندید رحمها را و نماز گزارید در شب و مردم
خفته باشند درآیید بجنت بسلامت از عذاب ؎ رہین دیدهٔ شب زنده دار خویشتنم ÷ که
تلخ کرد برای تو خواب شیرین را ÷ ولکن حال ما این ست که ؎ ہمسے دل مردہ اگر رات کو جاگے
تو کیا ÷ چشم بیدار تو ہے پر دل بیدار نہین ÷ اللهم اغفر او فرمود دین نصیحت و خیرخواهی کردن ست
و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و ائمه مسلمانان
و عامهٔ ایشان ؎ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست‌تر دارند ÷ جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

النشور و شل آن شب هنگام خیزمی گفت لکن بجای الیك النشور الیك المصیر سے فرمود و اکثر دعا روی صلعم این بود ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار و از ادعیه جناب مبارک اوست صلعم این دعا اللّٰهم اغفر لی خطیئتی وجهلی واسرافی فی امری و ما انت اعلم به منی اللّٰهم اغفر لی جدی وهزلی وخطائی وعمدی وکل ذلك عندی اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر وانت علی کل شئ قدیر متفق علیه و می گفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری و اصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی الیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی من کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر اخرجه مسلم عن ابی هریرة رضی الله عنه و می گفت اللهم انفعنی بما علمتنی وعلمنی ما ینفعنی وارزقنی علما ینفعنی و در روایتے دیگر آمده که در آخرش می گفت وزدنی علما الحمد لله علی کل حال واعوذ بالله من احوال اهل النار و عائشه رضی الله عنها را این دعا بیاموخت اللهم انی اسألك من الخیر کله عاجله و اجله ما علمت منه و ما لم اعلم واعوذ بك من الشر کله عاجله و اجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی اسألك من خیر ما سألك عبدك ونبیك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك ونبیك اللهم انی اسألك الجنة وما قرب الیها من قول او عمل واعوذ بك من النار وما قرب الیها من قول او عمل واسألك ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا اخرجه ابن ماجة عن عائشة وصححه ابن حبان و شیخین از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت فرمود رسول خدا صلعم دو کلمه اند که محبوب اند بسوی رحمن سبک هستند بر زبان گران اند در میزان و آن دو کلمه این ست سبحان الله وبحمده سبحان الله العلی العظیم **قال** فی الام آخر الکتاب قال مصنفه الشیخ العالم العامل العلامه قاضی القضاة شیخ الاسلام امتع الله بوجوده الانام فرغ منه ملخصه احمد بن علی بن محمد بن حجر فی حادی عشر من شهر ربیع الاول سنة

من الله الا اليه وفرمود دعا همین عبادت ست ودر لفظی آمده که دعا مغز عبادت ست وهیچ
شی بزرگتر بر خدا از دعا نیست ودعائی که میان اذان واقامت کنند مردود نمیشود ورب
شرمناک وجواد ست شرم دارد از انکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالی برگرداند
وآنحضرت صلعم چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرود نمی آورد آنها را تا آنکه روی خود
بآن هر دو دست بسود ومسح نمودی مجموع طرق این حدیث مقتضی آنست که سندش حسن ست
واقرب ترین مردم وسزاوار ترین ایشان با رسول خدا صلعم روز قیامت کسے ست که بسیار
درود خوان ست بروی علیه السلام گویم اصدق ترین مردم درین شیوه زمرهٔ اهل حدیث ست
کثر الله سوادهم ودفع عمادهم واهلك من عاداهم که هر دم و در هر درس وتالیف وتدریس وتشریف
وظیفهٔ ایشان ست ﷺ ورد زبان ومونس جان ست نام یار ﷺ یک دم نمیرود که مکرر نمی شود
وفرمود سید الاستغفار که بنده آن را بگوید این ست اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء
لك بنعمتك علي وابوء لك بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت واین
در بخاری ست وبود که ترک نمیفرمود این کلمات را بیگاه وبگاه اللهم انی اسألك العافية
فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی واحفظنی من بين
يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي واعوذ بعظمتك ان اغتال
من تحتي وی گفت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة
نقمتك وجميع سخطك اخرجه مسلم ومی فرمود اللهم انی اعوذ بك من غلبة الدين وغلبة
العدو وشماتة الاعداء ومردی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انك
انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد
فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرده شود دهد وچون بدان دعا نموده آید بپذیرد
وهنگام صبح چنین می گفت اللهم بك اصبحنا وبك امسينا وبك نحيا وبك نموت واليك

دیگر جمعی گفته که جمله اہل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگرچه عصات باشند مغفور اند و قومی
دیگر که افقه ست از برای ادله و نصوص حکم کرده که مطیع ایشان مغفور است انشاء الله تعالے
و عاصی ہمچو دیگر عصات امت ست و رفع عقوبت از ہمگنان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت دلیلی ندارد بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن یا
نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و یا
فاطمة بنت محمد لا اغنی عنك من الله شیئا غرض عمدگی بابد بہ پیرزادگی منظور نیست
دیگر مختار در بارۀ مشاجرات صحابه در امر خلافت و جز آن عدم خوض و اختیار سکوت ست
و این قدر بار اہل سنت ست که ایشان را خیر قرون و افضل ناس و معدل بتعدیل نبوت اعتقاد
کنیم و دانیم که علی مرتضے بر حق بود و مخالف وے بر باطل ولکن بغی مخرج باغی از دائرہ اسلام
و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم
انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه پس بما مردم که بعد از سیزده صد سال آمده ایم چه رسد
و چون سباب آحاد مسلمین فسق ست و قتالش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی
اصحابی لا تتخذوهم من بعدی غرضا فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی
ابغضهم **دیگر** اجتماع در مساجد و بیوت از برای تلاوت قرآن و تدریس حدیث و کتابت علم دین
و قرأت قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سائر اتفاقات ممنوع نیست اگر خالی ست
از معاصے دینے و سلیم ست از مناکیر شرعی اقرؤا علی موتاکم یس و نحو آن ثابت ست مع هذا
احوط آنست که قصر بر ما ورد بالشرع نمایند و در محفلی نو ایجاد و مجلسی تازه بنیاد که محتوی بر مناکیر و مشتمل بر
بدعات باشد نشینند و تا توانند از ان بگریزند که در اتیان بدعات امید عقاب ست نه رجاے
ثواب ﮦ اگر ترا بتماشاے عید غدیر طلبند بخلیل وار جوابی بگو که بیمارم **دیگر** حلف بغیر خدا
ہمچو بادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک ست اگر زبان یکے بدان مبادرت
کرده ست نزود باستغفار و لا اله الا الله گفتن تدارکش می باید نمود **دیگر** سنت بتقبیه موی سر

ثمان وعشرین و ثمنا نمائة حامدا لله تعالی و مصلیا علی رسوله صلی الله علیه وآله وسلم ومکرما ومبجلا ومعظما وکان الفراغ من تعلیق الکتاب المبارک صبیحة یوم الاحد المبارک من شهر جمادی الاولی سنة سبع وخمسین وثمانمائة غفر الله لکاتبه ولوالدیه ولاهله واقاربه ولکل المسلمین آمین وحسبنا الله ونعم الوکیل وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم انتهی بحروفه واقول قد طبع هذه الام فی هذه الایام سنة ۱۲۹۹ الهجریة ببلدة بهوپال المحمیة فان شئت ان تقف علی ادلة ما فی هذا المختصر باسرها روایة ونحریجا فراجعها ففیها ما یشفیک ویکفیک وبالله التوفیق وبیده ازمة التحقیق ۵

خاتمة الکتاب فی مسائل شتی من کل باب

مسئلہ عوام اہل اسلام را عمل نمودن بر ظواہر کتاب وحدیث خیر الانام صلعم اگرچہ علوم خمسۂ اجتہاد نمی دانند جائزست واین چنان می تواند شد کہ از عالم بحدیث حکم خدا و رسول در حادثہ پیش آمدہ بپرسند فاسئلوا اہل الذکر ان کنتم لا تعلمون ہمین معنی دارد عامۂ اصحاب جناب نبوت مآب در قرون ثلثہ مشہود لہا بالخیر ہمین راہ می رفتند این قیود نامسعود کہ یاران راسے از برائے اقتدا و اسوۂ حسنہ بکتاب عزیز و سنت مطہرہ تراشیدہ اند اراجیف سوقیہ بیش نیست ہرگز راحۂ از ان در وادی اسلام استشمام نمیتوان کردن ؎ سرور خاطر احباب زائر زرای ست ٭ من و تفرج باغ محدثان تنہا ٭ دیگر راجح آنست کہ افتاء و قضاء بمقلد مذہبی خاص از مذاہب اسلام جائز نیست وہر کہ عارف کتاب وسنت و بالغ بمبلغ اجتہاد در مسائل دین ست او را قضا جائز باشد وہیچ زمانہ از قائم بحجج اللہ خالی نیست لا اقل از مؤلفات متمتعہ نافعۂ ایشان ؎ فلولا کم ما عرفنا الهوی ولولا الهوی ما عرفناکم ٭ دیگر اعراب بادیہ نشین کہ جز مجرد تکلم بشہادت عملی از اعمال اسلام وفریضہ از فرائض دین بجا نمی آرند حکم ایشان حکم کفارست لهم ما لهم وعلیهم ما علیهم وتطویل سخن درین شان واشتغال بنقل برہان از باب ایضاح واضح وتبیین بیّن باشد

جملہ صفات یکی ست خواہ استوا بر عرش باش یا اثبات ید و عین و نحو آن و ہر صفت از صفات
دری سبحانہ و تعالی دل بای موحدان ست و جا نگزاے مبتدعان و راحت رسان متبعان ہ
ز فرق تا بقدم ہر کجا کہ می نگرم ÷ کرشمہ دامن دل میکشد کہ جا اینجاست و دیگر اختلاف علما در
دین از طرف ہمین تقلید خریدہ و رنہ در قرون مشہود لہا بالخیر اتباع سنت بود بس این بدعت
در آغاز صد چہارم از ہجرت نمود گشتہ راہ بسیاری از کسان زد و راہ نموے کثیر را مشعہ ساخت
در نہ و ر میان آیات کتاب و حدیث نبوت آب تعارضی و تباینی و خلافی نیست و لو کان من عند
غیر اللہ لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا این ہمہ ہشت گشت کہ می بینی در افواہ آراست و اتاکم اللہ
انی یؤفکون و دیگر اسماء خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان ہمہ توقیفی ست کم و بیش را دران راہ
گذر نیست آز الحاد دران بر حذر باید بود و قصر بر مورد باید کرد در دلائل الخیرات و نحو آن بعضی از الفاظ
تراشیدہ اند کہ کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند ہ باغ مرا چہ حاجت سرو و صنوبرست
شمشاد خانہ پرور ما از کہ کمتر ست ÷ و دیگر حدیث حفظ چہل حدیث بجمیع طرق خود ضعیف ست بحجت
نمی ارزد و آنکہ ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشتہ اند چیزی نیست
زیرا کہ احکام اسلام ہمہ متساوی الاقدام ست و بر چہل حصر چرا ست ماموریم برسانیدن سنت
اگرچہ یک حدیث باشد بلغوا عنی و لو آیۃ نص ست درین باب و دیگر عبادت بطمع جنت و ثواب و ترک
معصیت بخوف نار و عقاب صحیح ست کتاب و سنت بران دلالت دارد یدعون ربہم خوفا و
طمعا و اما من خاف مقام ربہ و نہی النفس عن الہوی فان الجنۃ ہی الماوی و اگر شہود یکے
از اصحاب باطن سقط این خیال افتد نیست لکن سخن درانست کہ فنا و بقا مقصود بالذات نیست
آنچہ مطلوب ست ہمین استسلام باحکام ظاہر اسلام ست و بس و دیگر حدیث الحسن و الحسین
سید اشباب اہل الجنۃ بر اطلاق خود ست بعد از استثنا انبیا و رسل و کبار ملل و معہذا دران
دلالت نیست برانکہ دیگرے سید جنتیان نبود چہ حدیث خبر ست نہ صیغۂ حصر و دیگر عشق زنان و
بے ریشان را وسیلۂ وصول بسوی خدا و حب او تعالی گردانیدن گمراہی و نوعی از بت پرستی ست

بر سر باید که جمه[له] دارد چنانکه سید الانام داشت اگرچه تراشیدن همه موی سر روی جواز دارد لا سیما در
حج که حلق افضل از قصر ست در حق مردان در هدی نبوی گفته لم یحلق النبی صلعم راسه الشریف
الا اربع مرات انتهی و تحلیق سیما خوارج ست و هم کلاب النار و توسط لحیه باخذ از طول و عرض
مسنون ست گو ارسال هم روا باشد **سه** لی حبیب وله لحیة + طولها عمدا بلا فائده + کانها
بعض لیالی الشتا + طویلة مظلمة بارده + و قص شارب تا آنجا ست که اطراف لب
نمایان گردد نه آنکه او را از بیخ و بن بتراشد و جواز حلق مرجوح ست **دیگر** تادیب رعایا و برایا بمال
نزد وقوع جنایت و عصیان و مانند آن مقصور ست بر موارد خود مقیس علیه نیست و ادله آن مواضع
همچو مخصص عموم ست از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در ظفر اللاضی
و جز آن یکجا ذکر یافته فراجعه **دیگر** در مال جز زکوة حقی دیگر نیست مگر آنچه ادله خاصه دران آمده مثل
وجوب ضیافت و سد رمق محرم الدم و قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده و قوله سبحانه جاهدوا
باموالکم و انفسکم و نحو آن **دیگر** عمائر حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیه در بیوت و زیاده
بر قدر احتیاج مستحدث ست باتفاق مسلمین و اجماع متبعین فرج بن برقوق در صد نهم از
هجرت احداث چهار مصلی کرده و رفع مناره مقصدی صالح دارد که شنوانیدن اذان ست
بکسان بعید پس اگر کدام مفسده معارض او نشود جائز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حاجت
نهی آمده **دیگر** استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه فهمیده اند استصحابا للبراءة الاصلیة و
تمسکا بالادلة العامة و ادخال این شجره در خبائث بمسلکی از مسالک علت غلط بین ست چه
اصل در همه اشیا اباحت و حلت باشد تا آنکه دلیلی بیاید و نقل فرماید و لا دلیل علی تحریم ذلک
ظریفی گفته تنباکو چیزی ست که عاشقان آن را می کشند و معشوقان می نوشند و منکران را در
بینی در آرند **دیگر** خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق ادله صحیحه کتاب
و سنت ست این قدر بس باشد که منزه از مکان و زمان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است
اعتقاد را موافق ظواهر آن درست سازد و یعالج التشبیه بکلمة اجمالیة لیس کمثله شیء و حکم این

له جمه آنکه تا دوش رسد و لمه آنکه بمیان بناگوش رسد و وفره آنکه تا نرمه گوش باشد ۱۲ منه ظ

و دیگران تعمیمش کرده اند اول مفهوم لغوی ست و ثانی اصطلاح شرعی **دیگر** لفظ آل در اہل بیت
و ازواج و ذریت در بعض صیغ صلوٰة در احادیث صحیحه واقع شده و امت مامور ست بتصلیه برایشان
و تارک آن غیر آتی ست بمامور به و ترک لفظ آل از سلف و کتب حدیث بنا بر دفع مفسده بود حسن ظن
آنست که نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفته باشند **دیگر** صلوٰة بر صحابه و ملائکه و
دیگر صلحاء بتبعیت انبیاء علیهم السلام ثابت ست بلا خلاف و قوله صلعم اللهم صل علی آل
ابی اوفی و نحو آن دلالت دارد بر عموم و نزد بعض مأول ست و مأثور آنست که صحابه را بعنوان
و اہل علم را برحمت و اہل احسان را بتقدیس یاد کنند همه جائز ست چه مقصود دعاست از برای
میت بهر عبارت و لفظ که باشد و لکن ابقاء فرق در نبی و غیر او خوشتر ست **دیگر** درود فرستادن
بر رسول خدا صلعم واجب ست فی الجمله بغیر حصر و اقل چیزے که بدان اجزاء و امتثال امر حاصل می‌شود
یک بار ست خصوصا در نماز و فضائل صلوٰة و مزایاے کثرتش بیش از بیش ست تا آنکه بعد از تلاوت
کتاب الله هیچ وظیفه بتکرار در و دنمی رسد وبها وجد ما وجد وا و اسعد مردم باین سعادت
زمرهٔ اہل حدیث ست کثر الله تعالی سوادهم **دیگر** راجح آنست که تلاوت قرآن کریم افضل
اذکار ست و بعده صلوٰة و سلام ست بر آنحضرت صلعم و آل شریف او خصوصا در مواطنی که نص در آن
وارد شده و تارک صلوٰة بر آل غیر آتی ست بصلوٰة مامور بها **دیگر** در حدیث ثقلین که تمسک بکتاب
و عترت آمده است مراد بدان صلحاء عترت و علماء ذریت اند که بر طریقهٔ ماثورهٔ جد امجد خویش ماشیات
وازند نه هر جاہل فاسق و مبتدع و آخر حدیث مذکور فانظروا کیف تخلفونی فیهما اشارت میکند
بحسن سلوک با این هر دو و بمزید مزیت عالم اہل بیت بر غیر وے **دیگر** نسب اولاد با باست نه بامهات
اگرچه مداخلت مادر درین باب ثابت ست مگر بنی فاطمه که بنی نبی اند صلعم و مگر ولد الزنا که فراش است
نه عاهر را اول بنا بر مزید حرمت سادات ست و ثانی بوجه کمال خست و دناءت و اتصال نسب صحیح
بحضرت نبوت صلعم شرف نمایان دارد منقطع نشود در روز قیامت لکن نفع آن مقصور ست بر مومن
آل و کافر را هیچ سود ازین انتساب دست بهم نمیدهد ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص عام ست

بدایت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بحکایتش پرداخته و ترویج آن در اسلام یکی
از مکائد شیطان رجیم ست چه در کتاب عزیز امر بغض بصر از یکدیگر وارد شده و عدم غض عین
نظربازی و شاهد پرستی ست و در ان اتخاذ آلهٔ او ست جز او سبحانه افرأیت من اتخذ الٰهه هواه
و مخالفت این فعل با قوله تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله از اوضح واضحات باشد **دیگر**
حب الدنیا رأس کل خطیئة در حقیقت قول جندب بجلی ست گو باسناد حسن تا حسن بصری مرفوعا
مرسلا هم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث وارده درین باب ست مثل الدنیا ملعونة
وملعون ما فیها الا ذکر الله او عالم او متعلم و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عصیان
و جفا همین دوستی این سپنجی سرا ست س دیوانگی و مستی از بوی تو می خیزد * هر فتنه که می خیزد
از کوی تو می خیزد و لولا الحمقاء لخربت الدنیا **دیگر** کفار مخاطب اند بفروع اسلام و معاقب اند
بر ترک آن و دال ست بران قوله تعالی ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین الآیة و قوله تعالی
ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة و نحو آن **دیگر** نفی توحید و صفات فی الجملة قول فلاسفه و
معتزله و جهمیه و غیر ایشان ست و اثبات او سبحانه در جهت فوق مذهب کلابیه و اشعریه و کرامیه و اهل حدیث
و جمهور صوفیه و فقهاء مذاهب اربعه ست الا ما شاء الله تعالی و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجیه اند
و در باب قدر جبریه و در صفات نوعی از تجهم دارند و اقوی مذاهب درین باب مذهب محدثین
اهل سنت ست توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بدان ناطق ست بدون
تعطیل و تاویل والله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست درمیان کسانیکه تنزیه باریتعالی بالفاظ منحوته
متکلمین میکنند و درمیان کسانیکه آلهه باطله از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
کر شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذرهم فی
خوضهم یلعبون **دیگر** مورد این لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عترت و ذریت در احادیث
و کلام علماء و فقهاء واحد ست و مراد بدان کسی ست که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را بکسیکه صدقه بروی حرام ست از قرابت وی صلعم

در روے باشد واگر بنابر صفت کفرست خود کفرست در حدیث شریف از بیع مومن فاسق نهی
آمده تا بهیچ طاغوت واهل آن چه رسد دیگر هجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط امن
چنانکه واجب ست همچنان عکس آن ممنوع ولکن آمد و شد در انجا از برائے تجارت بصورت امان
جائز و در صورت عدم امان منهی عنه و توطین بهیچ حال روا نیست بلکه دران اندیشهٔ زوال ایمان ست
والله اعلم دیگر تارک هجرت بعد از وجوب با وجود عدم عذر و مانع آثم ست و عاجز و مکره معذور اند
ان شاء الله تعالے دیگر قیام بملک اسلام اگرچه حکام انجا فاسق و ظالم باشند اولی ست از
قیام بملک کفار هرچند دران امن و امان باشد و آنچه معتبر ست در اثبات هجرت وجود امن ست در
اعتمال باحکام اسلام و اذ لیس فلیس دیگر اگر دو جنازهٔ مسلمان حاضر شود و یکے دعوی اسلام ست
و دیگر دعوی کفر تقدیم نماز بر دعوی اسلام باید کرد گو آن دیگر فقیه باشد و این سفیه بدلیل آنکه وے
بعلم خود منتفع نشده و این با وجود جهل کار دست بسته نموده دیگر یکے از دو خصم حکم شریعت را خواست
و آن دیگر حکم کفر می خواهد اگر این خواستن بنابر کراهت و استخفاف شرع ست کافرست ورنه فاسق
واجب التعزیر یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به دیگر مصافحه بهر دو دست
در مرفوعی صحیح نیامده بلکه در اثرے از آثار صحابه وارد شده و لاحجة فیه بلکه آنچه ظاهر می شود آنست که
بیک دست بود و حرکت عنیف و بطش کبیر که امروز عام می کنند نزدیک ست که بدعت باشد دیگر
سماعی که خالی از منکرات باشد نه حرام ست و نه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحت ست و باخبار و آثار
صحیحه ثابت و با مزامیر حرام ست اما احتراز اولی ست زیرا که وقوعش بندرت بوده و اشتغال بدان از برائے
غالب نفوس اماره داعی ست بسوی سبب جهل و ضلالت و فسق و تنعم قیس ۵ کسانی که یزدان پرستی کنند
بر آواز دولاب مستی کنند دیگر عبدالوهاب نجدی عالمی بود از علماے حجاز مذهب حنبلی داشت
ایجاد کدام مذهب جدید نکرده مؤلفاتش در توحید و رد بدعت و شرک بوده است جمعی که خود را منسوب
می کنند بسوی او این نسبت بدعت است مسعود امیر درعیه تبعیت وے بر اهل بدو و اطراف ملک خود
تا حرمین شریفین غزو کرده بود ولکن این هنگامه در ۱۸۱۸ع و ۱۲۳۳ ہجرے خاموش شد و در ملک هند

درین باب **دیگر** در ایوای کفار در جزیرهٔ عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمهور برانند که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بدلیل آیهٔ سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان تا آنجاست که جزیه دهند و امر باخراج ایشان از جزیرهٔ عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی از حجاز وارد شده سوم مجوس و اهل صحف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد یعنی وجوب اجلاء از جزیرهٔ عرب و آن عبارت ست از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط اوست یا ما بین عدن تا اطراف شام طولا و از جده تا ریف عراق عرضا والله اعلم **دیگر** عمل بر مذهب که برخلاف حدیث ثابت ست حرام ست و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع کرده اند برانکه مطاع همین خدا و رسول ست پس بس نیست طاعت از برای مخلوق در معصیت خالق و هر چهار ائمه نهی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی در بارهٔ تقلید خود یا تقلید غیر خود نکرده و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار تقلید وارد نشده بلکه دلیل قائم ست برخلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بذم آن ه اسکی دیدهٔ تحقیق دوخته هر یک مقلد را چو عینک تا یکی هر سو بچشم دیگران بیند ÷ **دیگر** هندوستان دار الاسلام بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد علما اختلاف کردند درانکه دار اسلام ست یا دار حرب مذهب حنفیه آنست که دار اسلام ست و مذهب محققین آنست که دار حرب ست و مسئله از معارک ست و اگر دار حرب ست پس هجرت ازان بسوی دار اسلام واجب باشد لکن مامن کجا و اقامت جهاد در نفس دار حرب محتاج ست بسوی دلیل بین و دلیل نیست **دیگر** موافقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و جز آن موجب یکی بودن ایمان با آنان ست و من یتولهم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم فهو منهم و هر که از دل بیزار ست و اعتقاد عظمت این امور ندارد باقی ست بر اسلام لکن فاسق و مرتکب کبیره است و هر که از ته دل دوستدار و راضی ست حکم وی ظاهر ست **دیگر** مدح کفار فاسق و عاصی و مرتکب کبیره است و این وقتی ست که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظهٔ کفر کائن

در نماز صبح باشد یا در پنجگانه بحسب اقتضاء وقت و مصلحت کار و قنوت در وتر هم آمده لکن ان
عزائم نیست و افضل طول صلوٰة و مناسب ابعاض اوست در کمیت و کیفیت منفرداً و در جماعت
موافق حال ماموین و مداومت بر وضو افضل ست از ترک آن همچنین قصر افضل ست در سفر
بامداومت جمع در حالت سیر و قیام بعض شب افضل ست از قیام تمام شب مگر احیانا الا لیالی رمضان
و افضل صیام صوم داود ست و وصال و سرد آن علی الاتصال منهی عنه و از خصائص نبویست
لما احادیث من ذکر اک تشغلها به عن الشراب وتلهیها عن الزاد + و مداومت بر لبس خشن و اکل
خشن از افضلیت در چیزی نیست بلکه هرچه میسر آید خوب ست قل من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده والطیبات من الرزق و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و ما انا
من المتکلفین و این تکلف عام تر ست از اجال و تخشین آری بذاذت و بی تکلفی و بی ساختگی
در جامه و نان از حلاوات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن رواتب ست جز دو رکعت
صبح و وتر و در حالت نزول ترک جمع و فعل رواتب احسن باشد و فطر در سفر رخصت ست و صوم
بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضوست گو بی وضو هم روا باشد و تا تواند در مسجد
بحالت جنابت نوم نکند اگرچه با وضو باشد و درست ست تیمم نزد عدم ماء یا تعذر استعمال یا تیقن
خوف و ضرر از شدت برد و نحو آن و خلیفهٔ وضوست در جملهٔ احوال و افضل در اغمام هلال رمضان
اکمال عدت شعبان ست و صوم یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلعم و هرچه مواظبت کرده است
بران رسول خدا صلعم در جمیع احوال است را مواظبت بران همه در همه حال سنت ست بحسب اختلاف
اشخاص و احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و تحمل بر ایذاء ایشان افضل ست از اختیار عزلت
و فرار از زحمت و گاهی فضیلت یکی بر دیگری باعتبار وقتی دون وقتی باشد چنانکه درین هنگام
آفت فرجام و ترک سبب مع الحج یا سبب بالتفرقة علی الاطلاق در سایر اوقات نیست بلکه بحسب
اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استواء رحمن بر عرش و نزول او در هر شب بسوی آسمان دنیا
و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت ست مجاز نیست و تشبیه ظاهر منفی ست بکلمهٔ اجمالیهٔ لیس کمثله شیء

از یمین و اشرش چیزے نرسیده وگمان جمعی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در بر تقیه و تقطیه باشیم
بر جاده اوست مند اکذب حدیث ست چه بر هیچ یکی از افراد امت اسلام جز طاعت خدا و رسول ص
اتباع احدے از علما فحول قدیماً وحدیثاً در اجتهاد و قیاس وے واجب نیست تا به عبدالوهاب
مسکین ابن مسکین چه رسد **دیگر** حبط عمل بمجرد ردت نیست بلکه به موت بر ردت ست و چون عود
کند باسلام ثواب عملهای سابق او بسوی او عائد گردد و گناه ردت محو شود الاسلام یجب ما قبله
دیگر اجرای قصاص را دار اسلام شرط نیست در دار حرب هم جائز ست و ریاستهای اسلامیه
واقعه در هند و جز آن دار اسلام ست اگرچه مطیع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیقی که در مجالس الابرار
و رد المحتار کرده والله اعلم **دیگر** اسمای ایام و شهور در جاهلیت دیگر بود و در اسلام همین ست که امروز
مستعمل ست یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر ست بعضی از هبوط آدم
علیه السلام گیرند و بعض از طوفان و بعض از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خداست صلعم و بدایت آن از عمر فاروق شده و همگنان حساب با قمر کنند و اسلام
بماهتاب و قمر صورت جنت ست و مهر صورت نار **دیگر** قیام لیالی رمضان باحادیث صحیحه ثابت شده
لکن تحدید بست رکعت بازیاده نیامده و خود شارع بر یازده رکعت نیفزوده پس زیادت ناجائز
نیست بلکه چندانکه نفل بیشتر ثواب اکثر اما اتباع سنت بهار دیگر دارد **دیگر** سلف تنصیص کرده اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احدے دران مخالف نبوده و ائمه اربعه و اهل حدیث در مخالفت بودند
ازین علم و لکن پسینیان چندان توغل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خلط مبحثی غریب
و عجیب در علوم دینیه رو داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و لاحول و لا
قوة الا بالله علوم کتاب و سنت چه کم ست که استخوان بوسیده هزار ساله یونان را چون سگ بو کنند
و فروغ عالم افروز فنون شرعیه را ترک داده در تاریکی ضلالت و بدعت افتند او لم یکفهم انا انزلنا
علیک الکتاب این جرأت از کسے آمده که غشاوه محبت دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
دیگر جهر بسمله در نماز و ترک جهر بدان هر دو ثابت شده و افضل قنوت ست نزد وجود نوازل خواه

در نماز صبح باشد یا در پنجگانه بحسب اقتضاء وقت و مصلحت کاره و قنوت در وتر هم آمده لکن انس
عوام نیست و افضل طول صلوة و مناسب ابعاض اوست و کمیت و کیفیت مفرد او و جماعت
موافق حال مامومین و مداومت بر وضو افضل ست از ترک آن همچنین قصر افضل ست در سفر
با مداومت جمع در حالت سیر و قیام بعض شب افضل ست از قیام تمام شب مگر احیاء لیالی رمضان
و افضل صیام صوم داود ست و وصال و سرد آن علی الاتصال منهی عنه و از خصائص نبویست
سه لها احادیث من ذکراک تشغلها عن الشراب و تلهیها عن الزاد ۔ و مداومت بر لبس خشن و اکل
خشن از افضلیت در چیزی نیست بلکه هر چه میسر آید خوب ست قل من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده والطیبات من الرزق و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و ما انا
من المتکلفین و این تکلف عام تر ست از اجمال و تخشین آری بذاذت و بی تکلفی و بی ساختگی
در جامه و نان از علامات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن رواتب ست جز دو رکعت
صبح و وتر و در حالت نزول ترک جمع و فعل رواتب احسن باشد و فطر در سفر رخصت ست و صوم
بشرط توانائی جائز و افضل ادبرای جنب نوم بر وضوست گو بی وضو هم روا باشد و تا تواند در مسجد
بحالت جنابت نوم نکند اگرچه با وضو باشد و درست ست تیمم نزد عدم ماء یا تعذر استعمال یا تیقن
خوف و ضرر از شدت برد و نحو آن و خلیفه وضوست در جمله احوال و افضل در اغمام هلال رمضان
اکمال عدت شعبان ست و صوم یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلعم و هر چه مواظبت کرده است
بران رسول خدا صلعم در جمیع احوال است را مواظبت بران همه در همه حال سنت ست بحسب اختلاف
اشخاص و احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و تحمل ایذا اسے آنها افضل ست از اختیار عزلت
و فرار از محنت و گاہے فضیلت یکے بر دیگرے باعتبار وقتے و دون وقتے باشد چنانکه درین هنگام
آمنت فی جامع و ترک سبب مع الحج یا سبب بالتفرقه علی الاطلاق در سایر اوقات نیست بلکه بحسب
اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استواء رحمن بر عرش و نزول او هر شب بسوی آسمان دنیا
و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت ست مجاز نیست و تشبیه ظاهر منفی ست بکلمه اجمالیه لیس کمثله شیء

ازعین واثرش چیزی پی نرسیده وگمان حبی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در هر نقیر و قطمیر یا شیء
بر جادهٔ او هستند اکذب حدیث ست چه بهیچ یکی از افراد امت اسلام جز طاعت خدا و رسول ص
اتباع احدست از علماء فحول قدیماً وحدیثاً در اجتهاد و قیاس وی ست واجب نیست تا به عبدالوهاب
مسکین ابن مسکین چه رسد **دیگر** حبط عمل بمجرد ردت نیست بلکه بموت بر ردت ست و چون عود
کند باسلام ثواب عملهای سابق او بسوی او عائد گردد و گناه در ردت محو شود الاسلام یجب ما قبله
دیگر اجرای قصاص در دار اسلام شرط نیست در دار حرب هم جائز ست و ریاستهای اسلامیه
واقعه در هند و جز آن دار اسلام ست اگرچه مطیع حکام غیر اسلام بوده باشد بنابر تحقیقی که در مجالس الابرار
درر و مختار کرده والله اعلم **دیگر** اسامی ایام و شهور در جاهلیت دیگر بود و در اسلام همین ست که امروز
مستعمل ست یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر ست بعضی از هبوط آدم
علیه السلام گیرند و بعضی از طوفان و بعض از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خداست صلعم و بدایت آن از عمر فاروق شده و همگنان حساب با قمار کنند و اسلام
با مهتاب و قمر صورت جنت ست و مهر صورت نار **دیگر** قیام لیالی رمضان باحادیث صحیحه ثابت شده
لکن تحدید بست رکعت بازیاده نیامده و خود شارع بر یازده رکعت نیفزوده پس زیادت ناجائز
نیست بلکه چندانکه نفل بیشتر ثواب اکثر اما اتباع سنت بهار دیگر دارد **دیگر** سلف تنصیص کرده اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احدی در ان مخالف نبوده و ائمه اربعه و اهل حدیث در عافیت بودند
ازین علم ولکن پسینیان چندان توغل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خلط مبحثی غریب
و عجیب در علوم دینیه رو داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و لا حول و لا
قوة الا بالله علوم کتاب و سنت چه کم ست که استخوان بوسیده هزار سالهٔ یونان را چون سگ بو کنند
فهو منهم و هر که از فنون شرعیه را ترک داده در تاریکی ضلالت و بدعت افتند او لم یکفهم انا انزلنا
مرتکب کبیره است و هر که از ته دل دوست داده که غشاوهٔ حب دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
عاصی و مرتکب کبیره است و آیین وقتی ست که مدح او از زبان فضلا عترت ست نزد وجود نوازل خواه

باقالیم دیگر شتافته متوطن گردیده وبعض اخبار وآثار در فضائل هند وارد شده ولفظ هندی جزو قرآن شریف گشته ولکن این روایات خالی از شذوذ وغرابت بلکه نکارت نیست **ه** گر نیست از بهشت ذی این بوستان هند؛ آدم ز ناز ونعمت جنت چسان گذشت **دیگر** استعاذه از هدم وتردی وغرق وحرق وفقر باحادیث صحیحه ثابت شده اگرچه در بعض آنها اجر شهادت نیز ثابت ست پس مصاحب این هیچ سرارا خود ش نخواهد واگر بے خواسته باوجود استعاذه وفرار از مواقع آن ابتلا رود هم اجر موجود وتکفیر ذنوب مقرر ست **دیگر** صلوٰة ظهر را در فارسی نماز پیشین وعصر را نماز دگر ومغرب را نماز شام وعشا را نماز خفتن وصبح را نماز بامداد گویند وهر یکے را ازین نمازها اول واوسط وآخر ست وشناخت اوقاتش از شارع بر وجهی آمده که در دریافت آن بدوی وقروی وصبی وزن وپیر وبرنا همه یکسانند وحدیث اقدام وصیف وشتا ضعیف ست وافضل ادائے او ست بر میقات در اول وقت ان الصلوٰة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا **دیگر** وجود کواکب ثابته وسیاره محقق ست بکتاب وسنت در آسمان ودنیا وانچه اهل هیئت برین هر دو اصل افزوده اند عقل در اثبا تش کافی نیست پس اقتصار بر مورد طریق سلامت باشد ودر کتاب وسنت ذکر شمس وبروج او وذکر قمر ومنازل وی وذکر نجوم وکواکب وقوس ورعد وبرق وجز آن آمده و سیوطی در هیئت سنیه بجمع آن پرداخته وفیه الرطب واليابس **دیگر** غیبت مسلمان حرام ست در هر حال وبر هر حال ومواضع استثنا مجروح ست بادلهٔ کتاب وسنت وضرورات را مخارج زنان داده اند فارتفع الاشكال **دیگر** سبب شفعه شرک وخلطه ست نه مجرد همسائگی جداگانه ونیست تعارض میان احادیث باب مگر نزد کسیکه عارف نیست بکیفیت استدلال وتوانا نیست بر مدارک شرعیه پس در هر چه شرکت ماند بود دست خانه باشد یا چمن شفعه دران ثابت ست باحکامها وهر چه قسمت پذیرفته وطرقش مصروف گشته وحدودش محدود گردیده دران شفعه را اساً نیست **دیگر** رفع قبور حرام ست على الاطلاق وامر بتسویهٔ آن بصحت رسیده وقبر نبوی را که یک شبر بلند کرده بودند فعل صحابه ست نه قول نبوت وبنا کردن بر گور وافروختن چراغان بر دی وگچ وگل نمودن

وتاویل دران وصرف آن از ظاهر فرع تکذیب وتعطیل باشد وحق آنست که جملہ کمالات کائنات ظل کمالات ونعوت جلال وجمال صاحب عرش عظیم ست وحقائق ودقائق آن خاص بحضرت الوہیت ما را جز نام بہرہٗ دیگر نیست ۵ عقل در اثبات وحدت خیره می گردد چرا که انچه جز هستی ست ہیچ وانچه جز حق باطل ست **دیگر** حمد واصل ایمان وسوال بقبورین وتوبه واستغفار وسید استغفار ودعامیه ثابت ست وانکارش انکار منصوص ونعوت تلبس بدان حرمان ست از مراتب کمال ایمان وتمام احسان **دیگر** رفع سبابه در تشہد نماز ثابت ست بسنت صحیحه واز اوضاع اصابع انسان نوزده صورت بازار عقود اعداد وضع کرده اند ولکن انچه در رفع مسبحه مسنون ست عقد پنجاه وسه ست وجز آن نیز آمده واین اشارت نزد قول الا الله از شهادت می باید **دیگر** مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست وهر که قائل وجوب قرارت فاتحه خلف امام ست قائل ست بان وهو الحق گو جمهور مخالف آن باشند وبسمله آیت ست از فاتحه واز دیگر سور جز سوره برات **دیگر** خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض ست بنص صحیح صریح محکم غیر متشابه غیر منسوخ ونیست نماز مر کسے را که آنرا نخوانده واستماع وانصات در غیر او ست زیرا که این کریمه در باره نماز بالخصوص نیامده وحدیث مخصص او ست اگر عامش گیرند واحادیث وجوب قراتش بحد تواتر رسیده آری سواے فاتحه چیز دیگر نخواند که ازان منع صریح آمده وآدله منع مقتدے از خواندن فاتحه در پس امام همه واهے ست ونیست دانی باثبات مقصود وغالبش از محل نزاع جنبی افتاده وهمه را جواب شافی وکافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجمود على التقليد او التعصب الغير السديد **دیگر** اختلاف کرده اند در جنتی که هبوط آدم از انجا شده نزد جمعے آن جنت در ارض بود وپس از سکانی آبادیمکانی ویران افتاد ونزد دیگران همان جنت ست که اسلامیان روز آخرت در انجا در آیند واد له هر دو فریق بسیارست اما برهانی صحیح صریح که ثلج صدر کند وعطش اضطراب برد درمیان نیست پس اولی توقف ست از خوض در امثال این مسائل والله اعلم **دیگر** هبوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده واز انجا اولاد وذریت او

فرموده تا آنکه آخر اثر تقلید مردے از گذشتگان اقتصار نموده اند و بعد از قرون مشهود لها بالخیر
زلازل و قلاقل بسیار و رعد و برق بیشمار در دانشمندان خزیده و نوبت خلاف و جدل
تا جائیکه رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بظهور مهدی و نزول عیسی علیهما السلام
متصور نیست ۵ خوشنودی تست مطلب ما + یارب رحمی بیاربِ ما + دیگر انتساب
بسوی مذهبی از مذاهب بر وجهی که خروج را از آن مذهب مکروه و ممنوع دانند بدعت ضلالت ست
در سلف احدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مائة اولی و ثانیه را اجتماع بر تقلید
مذهب واحد بعینه نبود همین دو گونه مردم بودند علماء و عامه عامه در مسائل غیر مختلفه صفات وضو
و غسل و احکام نماز و روزه و جز آن از آباء و معلمین بلا خود می آموختند و در واقعهٔ نادره
بلا تعیین مفتی استفتاء می نمودند و بجا می آوردند و در علما جمعی بودند معن در تتبع کتاب و سنت
و منتصب از برای افتاء بادلهٔ این هر دو و گروهے در امور متوقف فیه باجتهاد می پرداخت
لکن هدایت بترک آن نزد تیسر وجود دلیل می کرد و آن جمود بر تقلید نهی می فرمود بعد از
دو صد سال هجرت مذاهب اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذهب مجتهدے بعینه
کمتر بود و مجتهد گاہے مستقل بود و گاہے فی المذهب در صد چهارم راه و رسم تقلید فی الجمله
شیوع گرفت اما نه باین جمود و لددا که امروز ست آری همه التزام و التیام نزد زوال دولت اسلام
از خلفاء دار السلام صورت گرفته و کان امر الله قدرا مقدورا و باین هنگ مردم یمین و شمال
شتافتند و چیزهاے نو در دیانت ایشان پدید آمد و روز افزون شد مثل جدل و خلاف
در فقه و کلام در عقیده و همه بر غیر اساس ست و سراپا وسواس دیگر شرک در الوهیت و در عبادت
و در ربوبیت و شرک در نیت و ارادت و در تعطیل و تمثیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت
و بالعکس و توحید در الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت ست بادلهٔ کتاب و سنت و چنانکه توحید
راس جمله طاعات ست همچنان شرک سر جمله سیئات توحید مکفر ذنوب شود انشاء الله تعالی
و شرک محبط جمله حسنات گردد و بلا ارتیاب کتب در مسائل توحید همچو تجرید مفید و نحو آن کفیل بیان

آن واندا ختن جامه بران ونوشتن بران ونشستن بالای آن خواه از برای براز باشد یا
جز آن و پامال نمودن قبر وگرد اگشتن ونزد وے نذر ونیاز نمودن وآوردن وجانوران را بنام
اصحاب قبور ذبح نمودن وازبرائے زیارت اموات سفر فرمودن دپاالان بستن ومقابر را عرس
گرفتن وعیدگاه ساختن وامثال این امور همه ظلمت برظلمت ست وبعضی ازین چیزها بسرحد کفر
ولعنت وشرک وبدعت وفسق وفجور میرساند **دیگر** نماز وتر هرچند وجهے ثابت شد دیک رکعت و
پنج رکعت وهفت رکعت ونه رکعت ودر روایت سه رکعت ضعیف یاغیر ثابت ست واگر ثابت شود
بیک تشهد بلا فصل آمده ودر آخر شب افضل ست وحاجتمند را در اول شب جائز ودرین یک رکعت
تقیید باول وآخر شب نیامده پس براطلاق خود باشد **دیگر** وجه اختلاف درمیان صحابه وتابعین
در مسائل فروع دین عدم تدوین کتب سنت وفقه حدیث ست هریکے بحسب معلوم خود کار می کرد
وبعض را صحبت نبوت بیشتر میسر شد وبعض را کمتر ونزد عدم دلیل برآمد کار با اجتهاد بود ولکن
بعد ازانکه سنن مدون شد وصحیح از ضعیف ممتاز گردید ابقا خلاف یعنی چه غایت ما فی الباب آنکه
در مشتبهات استبرا کند وحلال بین را بگیرد وحرام بین را ترک دهد این طریق السلامت بسے
نزدیکتر ست سلوکش فرماید وازجدل وخلاف همچو تیر از کمان بدر رود ولا یزالون مختلفین
الا من رحم ربك پس ناجی از وقوع در اختلاف مرحوم ست وواقع دران غیر ناجی **دیگر**
سبب اختلاف فقها تباین افهام وآرا ست وبعد مسافت قرٰی وعدم علم باحادیث مصطفی
بنابر عدم تدوین دواوین سنت واختیار اخبار مرسل وموقوف ومرفوع ومنقطع وضعیف وشاذ
ومنکر بلکه موضوع ومختلق وجز آن بحسب تیسر وعدم تنبه ولکن بعد از تهذیب وتنقید سنن حاجت
باین مکروفن باقی نیست نیت سلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب خلف معروف را منکر ومنکر
را معروف گردانیده است وسنت را بدعت وبدعت را سنت وانموده فانا لله وانا الیه راجعون[1]
دیگر سبب اختلاف درمیان اهل حدیث واهل رأے کثرت روایات وقلت اوست طرازاول[2]
ازطبقهٔ محدثین کشش وکوشش بسیار درجمع متون وطرق نموده وجمعی دیگر ازعلما سعی در اجتهادات

له چنانچه در زمان ما بعضی علمای دیگر بدعت دیگر و ابلیس دیگر ... دیگر ۱۲

و در حق زنان امت مستحب ست و غض بصر مرد از زن و زن از مرد مامور به ست و از ابداء زینت از برای
غیر بعول نهی آمده مراد به زینت حلیه و کحل و خضاب و نحو آن ست که اجنبی را دیدن آن روا نیست
و همچنین دیدن ذراع و ساق و عضد و عنق و راس و صدر و اذن که ابداء اینها جائز نبود **دیگر** ختم صحیح بخاری
از برای استشفاء مریض و دفع دیگر نوازل و تلاوتش بطریق وظیفه روا است و جهی از برای منع آن
معلوم نیست چه این ختم و قرائت در حکم دعا ست و سنت صحیحه بدعا وارد شده و محروم از دعا محروم از نفع
و دوا ست و موفق بدان صاحب استجابت و وفا و اهل علم و ذکر تجربه کرده اند اثر و نفع این ختم را در
دفع مکائد شیطان و رفع حوادث ازمان والله اعلم **دیگر** بدعت در لغت اختراع شئ بر غیر مثال ست
و در شرع آنچه امر شرع بدان وارد نگشته نه دلالة و نه اشارة و نه قولا و نه فعلا و هر بدعت ضلالت ست
و هر ضلالت در نار و تقسیمش بسوی حسنه و سیئه بلا دلیل ست و ایجاب تتمتش ایجاب بدعت والله اعلم
دیگر تارک صلوة عمداً بر وجهی که وقت نماز بدر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگزاردن آن نپرداخت
کافر ست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیحه وارده درین باب پسند اولوا الالباب نیست در حدیث
آمده بین الرجل و بین الکفر الصلوة رواه الجماعة الا البخاری و این دلیل صریح و نص صحیح ست
بر آنکه ترک نماز از موجبات کفر ست **دیگر** وقت نماز فوت شده همانست که یادش آمد و این ادا ست
نه قضا اگر بنسیان یا بنوم نگزارده است و اقتضاے مقام آنست که عامد را قضا نبود و لکن قوله صلعم
فدین الله احق ان یقضی بعموم خود شامل این صورت میتواند شد اگرچه دلیلی خاص صریح درین باب
موجود نیست **دیگر** بر وجوب ترتیب در قضاء فوائت دلیلی صحیح نیامده و مجرد فعل دلالت نمی کند
بران مگر آنکه بعموم صلوا کما رأیتمونی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست از
شوب اعتراض و معارضه و قضاء آن در جماعت مستحب می نماید **دیگر** زنان را گزاردن نماز در مسجد
رخصت ست و لکن خانهاے ایشان بهتر ست از برای ایشان و منع ایشان از مساجد نمی رسد
این قدر بسند ست که خوشبو مالیده نیایند و در شب بیایند و فرق نمودن در زن جوان و پیره
بی دلیل ست و در خصوص حضور ایشان در مصلی دلیلها آمده مگر آنکه اندیشه کدام مفسده یا فتنه باشد

این مسائل و احکام ست **دیگر** اتخاذ انداد و اعتقاد در بعض عباد از اهل قبور وجز ایشان از انبیاء
بدانستن علم غیب و استمداد و استعانت نمودن بایشان در انچه خاصهٔ پرودگار ست شرک ست
یا کفر جز خدا احدی معبود و مسجود و مستعان نیستند به هیچ زمان و مکان نیست ۵ غیر حق هر چه
دلت را بربود ÷ سد راه تو همان خواهد بود ÷ **دیگر** اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی ما بین
عرش و سماء سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر و ماه
و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و مجره و زلازل و جبال و بحار و انهار و بحر نیل و فرات و
جیحون و سیحون آمده و بعض قوی و بعض ضعیف و بعض شاذ و بعض غیر ثابت ست پس انچه در مرفوعات
صحیحه آمده در خور قبول ست همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و انچه در غیر اوست لائق توقف ست
بنا بر عدم دلیل و هر چه مبرهن بعقول فلاسفه ست یا ماخوذ از اسرائیلیات غیر حری ست بقبول گو بعضی
ازان بیانات اصلی داشته باشد اما ما مامور نیستیم بتصدیق و تکذیب آن و اقتصار بر ما ورد و عدم
تفوه بما وراء آن طریق مامون ست **دیگر** رنگ کردن موی سر و ریش بحنا و کتم و سائر الوان
جز سواد مندوب بلکه مامور به ست و سواد منهی عنه ست احادیث صحیحه درین باب وارد شده و در ان
تنظیف شعر ست از شعث و کینه بدان و مخالفت اهل کتاب ست و خضاب دست و پای در رنگ
زنان حرام ست بر مردان و روایات وارده در اباحتش همه واهی ست **دیگر** حلت زر و حریر
از برای زنان است ست پس مردان را استعمال و تحلی بذهب حرام باشد و بسیم رو العبوا بها
کیف شئتم آری اکل و شرب در آوند سیم مردان را هم منهی عنه ست ولکن حرمت سائر استعمالاتش
محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خورد و نوش قیاس مع الفارق ست **دیگر** مردان را همه
الوان جائز ست جز معصفر بدون فرق میان پخته و خام و حله نبوی سرخ محض بود نه مخطط بعصفر
صبغ فرموده و زنان را رخصت ست در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب رسالت قمیص و عمامه
و ازار بود و در سراویل اذن داده و از اسبال نهی نموده و بر جر ثوب بطریق ناز و نخوت وعید فرموده
خز حلال ست و حریر حرام و راجح در مشوب بغیر عدم استعمال ست **دیگر** حجاب و حجب در ازواج مطهرات

این هردو بآن هر دو بی ایجاب شارع ست وجمهور فقهاء اتفاق نکرده اند بر ترجیح ادله و قول عامه
ایشان که دلیل شرع چهار ست مجروح ست با دله ساطعه و مجاب ست بحجج نیره که در اصول فقه
مذکور ست **دیگر** صدور کبائر از انبیا بعد از نبوت ممتنع ست و قبل آن نزد جمهور غیر ممتنع
وصدور صغائر مختلف فیه ست اکثر بجواز رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب
در شرع نفیا و اثباتا موجود نیست ولکن ظواهر ادله قاضی ست بوقوع لابد ست از تنبیه بران نبی ازکمال
یا قبل از وفات **دیگر** اجماع اگر ثابت شود و واقع گردد وانّی لهم ذلک پس معتبر دران اجماع
اهل آن فن ست نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء و در اصول قول اصولیان
و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة وقس علی ذلک و عدم عبرت باین فرق
سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین رهگذر از دریافت صواب از خطا و حق از باطل
و سنت از بدعت و راجح از مرجوح محروم افتاده اند و قیاس را انواع ست و معتبر ازان همان قیاس
جلی ست پس بس و قیاس حجت ست در امور دنیویه و استحسان نوعی از بدعت باشد **دیگر**
قول و فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصا نزد مصادمت
با ادله قرآن و متفاوت با حدیث رسول الانس والجان و هر که آنرا حجت گفته حجتی نیره بران نیاورده
و معلوم ست که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول و فعل شاهد و متابع شرع ثابت
می تواند شد **دیگر** سد ذرائع ثابت ست بسنت صحیحه و منع ازان ناجائز و مذهب مالک درین
باب ارجح مذاهب ست نظر بدلیل و این طریق نزدیکتر ست بتقوی و طهارت و حافظ ست
از وقوع در حمی **دیگر** رؤیت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت ست و نزد بعض حجت نیست و
ثانی راجح ست و کریمه اکمال دین و اتمام نعمت و جز آن دلیل ست بران و هر چند نام ضابط
باشد اما بروی و بر غیر او حجت بقول و فعل مرئی در نوم منتهض نمیشود ؎ چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم + از ینجا ست که چون بعضی از مردم
مسرت آنحضرت صلعم بر احتفال بمولد در خواب دیدند اکابر مشائخ استنکار آن نمودند که فرحت

که دفع مضرت مقدم ست بر جلب منفعت دیگر صدقه و زکوة حرام ست بر بنی هاشم و موالی ایشان و از
بعض ایشان بر بعض نیز نا روا ست و حدیث وارد در بارهٔ صدقهٔ بعض ایشان بر بعض غیر
ثابت ست و بنی هاشم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نزد بعض صدقهٔ تطوع
جائز ست نه فرض و لکن احادیث دالّه بر تحریم عام ست و احتیاط در هر حال اولی ست دیگر
وقف در راه خدا منجملهٔ قرباتی ست که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او را و صرف
اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند و احدی بدان سود مند نمیگردد در مصالح مسلمین جائز ست و
ازین وادی ست آنچه در کعبهٔ مکرمه یا مسجد نبوی یا بر قبر شریف وی صلعم نهاده اند تا باوقاف مشاهد
دیگر چه رسد دیگر در هیچ حدیث مرفوع صحیح صریح بلا علت امر بسفر از برای زیارت قبور نیامده و مجرد
حث بر زیارت افادهٔ انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب همه ضعیف یا مکذوب یا موضوع ست
و سفر زیارت شامل جمله قبور ست خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل امت حجت نیست و نه در قول
احدی جز شارع دیگر تشیید مساجد غیر جائز ست و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زخرفت
آن همچو زخرفت اهل کتاب منع نموده و مراد بتشیید رفع بنا و تطویل اوست و زخرفت بمعنی زینت ست
پس تشییدش داخل بدعت بود و بدعت ضلالت ست دیگر ثواب قرب و صدقات مهداة
از احیاء باموات میرسد و لکن اقتصار بر صور وارده احب ست و ادنی بسنت ثابته و زیادت بران
غیر ضروری ست و صدقه از طرف ولد و غیر ولد و نماز از ولد و صیام از وی و از غیر ولد و دعا از
ولد و از غیر او در احادیث وارد شده دیگر زیارت قبور مردان را مسنون ست اما بدون شد رحل
و زنان را ممنوع و در زیارت دعای ماثور خواند و جائز ست زیارت قبر قریب غیر مدرک اسلام
بطریق صلهٔ رحم اما استغفار را زبرای وی نا روا ست و لعنتی که بر زوارات قبور آمده مراد بدان
مکثرات زیارت اند و زن اگر جزع و فزع و بیتابی و کار غیر معروف نکند امید ست که ماز ور نشود
والله اعلم دیگر ادلهٔ شرعیه منحصر ست در دو چیز یکی کتاب عزیز دیگر سنت صحیحه و این هر دو دلالت
دارند برین دعوی و دلیل بودن اجماع و قیاس بدلیلی از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و احقاق

بران دلالت واضحه وارد و التزام مذهب خاص بدعت ست بلا شک و شبهه و ایجابش ایجاب
بدعت و ائمهٔ اربعهٔ فقها نهی کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد
و قضاء غیر مجتهد در احکام دین ممنوع ست بنص القضاة ثلثة و جز آن و مجتهدان در مذهب حنفیه
از عمری دراز منقرض گشته اند و در شافعیه و حنابله بسیار گذشته و ائمهٔ حدیث مثل اصحاب
صحاح سته و جز ایشان بالغ بودند بمبلغ اجتهاد مطلق و همچنین جمعی کثیر و جمی غفیر از خدم و حشم سنت
مطهره در قطر یمن و نحو آن و هنوز اثری ازان در بعض افراد باقی ست و لا یخلو زمان عن
قائم بحج الله لعباده و قصر اجتهاد مطلق بر چار کس از افاضل امت تحجر واسع ست ٥ هنوز
آن ابر رحمت درفشان ست * می و میخانه با نام و نشان ست دیگر جمعی گفته که اصل در
اشیاء اباحت ست و نزد بعض منع و نزد بعض وقف و اول حق ست و ادلهٔ کتاب و سنت
بران دلالت دارد مگر آنکه مخصصی آید و براهین منع و وقف را جوابهای شایسته و بایسته گفته ام
که در محل خود مذکور ست دیگر معنی تعادل ادله تساوی هر دو ست در قوت و ضعف و معنی تعارض
مخالفت ست در مفهوم هر دو و معنی ترجیح فضل یکی بر دیگری ست و مقصود بدان ایثار حق
و طرح باطل ست و اختیار قوی و ترک ضعیف و تعارض در کتاب و سنت در ظاهر باشد نه در
نفس الامر و آن ظاهر را علمای حدیث مدفوع نموده اند و توفیق و تطبیق بخشیده تعارض و تهافتی
که غیر مدفوع ست در مؤلفات فقها ست خصوصا اهل آراء و وجوه ترجیح قریب صد وجه است که
در ارشاد الفحول و حصول المامول و هدایة السائل مذکور ست دیگر قرآن شریف مشتمل ست
بر حرف و صوت بنص سنت و حدیث و باتفاق ائمه و سلف و مخالفین این مسئله محجوج اند باد لهٔ ناطقه
بر ثبوت آن و تشبیه بکلام غیر سایغ ست بلکه احادیث وارده در نفی مماثلت هیچ شی باو سبحانه یعنی
در اوصاف و نعوت ذات مقدس لاهوت ایمان کامل آنست که سر بقبول امثال این مسائل
فرود آرد و خوض را دران روا ندارد که ما مور ستیم بغوص و خوض در کشف حقائق صفات
بلکه واجب بر ما سلوک سبیل سلف صالح ست که از هیچو لا یعنیها در عافیت گذشته اند دیگر

بر عبث یعنی چه در آن خواب احمل بر غلط سماع یا عدم فقه یا بر عکس القضیه نموده‌اند **دیگر** مجتهد کسی ست که استفراغ وسع خود
در استحصال ظن بحکم شرعی نموده و لابدست که عاقل باشد و او را ملکهٔ اقتدار بر استخراج احکام از ماخذ حاصل بود
و این را چند شرط ست یکی علم بنصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد باحکام نه معرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات و احادیث محوج ست انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بسندست همچنین در سنت تحدید بپانصد حدیث قول عجیب ست و صحیح همان
مقدار کفاف باشد دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا بر خلاف اجماع نزد کسیکه قائل
بحجیت اوست فتوی ندهد سوم علم ست بلغت عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه
نرود و حفظ آن از ظهر قلب شرط نیست تمکن بر استخراجش از مؤلفات ائمه و مواضع آن کافی ست
چهارم علم ست باصول حدیث و فقه بر قدر ما تمس الیه الحاجة و چندانکه باع دران طویل افتد
کار بآسانی گراید پنجم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ این هر دو اصل اصیل و این بغایت سهل ست
چه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه کمتر از آن چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد باری
در بطاقه می تواند ضبط کرد و توسیع دائرهٔ این باب که صنیع فقهاء رأی ست چیزی نیست و
قصور درین مراتب خمسه موجب نزول از رتبهٔ اجتهاد ست و بیان انواع اجتهاد و قیاس را
جای دیگرست غیر این مختصر **دیگر** تقلید در لغت انداختن قلاده است در گردن غیر مثل تقلید
هدی از ناقه و غنم و در اصطلاح قوم عمل نمودن ست بقول کسی بغیر حجت پس عمل بسنت
خارج ست ازین تعریف زیرا که از وادی قبول روایت ست نه قبول رای و حمل لفظ اطاعت و
اقتدا و اسوه و اتباع و اعتصام و تمسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاهت مستدل ست چه
بودن این الفاظ بمعنی تقلید نه حقیقت لغویه ست و نه حقیقت شرعیه بلکه مجاز اصطلاحی
نیز نیست **شعر** سارت مشرقة و سرت مغربا ÷ شتان بین مشرق و
مغرب + **دیگر** ایثار تقلید در مسائل شرعیهٔ فرعیه نزد بعضی جائز و نزد بعض دیگر مندوب و
نزد بعض آخر واجب و نزد جمعی از ائمهٔ دین مکروه یا حرام ست و قول ثانی راجح ست و کتاب و سنت

هر درد را درمان ست چون دوا برا داء رسید در دم باذن خدا شفا ست بهم داد قرآن شفا
و رحمت ست از برای اهل ایمان و دعا را قضا و فتح عبادت ست آدوا قلب و قالب را
همین دو علاج ست دوا و دعا و تخلف شفا در حصول مدعا مبنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
منفعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تفویض درد و دوا افضل ست و اعراض از دعا
حرمان مردم در تادیه آداب و شروط دعا تقصیر می کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت مینمایند
حالانکه این قصور خود از طرف ایشان ست نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق مقال
و اکل حلال ست و آن کجا حدیث یمد یده الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام
و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلک نص قاطع و برهان
ساطع ست درین باب و نیست دعا و دوا منافی توکل بر خدا **دیگر** جمعی مدار کار خود بر رجا
نهاده ست و نصوص رحمت و عفو و مغفرت بهر دو دست خود آویخته و سبق رحمت بر غضب
سند لا یعقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا ارجا یا قدر نهاده فهمیده اند که ایمان همین تصدیق مجرد ست
و عمل را در آن دخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان ست و بعضی را صلاح آبا و
اسلاف مغتر گردانیده و بعضی بر شفاعت انبیاء علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت
جهل بسیط و قلت علم و فهم ست او تعالی چنانکه نکته نواز ست همچنان نکته گیر هم ست ایمان میان
خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دو پله کار نمیدهد و از پای بسته چه آید و از دست شکسته چه
گشاید صفت جمال با جلال همعنان ست و غفار با قهار هم وزن کیس آنست که عمل می کند و
میترسد و گول آنکه نمیکند و امید دارد حسن ظن دیگر ست و غرور و اغترار دیگر کتاب و سنت
کفیل مواضع خوف و رجا ست و برمز اول این هر دو هیچ امر مخفی نیست اللهم غفرا **دیگر** قدح در راوی
حدیث ببدعت وقتی زیبا می کند که داعی باشد بسوی آن و اذ لیس فلیس آری هر که منکر امر متواتر
از شرع و معلوم از دین بالضرورة ست روایتش مردود باشد ورنه اصل عدالت در رواة و
رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق ست بس لیس و قیود دیگر مجروح ست و صحابه متفق اند

سخن در کرویت عرش بنا بر انکار استوا رحمن بالای آن هنجار حکمای پیشین ورفتار فلاسفه
یونانیین وشیوهٔ متکلمین مبتدعین ست جز زبان ایمان سودی ودیگری نیارد اعتقاد موافق ظاهر
کتاب وسنت کافی ومنجی ست واین قدر بحث وانهماک وخوض در آیات ذات وصفات شیوهٔ
غیر مرضیه جهمیه وافراخ ایشان ست ومعهذا ائمهٔ حدیث بر تقدیر کرویت عرش نیز اثبات صفت
استوا واحاطه وفوقیت وعلو ورفع مکانت کرده اند ولله الحمد وابن سینا واشباه ونظائر او را
منسوب بسوی جهل وضلالت وسوء فهم وتقلید حکمای پیشین نموده وقد تم الدست دیگر قومی در ترک
اوامر ونواهی وعدم اهتمام بعمل احتجاج بقدر کرده اند وگفته که امر مقضی شده سعید در شکم سعید ست
وشقی در شکم شقی واین اعتقاد بد تر از عقیدهٔ اهل کتاب ست چه اولهٔ وارد اند بر اتیان اوامر
ترک نواهی وعمل بارکان داخل ست در مفهوم ایمان بنص حدیث وقرآن ومؤمن ببعض وکافر
ببعض غیر مؤمن ست بخدا ورسول اگرچه متفوه باشد بشهادت در ظاهر دیگر انبیاء ورسل واسطه
میان خود وعباد هرکه بر ایشان ایمان آورده وکار نشان داده ایشان کرده وی بنده مقرب
خدا وناجی روز جزاست وهرکه کمر بر خلاف ایشان بسته وی ملعون وضال ومحجوب از قرب
ذو الجلال ست انکار رسل وشریعت کاری سهل نیست وواسطه دانستن ایشان در دفع مضار
وجلب منافع همچو حصول رزق وشفاء مریض ونحو آن شرک ست این کار خداست کار بندگان
مصطفی نیست بنده بنده ست گو بر آسمان پرد وخدا خداست گو بر آسمان دنیا فرود آید ع
العبد عبد وان ترقی + والرب رب وان تنزل + دیگر شفاعت منفی ست باذن وثبوتش
از کتاب وسنت هر دو ست مگر هیچ یکی نمیداند که وی در ان شفاعت می در آید یا نه واگر
در آید در بارهٔ وی پذیرا میشود یا نه امید واری با عمل صالح نشان دانشمندی ست ویأس
باوجود عمل علامت کفر وخواری ورجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری مشرکان که عبادت
اوثان واصنام کرده وی کنند اگر ایشان را واسطه ووسیله خود در نجات وقرب خالق خود نپندارند
چیست پس ما نا بایشان در عمل وعقیده در حکم ایشان ست ما اشبه اللیلة بالبارحة دیگر

وہمین ست حق بحث وجزم متعمقین بتوقف اسلام بر معرفت حقائق و دقائق علم کلام کہ جز تشدد
در معارف علمیہ آنرا نمی تواند فہمید از ابطل باطلات ست شریعت سمحہ سہلہ بیضا کہ شب او چون
روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و سلف صالح از دریافت این زیادات و زوائد ہای
شکم در عافیت گذشتہ ہ بزہد و ورع کوش وصدق وصفا + ولکن میفزا ے بر مصطفی +
دیگر توحیدی کہ کتاب و سنت بدان وارد شده نفی شرک ست بانواعہ و اخلاص عبادت و ربوبیت
والوہیت ست باقسامہ از برای او سبحانہ و ہموارہ انبیاء علیہم السلام بابطال توحید فلاسفہ و جہمیہ
وقدریہ و اتحادیہ پرداختہ اند و عقل و نقل ہر دو دال ست بر بطلان آن کل ما خطر ببالک
فالله تعالی سوی ذلك توحیدی بہتر از توحید قرآن و تجریدی اکمل تر از تجرید سنت سید انس
وجان در میان نیست لبیس وراء عبادان قریۃ ولا عطر بعد عروس **دیگر** داعی بسوی تفرق
در دین و باعث بر اختلاف اعظم در مسلمین و موجب تباین در شرع مبین ہمین دخول رای ست
در شریعت حقہ پس بس ورنہ مردم پیش از ظہور این آراء فی الجملہ باہم متفق بودند و ہمگنان را عمل
بر نصوص کتاب و سنت وادلہ قرآن و حدیث بود وقتی کہ فنون رای ظاہر شد مردم فرق متفرقہ
واحزاب متحزبہ گردیدند الا من عصمہ الله تعالی واین داء عضال در اسلام از اہل کتاب خزیدہ
موسی علیہ السلام توریت را تفسیر کرد و نامش مشنا نہاد این تفسیر مرفوع بود و کس از یہود پدید آمدند
آراء خود در مشنا آمیختند و کم و بیش نمودند و نسخہا از ان شہرت گرفت از انجملہ یکی تلموذ نام دارد
اختلاف در دین یہود و تفرق در شریعت موسوی از ہمین جا ے پیدا شد اہل مشنا بمنزلہ تبعان اند
در ملت اسلام و تلموذیان بمشابہ مقلدان اند درین دین مبین ہ رق الزجاج ورقت الخمر +
فتشابہا فتشاکل الامر + فکانما قدح ولا ماء + وکانما ماء ولا قدح + **دیگر** ہر فرقہ
از مبتدعہ معتقد آنست کہ وی بر حق ست و مخالف او بر باطل و خود را تابع نامۂ آسمانی و رسول ربانی
می پندارد و لکن فرقۂ ناجیہ ہمانست کہ ماشی بر کتاب و سنت و مقتدی بسلف امت ست پس سب
چہ میزان اعتدال سنت و بدعت و حق و باطل و صواب و خطا ہمین قرآن کریم و دواوین حدیث شریف ست

برقبول روایات فساق التاویل پس تشیع و نصب و اعتزال و مانند آن قادح در قبول روایت نیست اگر دعوت و کذب و نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بر روات اخبار سنه از هم سے پاشد **دیگر** سخن اقران و اماثل که مخالف هم اند در مذهب و عقیده در غور در قبول در حق یکدیگر نیست این تمذهب شوم باب عداوت و تعصب را بر همگنان کشوده و از محلسرائے انصاف بدشت اعتساف بیرون برده الا من عصمه الله تعالیٰ و نقول اهل علم در تائید این حکم و توثیق این فتوی بسیار ست و این جرح و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی و دشمنی با هم سبب جدال و قتال بسیار و رد مسائل و احکام بیشمار گردیده و وقوع سکیے در دیگرے بموجب شرعی دینی دعوت ضرورت دینی بنا بر حسد و بغضاء و کسب نام در زمرۂ سفهاء اول دلیل ست بر عزت اسلام و بر ذبول دین و اوضح سبیل ست از برای خندیدن اعدائے اسلام و چیره شدن مخالفین بر مدعیان ایمان عصمنا الله سبحانه عن ذلک **دیگر** حفاظ حدیث را چند طبقه ست یکے صحابه دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث وافر بود و محدثان سربرآورده بعده کذب و فسق فاشی شده رخنه در کار و بار دین افتاد چهارم طبقهٔ اقران قاضی ابو یوسف حنفی ست و درین وقت نیز عدد حفاظ کثیر بود اما در طبقات اخری وقتاً فوقتاً علم حدیث رو بکمی نهاد تا آنکه شد آنچه شد و عقل بجای نقل نشست ع پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست * مگر شر ذمهٔ قلیل در زمانهٔ آخرین والحمد لله علی کل حال **دیگر** طریق معرفت احکام و مسائل دین تلاوت کتاب و تدریس حدیث ستطاب و مطالعهٔ کلام علماء این هر دو علم شریف و دراست علم لغت ست و اما کتب علم کلام و فقه رائے پس ملبس حق ست بباطل و مشبه خطا ست بصواب طالب دین و علم را کور و کر میسازد و در گو تقلید شوم انداخته از برکات و انوار قرآن و حدیث محروم میدارد ع محال ست سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پے مصطفےٰ هذا آخرها فی هدایة السائل من البیان مع الزیادة والنقصان **دیگر** صحیح ست ایمان کسے که اقرار دارد بلفظ اسلام اگرچه باحث نیست از جمیع عقائد

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه ست و همه باطل همچنان شرک مشرکان نوعها دارد گاهے
شرک در ذات کنند و گاهے در صفات و گاهے در عبادات تعطیل اسماء و صفات از اقبح
انواع شرک ست فرعون و رهمین عقیده گرفتار بود جهمیه آمدند و دست بدامن او زدند الکفر ملة
واحدة و غالب متکلمین اسلام بدولت ایشان جادهٔ تاویل سپردند و تفویض را که هنجار سلف ست
برکران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت ست **دیگر**
علم بسط و تکسیر و علم اوفاق و استخراج اسماء ملائکهٔ علویه و سفلیه از ان حادث ست و بر وی دلیلی از
کتاب و سنت بلکه از افعال و اقوال سلف امت بران معلوم نیست بلکه مظنون آنست که این نوع
سحر ماخوذ از یهود باشد که اوفاق را معلق به نیرات می کردند و آنرا بر الواح نحاس و زر و سیم و رق
و پوست آهوی نوشتند و مسک و زعفران و خون مرغ و نحو آن مداد این رسم میساختند و استعمال
بخورات مینمودند و نقشهامی نگاشتند و این همه مخالفت بین دارد باخلاص عبادت و موافق ست
بطریقهٔ سحریه هفتاد هزار کس که بحساب بجنت روند همان اند که ارقاء و استرقا نمیکنند و اکتوا نمی نمایند
دیگر درجهٔ اعلی و ارفع عدم استرقاء و ارتقاء ست و کسان این منزلت بحساب بجنت در آیند و عدد
ایشان هفتاد هزار ست با هر سبعین الف هفتاد هزار دیگر باشند و مرتبهٔ صغری جواز رقی ست بآیات
و احادیث و بآنچه در زبان عربی باشد و مفهوم گردد و مشتمل بر کدام لفظ و معنی شرک نبود و ماورای آن
همه در خورد کالای بر بریش خاوند ست ما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون
دیگر احادیث وارده بثبوت عدوی در بعض اشیاء با وجود امر بفرار از مجذوم و نحو آن مخصص ست
بعموم حدیث لا عدوی و لا طیرة و نحو آن ای لا عدوی الا فی هذه الاشیاء و در اصول مقرر
شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل تاریخ **دیگر** وجود جن و شیاطین ثابت ست بنصوص کثیره
طیبه از قرآن و حدیث و جاحد آن جاحد اسلام ست بلکه در انسان هم شیاطین اند و با وجود این ملاحدهٔ
دهریه و نیچریه که در مردم نمودارانند انکار از وجود شیاطین جنی سپه **دیگر** اختلاف در دین و تفرق بر
مذاهب مذموم ست بر لسان شارع هفتاد و دو ملت از همین جا ناشی شده و نجات در فرقهٔ واحده

لا ثالث لها هرچه درین ترازو سره آمد سره ست و هرچه ناسره آمد ناسره است این معیار از برای دریافت نیک و بد و صحیح و غلط جمله احکام ظاهر و باطن کافی و وافی و شافی ست و ما انا علیه و اصحابی بدان منادی ست کیش بدعت شده تا شیوهٔ یاران نواب + غیر سنت نبود چارهٔ بیماری دل **دیگر** محبت عزوجل از اعظم فرائض ست بر عباد آیات و احادیث بسیار بران دلالت دارد و آثار این محبت ایثار کتاب اوست بر جمله کتب بعده محبت پیغمبر ست صلعم و آن نیز فرض ست برامت و آثار این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات همگنان پس محبت عباد صلحا ست از اهل حدیث بحسب مراتب قرب و بعد هر یکی از اتباع و ابتداع و آثار این محبت اخذ ست بقول کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول ست و رد هر حکم که بر خلاف اوست از هر که باشد و هر کجا که باشد و ست دعوا کل قول عند قول محمد فما آمن في دينه كمخاطر **دیگر** دعای او تعالی نوعی از انواع عبادت ست بدلالت کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری از ان امور که بدست قدرت او تعالی ست عابد غیر الله ست و بعثت انبیاء و رسل از برای همین اخلاص توحید و افراد او سبحانه بعبادت بوده نه از برای کار دیگر و در سورهٔ فاتحه سی دلیل ست برین اخلاص و افراد و لهذا خواندن آن در هر رکعت نماز خواه تنها گزارد یا در پس امام فرض ست تا منبه باشد بر تجرید عبادت از برای او سبحانه و استعانت از وی **دیگر** رد شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت نه خاص بدعوت نجدیه ست بلکه همواره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد بسوی اخلاص در دین و تنفیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل بنا بر همین مقصود مبعوث گشته و هر مولود بر فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیهٔ هر موحد متبع بالقاب مستحدثه مثل نجدی و وهابی ابعد اقوال ست از مقتضای عقل و نقل **دیگر** تقلید اموات مردم را گور پرست و پیر پرست ساخته است و سبب انواع کفریات و ضلالات گشته و تفرقهٔ عظیم در جماعت مسلمین انداخته اگر همگنان قصر بر تمسک بحبل متین کتاب و سنت مطهرهٔ جناب رسالت مآب می کردند هیچ فتور و قصور صورت نمیگرفت و لو شاء لهداكم اجمعين و لكن المهدي من هداه الله

عنی و احدست یعنی آفرینش درطول قامت بمقدار شصت گز شده مثل دیگر نسب آدم کداز طفل میشوند باز شاب باز شیخ وهمین را علامه شوکانی رح ترجیح داده وحدیث دیگر مؤید اوست دیگر معنی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة آنست که اگر یکے باوجود امام بی بیعت او بمیرد مردن او بهچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از بغی ست و بغی بر امام حرام وکبیره وهم دران مفارقت جماعۂ اهل اسلام ست واین یکے از موجبات جاهلیت باشد واگر امام وقت موجود نیست امید ست که مصداق این خبر نبود ولکن نصب امام برامت واجب ست سمعاً و ترک آن ترک واجب و اما امت ائمه در اقطار متباعده صحیح و اطاعت اهل هر قطر از برای امام قطر خود ثابت و دخل یکے در قطر دیگرے بغی منهی عنه دیگر خواندن قنوت و جز آن از ادعیه برای رفع طاعون و وبا جائز ست زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و وبا اعظم نوازل ست و حقیقت طاعون در شرع وخز جن بلد جزء عذاب و دعوت نبی ست نه فساد آب وهوا دیگر حنفیه را که درمرجیه شمرده اند این ارجا اگر باین معنی ست که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب وعقاب بران مترتب میشود پس بعض سلف نیز برین عقیده گذشته اند واگر باین معنی ست که هیچ معصیت او را اضرر نمیکند پس کفر صریح و مذهب قدریه ست دیگر جان و مال کافر غیر مستامن در دار الاسلام معصوم ست بنا بر بقا بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه ورنه در دار الحرب عصمت آن نیست دیگر رای در شریعت تحریف ست و در قضا منکرست وهمین ست معنی قول بعض اهل علم که تغیر در فتوی بحسب ازمنه وامکنه واحوال باشد ولکن کیف که مصالح دیگر ست و شرائع دیگر و هر یکے را اوله و تفاصیل ست که در حجة بالغه وجز آن مذکور شده دیگر احادیث درباره کفارۂ ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بمحن واصطبار بران بسیار آمده و همه افاده اجر برابتلا و برصبری کند وخدا با صابران ست و صابران را اجر بحساب دهد تا آنکه اگر خاری بخلد خالی از نفع اخروی نیست و اشد مردم در بلا و اصبر خلق بر محن حضرات رسل اند فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل اللهم وفقنا دیگر صفق بایدی ورقص بارجل وصعود و هبوط وتمدد وتقلص و رفع و خفض همراه ذکر خدا بلسان وتواجد بر سماع صوت حسن وبرشید جرد مرد بدعت سیئه

بهمین جهت منحصر گردیده قرآن کریم مملوست بذم اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و آیین احادیث بحد تواتر رسیده و حدیث اختلاف امتی رحمة لا اصل له است نزد اکابر محدثین و اگر ثابت هم شود مفید اہل بدعت و تقلید نیست بلکه حجت ست برایشان **دیگر** خلود اہل نار در نار بمعنی دوام بلا انقطاع ست نه بمعنی مکث طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح و شیخ اکبر ابن عربی فهمیده اند و ظواہر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست **دیگر** ہجرت از ظلم و کفر واجب ست در ہر زمان و مکان اگر مأمن میسر آید مأمن آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا نکیر علی رؤس الاشہاد کنند و باوے تعرض نرود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون و درین باب چند حدیث آمده و ستضعف معذور ست و همچنین تا در غیر واجد مأمن ان شاء الله تعالی **دیگر** قرآن بسنت و سنت بقرآن منسوخ میشود دلائش در اصول فقه مذکور ست و در غیر موضع از کتاب و سنت این معامله رو داده **دیگر** در تصانیف امام غزالی رح لا سیما احیاء علوم الدین چهار ماده فاسد ست ماده فلسفیه و ماده کلامیه و ماده ترہات صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چرکها پاک نمایند صحیفه نافعه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرع مغتفر ست ان شاء الله تعالی بعض علماء اسلام باصلاح و تجرید این کتاب ازین مواد فاسده پرداخته اند و لله الحمد **دیگر** احادیث وارده در ذم سحر و قتل ساحر عام و مطلق واقع شده نه مقید و نه مختص بنوعی از انواع آن و مفهومش آنست که حکم جمله سحرہا علی اختلاف الانواع یکے ست اما اہل علم در ان تفصیلها کرده اند بس اعمال و تعلم سحر ہر دو حرام ست مطلقا گو بعض انواعش اخف باشد از بعض در اثم و آہم **دیگر** تعلم علم نجوم و کلام مصطلح حرام ست بر اہل اسلام اگر چه از برای معرفت اوقات صلوة و حساب شہور و سنوات و دریافت ذات و صفات رب الارض والسموات چرا نباشد ستارہا زینت آسمان دنیاست و آلۂ رجم شیاطین و علامات طرق و ہر چه غیر این فوائد مضار و منافع گویند و ثابت نمایند ہمه ابطل باطلات ست دلیلی قاطع و برہانی ساطع بر ان دلالت نمیکند

سه تو براوج فلک چه دانی چیست ÷ چون ندانی که در سرای تو کیست **دیگر** حدیث خلق آدم علی صورته معانی بسیار دارد تا آنکه بمعنی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث

می افتد نجس نیست چه اصل در هر شی طهارت ست و استصحاب این اصل واجب تا آنکه ناقلی بیاید و نقل کند و معهذا گشت کاران زرع و خرمن را تا امکان از بول و روث نگاهبانی می کنند تسپ دوس دواب غیر ماکول اللحم محکوم بالطهارة ست و قول بخلاف آن وسواس **دیگر** لحم و دم آب حلال و پاک ست و همچنین خون آدمی و دلیل بر ذمه مدعی تحریم و نجاست اوست و لا دلیل و ما را قیام بمقام منع کافی ست و دم مسفوح حرام ست بنص قرآن نه نجس **دیگر** کذب و نمیمه و دیگر معاصی ناقض وضو نیست و اخباری که درباره نقض آمده همه ساقط از لیاقت احتجاج ست **دیگر** واجب در وضو غسل قدمین ست نه مسح و وجوب این غسل بحدیث صحیح و فعل رسالت صلعم ثابت شده و قد جاءنا به من جاءنا بالقرآن و اثبات غسل بکتاب و انکار ثبوت مسح ازان معنی بر تعصبات و حمایات مذاهب ست بلکه آنچه ثابت ست هر دو قرارت نصب و جر ست والله اعلم

دیگر مطلق مرض بنا بر حرج گو ضرر نکند و قدرت بر وضو بلا توهم زیادت مرض مفید تیمم نیست آری اگر گزندی رساند گو آب موجود ست تیمم در مرض جائز باشد **دیگر** دائم الحدث نماز در جماعت گزارد گو حدث میکرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل ست بلکه حدث دائم در حکم طهارت کامل ست نه طهارت ناقص **دیگر** ترک اکل و شرب اشیاء حلال بر صاحب حدث بنابر زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نهی آمده و تجرد زیادت علت بدون افضاء بسوی ضرر بین و خوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین نصی بر حرمت اکل تراب موجود نیست و منع ازان بنا بر ضرر ست بحسب تجربه اطبا **دیگر** جائز ست امامت صاحب علت و ذو حدث از برای کامل الطهارة چه جماعت همین سنت مؤکده ست نه فرض ست نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مرد بی علت می کند **دیگر** صاحب حدث مستمر که نماز در جماعت گزارده نمازش مجزی ست و حکم باعاده و ابتداع محض و نسک فاسد و تنطع کاسد ست لم یأذن به الله و لا رسوله صلعم **دیگر** جنب و حائض قرآن نخوانند و بر منع مس مصحف از برای غیر طاهر دلیلی بین نیست گو احتیاط مستحسن باشد هر چه را دلیل ساخته اند مجروح ست **دیگر** سجده

وجرأت شنیعه واز جالبات سخط الهی ست مسجد از برای این کار نیست حیف ست که بعضی ازین انواع
در مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند **دیگر** شفاعت سید الشفعاء صلعم
روز قیامت از برای اهل کبائر از امت اسلام ثابت ست بادلهٔ صحیحهٔ متواتره باذن و تحدید انکارش
انکار شرائع دین باشد ولکن هیچ کسی نداند که وی بالخصوص بر ایمان بمیرد و درخور شفاعت
گردد لا یشفعون الا لمن ارتضی و ارتضا امر مبهم ست و اثر شفاعت حط عقوبت و زرست
در حق گناهگاران و رفع منزلت ست در حق نیکوکاران و شفاعت را مواطن باشد و از برای
جلب او اسباب ست اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام
بدع در دین و ماندن میان خوف و رجا ست و جز انبیا قرآن و حجر اسود و شهدا و علما و صلحا
هم شفاعت یکدیگر کنند مگر میان اذن و حال اذن معلوم نیست **ع** تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد
دیگر خلق افعال و حسن و قبح و خیر و شر همه با بداع الهی ست اختیار عبا در اداران دخلی نیست و
عقل کلیل ست در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود ست و تاویل آن صرف بی موجب و انکار
صفات تعطیل معطل عابد عدم ست و مؤول عابد صنم و مشبه صاحب تجسیم ست و معترف بظاهر صاحب
قلب سلیم **ﻫ** وهذا الحق لیس به خفاء + فدعنی من بنیات الطریق **دیگر** در صبر و حلم
باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه ست و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو
صفت معدود ست در خصال خیر و شمائل فاضله و بران ترتب اجر غیر ممنون و محبوبیت خدا ست
و صبر در جزا و اجر و ثواب اعظم هست از حلم **دیگر** اوله استجمار در استنجا مطلق ست نه مقید بفرج
اعلی و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیلی بر تخصیص حکمش باسفل معلوم نیست گو بجر د نثر و تطهیر آب
در فرج اعلی کافی باشد **دیگر** بیان حدیث نهی انتفاع از میته باهاب و عصب و حدیث انما حرم
من المیتة اکلها تعارض نیست چه ثانی عام ست و اول خاص و الحاق غیر میته بمیته چیزی نیست
و نه دلیلی بر نجاست میته جز خوک موجود پس اکل و بیع میته حرام ست بدون فرق میان جمیع اجزا
مگر اهاب و عصب که مخصوص ست ازین عام **دیگر** حبوب و غلات که نزد دوس دران بول و روث

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافلہ ست بحکم شارع علیہ السلام فانہا لکما نافلۃ اگرچہ احتمال مرجوح دارد کہ ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود **دیگر** حدیث من کان لہ امام فقراءۃ الامام لہ قراءۃ ضعیف ست بنا بر تفرد امام ابوحنیفہ رح وحسن بن عمارہ باسناد آن دارقطنی گفتہ وہما ضعیفان یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت ہم معارض حدیث قرارت فاتحہ خلف الامام نیست کہ این عام ست و آن خاص و بنا رعام بر خاص ضابطہ مقبول و معمول بہاست **دیگر** خواندن توجہ و استعاذہ در پس امام نزد قرارت او لا باس بہ ست و نہی موتمین از قرارت خلف امام متناول آن نیست چہ مراد بدان قراءت قرآن ست پس بس و رفع یدین در سجود ثابت نشدہ **دیگر** مجرد سجود بدون نماز یکے عبادت مستقلہ ست و بران اجر کثیر مرتب و نصوص این دعوی در کتب سنت معروف ست و حمل بعض آن بر سجود کائن در نماز یا بر نفس نماز مجاز ست و لابد ست دران از علاقہ و قرینہ و دلیل و از سجدہ بی نماز یکے سجدۂ تلاوت دیگر سجدۂ شکر ست مثلا و کثرت سجود مقرب ست بسوی معبود و موثر ست در استجابت دعا نزد خدا امام شوکانی در آخر عمر سجدہ ہاے بسیار طویل می کرد ولوان نفسہ مذ براہا ملیکہا مضی عمرہا فی سجدۃ لقلیل **دیگر** صلوۃ بر آنحضرت صلعم در نماز نزد فقہا واجب ست و در غیر نماز غیر واجب ولکن دلالت ادلہ بر وجوب واضح نیست و ادلہ وجوب صلوۃ بر سامع ذکر شریف جناب نبوت صلعم مفید مشروعیت اوست در ہر حالت از نماز و جز آن و چون صلوۃ منجملہ اذکار ست و حدیث ان فی الصلوۃ شغلا معارض او نباشد و دلیلی مخصص مصلی از عمومات نیامدہ **دیگر** صلوۃ ماثورہ کہ اہل علم بران اتفاق کردہ اند ہمان ست کہ در احادیث تعلیم مطلقاً و مقیداً بنماز بطریق صحیحہ ثابت گشتہ و ہر چہ ازان اصح ست احق ست بایثار بر غیر خود و صیغۂ درود کہ در نماز می خوانند اصح صیغ ست **دیگر** جمع میان دو نماز بغیر عذر جائز نیست بلکہ حرام ست نزد جمہور وہو الحق و ادلہ تجویز آن ہمہ مجروح ست و دلیلی روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان بسنن رواتب و عدم اتیان بدان جز و تر و دو رکعت صبح ثابت شدہ **دیگر** رفع الیدین در دعا بعد از مکتوبہ چنانکہ ائمۂ مساجد می کنند بالخصوص وارد نشدہ لکن عمومات ادلہ بی شبہہ قاضی ست بجواز آن چہ رفع یکے از

مسافرخانه گرفتن وسکن ساختن باکشف عورات وکثرت صیاحات وشغل دیگر مصلین وتلوث مسجد
با ذران واوساخ این مردم ممنوع ست وابقاء این قسم مردم خواه مسافر باشند یا مقیم دران ناجائز
بلکه تنزیه مساجد علی العموم در کثیر ازین امور آمده تا باین امور در مساجد فاضله چه رسد **دیگر** مصلی را
طهارت جامه واجب ست نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان واوامر وارده درین باب
همین افاده وجوب می فرماید نه جزم بشرطیت اما فقهاء درین باب مسامحت کردند وانچه نمی ثابت
گفت بدان جزم نمودند **دیگر** هرکه نماز در جامه یا در جای غصب کرده نمازش صحیح ست اگرچه
اثم غصب بروی باقیست چه دلیلی بر نفی صحتش در شرع نیامده ولا سبیل الی ما لا دلیل علیه
دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع ست بدلالت احادیث صحیحه بدون فرق میان قبر ملبوش وغیر
آن ومیان آنکه در انجا فرش گسترده اند یا نه وآن قبر در مسجد ست یا در خانه وغلبه اسم مسجد بران
رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسماء را تاثیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلا ربا را اگر وثیقه
یا منفعت نامند وباده را اگر کرم ولطف خوانند هرگز حلال نمیشود وزنا با محارم زنهار موجب سقوط
حد نمیگردد **دیگر** رفع یدین نزد تکبیر احرام ثابت ست بقول وفعل شارع علیه السلام بلا اختلاف ودر
مواضع دیگر اختلاف کرده اند وحق ثبوت اوست بچهار صد خبر واثر ونیست دلیل بر منع یا نسخ
یا ضعف آن بدست مخالف **دیگر** جهر واخفاء بسمله در نماز جهری ثابت ست بعضی اول را ترجیح داده اند
وبعض ثانی را وراجح آنست که احیانا چنین کند واحیانا چنان وجمود بر صورت واحده موجب
اهمال دلیل دیگر ست بلا دلیل **دیگر** موتم در پس امام جز سوره فاتحه قرآن دیگر نخواند قرآن وحدیث
دلیل ست بران فاستمعوا له وانصتوا واذا قرء فانصتوا ولا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب وتخفیف
وتطویل در قرارت نماز بحسب ماثور از فعل نبوی ست صلوا کما رأیتمونی اصلی **دیگر** ترتیب سور
واقعه در مصحف بحسب تقدم وتاخر در نزول نیست که قرارت سوره متاخر در رکعت اول ومتقدم در
رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این قسم قرارت بحدیث صحیح وفعل آن در عهد نبوت بدلیل صحیح بوده و
مخالف درین مسئله از زمره اهل علم وشعور نیست **دیگر** هرکه نماز فریضه در خانه گزارد وباز در مسجد آمد و

مسلک مستحسن ست تا عمل بهر دو دلیل دست بهم دهد ہما ہمال کدام حجت صورت نہ بندد **دیگر** نماز جمعہ مثل
نماز ہای پنجگانہ فرض عین ست جز خطبہ که روز جمعہ مسنون ست نہ شرط صحت نماز و این ہمہ تشدید و شروط
که فقہا از برای این نماز آفریدہ اند و از شکمہای کلان خود بزاییدہ ہبا منثور و قول مہجور ست
ہرگز دلیلی صحیح از ادلہ کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکہ رائحہ ازان از شریعت حقہ اسلام
استشمام نمیتوان کرد و بدو کس ہم منعقد میشود ہیچو دیگر نماز ہا و شہود در خطبہ جمعہ سنت ست نہ واجب
و وادست بر فعل افادہ وجوبش نمی کند غایت آنکہ سنت مؤکدہ باشد **دیگر** تحدید مسافت از برای
سفر در شرع نیامدہ ہرچہ در لغت و عرف مصداق سفر ست در آنقدر مسافت و سیرت نماز قصر
می باید گزارد کم باشد یا زیادہ و این قصر عزیمت ست نہ رخصت و ظاہر ادلہ عدم فرق ست میان
سفر طاعت و سفر معصیت **دیگر** در تحدید مدت اقامت در سفر کہ دران قصر نماز ست اقوال سلف
و من بعدہم مختلف آمدہ راجح آنست کہ اگر نیت اقامت چہار روز کند نماز را تمام بگزارد و ما تردد
نا بست شب قصر نماید **دیگر** مسافر تا توانند اتمام مقیم نکند زیرا کہ خالی از دو خطر نیست یکی خلاف با
دلہ وجوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام کہ منہی عنہ ست و اگر ناگزیر در ین شکنجہ
افتد باید کہ در دو رکعت اخیر مقتدی شود نہ در دو رکعت نخستین **دیگر** جمع میان دو نماز در
مزدلفہ با دلہ صحیحہ ثابت شدہ و ہمچنین جمع تاخیر در سفر باحادیث صحیحین و غیرہما ثابت ست و جمع تقدیم
دلہ حسنہ در ماعدای صحیحین بثبوت پیوستہ و کذلک جمع از برای مطر و در جمع بغیر مطر و عذر اہل علم
را سخن ست و حق عدم جواز او ست **دیگر** حدیث عدم نماز بر جنازہ مدیون منسوخ ست بفعل نماز
روی نزد فتوح بر آنحضرت صلعم **دیگر** تشییع جنازہ بتہلیل بر بدیل ہنا و بدر زمن نبوت و در سہ
رن خیر بلکہ در عصور ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر وجہ مرسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر
لائمہ شوکانی رح در فتح ربانی گفتہ کہ دران حرجی نیست بنا بر آنکہ ذکر مندوب ست در ہر حال بدون
رق میان شخص و شخص و زمن و زمن و مکان و مکان و مجرد رفع صوت بدان موجب کراہتش
ست اگرچہ خلاف اولی ست انتہی و لکن اولی نزد فقیر قصر ست بر مورد **دیگر** اختلاف کردہ اند در آنکہ

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمود ہمین یک انگشت اشارت میکرد
ودعا می نمود ودر دعا بعد از مکتوبات ہم وارد شده پس انجا که وجود دعاست منع رفع یدین را دلیلی
نیست جز عدم نقل وعدم نقل نقل عدم نیست ونزد فقدان مخصصات عمل بر عمومات متعین ست
نزد اہل اصول **دیگر** حدیث ذو الیدین در بارۂ کلام در نماز وسجدۂ سہو صحیح معمول بہ ست ودلیل ست
برانکه کلام ساہی وجاہل بلکه عامد مبطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز ست ورنه در کلام
عامد بسوی فساد رفته اند **دیگر** سجدۂ سہو در نماز برہر زیادت ونقصان بود ودر روی ترغیم شیخ
ابی مرة باشد پس ہرچه از افعال واقوال در نماز ثابت شده خواه واجب باشد یا مسنون یا مندوب
اسم نقصان بر ترک آن صادق ست وہرچه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پس ہمه را
سجدۂ سہو باشد **دیگر** امامت فاسق در نماز جائز ست اگرچه در پس غیر فاسق افضل باشد چه بدعت
وفسق تا صاحب خود را بسر حد کفر نرسانید دست از گزاردن نماز در پس او وخواندن بر جنازۂ او مانعی نیست
واگر موجب بطلان بودی لابد شارع بران متنبه میفرمود ازدلبیس قلبیس **دیگر** حدیث من ادرک
رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة دلیل ست برانکه ہرکه رکعتی از نماز دریافت
کرد اگرچه دران ام القرآن نخوانده است وی مدرک رکعت نشد چه تمام رکعت ہمان ست که با فاتحه باشد
و مسئله نزد فقہا از مضائق افہام ومزالق اقدام ست وہر طرف جمعی از سلف وخلف شتافته ولکن
حق از ہمه اکبر ست وآن ہمین عدم اعتداد ست برکوع با امام نزد فوت فاتحه شوکانی رح اول قائل
بود بقول فقہا بعده مائل شد بجانب قول بعدم اعتداد وہفت رساله درین باب رقم زد **دیگر** تفریق
جماعت در مسجد واحد درست نیست واگر این انفراد بتجمیع در حال قیام جماعت کبری ست خود اشد
منکر واعظم مبتدع باشد وہر چہار مصلی در مسجد حرام بدعت شنیعه است شاه عبد العزیز دہلوی رح ہم بدان در
تفسیر خود تفوه فرموده خدا رحمت کند بر کسیکه این تفرقه را تالیف بخشد واین خرق را التیام دہد
دیگر صلوة تحیت نزد در آمدن المسجد پیش از نشستن واجب ست با دلۂ صحیحه گو بروز جمعه در حالت
خطبۂ امام باشد وتوقی از سه اوقات کراہت نماز نزد دخول المسجد بنا بر توفیق میان این احادیث

بروی برده شد حلال ست گو در وقوع تسمیه از مسلم و عدم وقوع آن نزد ذبح التباس بوده
عائشه را نزد و این التباس امر باعادهٔ تسمیه و اکل ذبیحه فرموده پس تسمیه فرض ست بر
ذابح نزد ذبح و اعادهٔ آن نزد اکل بر متردد و اقل تسمیه گفتن بسم الله ست و بر تحریم ذبیحهٔ
کافر که انهار دم و ذکر اسم الله کرده دلیلی نیست آری اگر این ذبح وی از برای غیر الله ست
بی شبهه حرام باشد اگرچه از مسلم چرا نبود و همچنین اشتراط استقبال در ذبح بی دلیل ست
دیگر حلت زکوة بر فقیر ست و غنی را در ان حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
یا پنجاه درهم یا ثمن آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب ست گو یک درهم ندارد و
نزد بعض آنکه واجد غدا و عشا ست و راجح قول ثانی ست پس صدقه گرفتن بر مالک
پنجاه درهم یا قیمت آن حرام ست و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از
بیت المال بدست آید یا از کدام برادر مسلمان **دیگر** اموال مغصوبه باقی ست بر ملک اهل او و آنها
دفع کنند اگر معلوم اند و هر یکی حق خود شناخته بستاند و نزد خلط بقدر ملک صحیح خود بگیرد و اگر مالک متعین
نیست و قریه معلوم ست بمتولی آن قریه یا عالم آنجا بدهد تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
نماید و اگر جهل کلی ست مال خدا ست در بیت المال نهند و امام مسلمین یا هر که بجای اوست آن را در
محاویج ایشان صرف سازد اگر محاویج نباشند در مصالح غزو بذل نماید و اگر در ان اموال مال زکوة ست
آن را در مصرف زکوة خرج کند **دیگر** تحریم زکوة بر آل محمد صلعم از قطعیات شریعت ست و مخالف این
حکم آنچه صالح تمسک باشد نیاورده و تعلیل بعدم حصول خمس علیل وبی دلیل ست و عاصی و فاسق
بودن غنی بحوّل مصرف زکوة از وی نیست بهر حال بدهد و بستانند و هر که زکوة بر وی حرام ست او را
استحلال آن بنا بر عقوبت عصیان مزکی روا نیست غرضکه صرف زکوة مزکی از اهل معاصی بمصارف
شرعیه واجب ست و اخذ آن ظلماً منهی عنه ست **دیگر** ہاشمی بهاشمی زکوة ندهد و هر که تجویزش
کرده متمسکی در خور احتجاج نیاورده و مجرد اقوال علما در اثبات جوازش نزد متقید بدلیل و تارک
قال و قیل بجوی نمی ارزد و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلعم شامل ما نحن فیه ست

ذکر بجهر روا است یا بهمین اخفا می باید و هر طرف جمعی رفته و سخنی گفته وحق آنست که هر جا که در شرع
ذکر بجهر آمده آنجا جهر کنند و هر جا که بسر آمده آنجا اسرار نماید وبذلک یحصل التوفیق بین الادلة
والخروج من المضائق المضلة و مساجد اولی ست بذکر از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد خود از برای
همین اغراض ست ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها **دیگر** درس
کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد باوجود اشتمالش بر احادیث صفات جائز ست مجرد این
وهم که عامه مستمعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امرار بر ظاهر حمل بر تشبیهات خواهند نمود
دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بفعل نبوت ست وماذا بعد الحق
الا الضلال **دیگر** احتفال بمولد رسالت صلعم بدعت ست وحکم بدعت معلوم واستحسانش از بعض
اهل علم گو بلا قید تاریخ وماه باشد وخالی از منکرات بود بدعت دیگر ست سلف ازین جنس بدع در عافیت
گذشته اند وابتلا بخلف بدان موجب نزول محن وشجن بر اسلام گردید و صفات ثابته جناب نبوت
وتذکار حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتمده حدیث و آیات کتاب مضبوط و وارد ست
از برای درس وتدریس وتعلیم وتبلیغ امت حاضره وآتیه چه کمی دارد که شان رفیعش محتاج بمثل این احتفالات
مستحدثه وانعقادات مستهجنه باشد هر که را اشتغال بتصلیه وتسلیم ست وی هزار درجه بر محفل این
بدعت شرف دارد تا پنج صد سال از هجرت احدی از سلف وخلف صالح این بزم را نمی شناخت
سپس خلف ناخلف بزم بر خاستند وباثبات این بزم بافتعال ادله مختلقه پرداختند وتضلیل و
تبدیع یکدیگر را خطوات شیطان مقتدا آمد وانتهی الامر الی ما نری ونعوذ بالله من سوء الفهم
دیگر اعتقاد نفع وضرر بقبور والباس آن وافروختن چراغ بران وطواف نمودن بدان وسجده بردن
بسوی آن همه شرک ومعصیت کبری ست وبر بعضی ازین چیز با لعنت آمده ودر کفر معتقد سود و
زیان درین احجار واموات خود شکی نیست اعاذنا الله منه ؏ تا چند گه از چوب وگه از
سنگ تراشی ❊ بگذار خدا ایکه بصد رنگ تراشی ❊ **دیگر** ذبح آنست که نام خدا بر زبان رانند
وخون جانور روان سازند پس ذبیحه هر مسلم بر هر مذهب که باشد ودر هر کدام بدعت که بیفتند چون نام خدا

نیز خدا بدان متعبد نشده چهارم آنکه صوم صبر ست وصابران را اجر بی‌حساب دهند پنجم آنکه خبر ابر این
عبادت اصلا اطلاع دست بهم نمی‌دهد ششم آنکه در روی ریا نیست دیگر احادیث وارده در صوم
رجب همه متعقب ست اللهم مگر آنکه رجب از شهور حرم ست و آمده که صم اشهر الحرم ولکن این خبر
نیز ضعیف ست دیگر شک نیست که اجر طاعت با مشقت بزرگتر از اجر طاعتی ست که دران تکلیف
نیست یا کمتر ست نصوص کتاب وسنت وقول جماهیر امت تعاضد این مدعا می‌کند دیگر حج قریب
از میت قریب در احادیث آمده لکن بعد از تادیه حج خود و اما حج از طرف اجنبی پس بلادلیل ست
و هر چه بران از مسئلهٔ اجرت وجز آن متفرع نموده اند مجرد قال وقیل ست دیگر زن مفقود را مدتها
ذکر کرده اند که بر هیچ یکی از انها اثارتی از علم نیست و انتهاض حجت بقول احدی از امت گو صحابی
باشد معلوم و فرقت نزد اعواز نفقه مانند آن ثابت و در خصوص فسخ بتضرر و عدم نفقه ادله آمده
و نزد تزویج بدیگر عود بسوی زوج اول نمی‌تواند شد بنا بر بطلان نکاح بفسخ در مفقود دیگر زن را
میرسد که اگر شوی کابین او نمیدهد از وی ممتنع گردد و باوی مباشر نشود چه این مهر ثمن بضع اوست
و استحلال فرجش بهمین صداق بوده احق ما یلزم الوفاء به ما استحللتم به الفروج و حاکم را میرسد
که کابین زن از مال شوهر گرفته بسپارد خواه قبول کند یا انکار نماید چه این دین اهم دیون ست
همچنین اگر شوی فقیر ست زن می‌تواند که از وی ممتنع شود تا آنکه اکتساب نموده مهرش بدست او نهد
و عرف مردم در بطل مهر بی دلیل ست اعراف مخالفهٔ مناهج شرع بر احدی حجت نیست دیگر در طلاق
یا فسخ بودن خلع اختلاف ست هر طرف گروهی مماشات کرده تا آنکه علامهٔ شوکانی رح نیز بهر دو سوی
شتافته وگاهی فسخ را وگاهی طلاق را ترجیح داده و این ادل دلیل ست بر سعت علم و عبور وی
رضی الله عنه ولکن فسخ بودن آن نه طلاق فی الجمله رجحان دارد و امر نبوی بخلع نزد بعض ارشادی ست
و نزد بعض ایجابی و ثانی اظهر ست وجهی موجب از برای ارشاد درینجا موجود نیست دیگر در تقدیر
نفقهٔ واجبهٔ زنان بر شوهران اختلاف کرده اند و به مد و کم و بیش آن را پیموده و حق آنست که تحدیدی
درین باب نیامده و آنچه آمده ست همین کفاف ست بقدر معروف و عرف هر دیار جداست پس بقدر

دیگر در خضراوات زکوة نیست وادلۀ عامۀ کتاب وسنت مخصص ست بادلۀ وارده درین باب و
ملحق ست بدان هرچه انتفاعش موقوف ست براخراج وی از زیر زمین وتکلیف مزکی در وجوب
زکوة شرط ست پس بر مال طفل یتیم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة
بر جواهر هر جوهر که باشد ونه بر اموال مشتغله بتجارات وحق اخذ زکوة ست از عین واخراج قیمت جز
بعذر روا نباشد و مسئلۀ زکوة در حلی مختلف فیه ست هر جانب جمعی خرامیده وادلۀ وجوب مجاب عنهاست
گو احتیاط اولی باشد چه دران مخلص ست از شبهات **دیگر** تحلی جوانان وکودکان بسیم
جائز ست وبزر حرام حتی بر غیر مکلف ست وشاب مخاطب بحدیث العبوا بها کیف شئتم ورد منع
استعمال زر وسیم در غیر اکل وشرب دلیلی نیامده ونص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد **دیگر** حلیه
واستعمال زر حرام ست بر مردان کم باشد یا زیاده ومنع ایشان از حلیه واستعمال فضه
محتاج دلیل ست ودلیل نیست بلکه دلیل قائم ست برخلاف آن **دیگر** تداوی باشیاء نجس
ومحرم حرام ست بادلۀ صحیحه واین ادله عام ست خاص بحالتی از حالات نیست وسرکه ساختن بادۀ
حرام ست واگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد وخمر حرام قطعی ست ما نجس نیست وداء ست
نه دوا پس تداوی بمسکرات خواه بعین بود یا مستحیل بخل وکم بود یا بیش وتنها باشد یا آمیخته بدیگر
وسکر او بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرام ست بهیچ وجه جائز نیست وادویۀ انگریزی اگر بکدام شیئ
حرام بروجهی مخلوط ست که بعد از استحاله از عین واثر او هیچ نمانده ست استعمالش جائز باشد ومجرد جلب
از بلاد کفر مانع استعمالش نبود واگر آمیزش او بروجهی ست که اسم وصفت او باقی ست تداوی بدان
جائز نیست واین تفصیل در غیر مسکرات ست وبا مسکرات خود حرام باشد علی الاطلاق **دیگر** صوم
وافطار رمضان برویت هلال باشد یا بشهادت عدل واحد یا باکمال عدۀ شعبان وصوم یوم شک
عصیان ابو القاسم ست صلی الله علیه وسلم مگر آنکه در روز روزه یکی بیفتد **دیگر** در معنی حدیث الصوم لی وانا
اجزی به پنجاه قول ست اقوای آنها شش قول باشد یکی آنکه هر حسنه ده چند تا هفت صد چند ست
مگر صوم که ازین هم بیشتر ست دوم آنکه خصما او همه اعمال او بگیرند مگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاص ست

خرما و نمک ست و قیاس دیگر اشیاء بران بی دلیل و الحاق ربویات آخر عمال مجرد قال و قیل
دیگر بیع وقف نزد مس حاجت جائز ست بشرطیکه درکار وقف آید و همچنین نقل او از مکانی بمکانی
بنا بر بقاء یا اصلاح دیگر تسویهٔ اولاد در هبه واجب ست نه مندوب و ادلهٔ صحیحه بران دلالت دارند
و خلاف دران خلاف امت ست با رسول خدا صلعم و تخصیص بعض و ترک بعض جور و ستم ست دیگر
زعفران و جوز هندی و افیون و نحو آن لاحق ست بمسکرات اگر قول قائل بسکر این چیزها در حالی
از احوال بصحت رسد و اگر مسکر نیست بلکه مفتر ست نیز حرام بود آری نزد فقد این هر دو وصف وجهی
از برای تحریم نیست و همچنین برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در هند نوشجان می فرمایند
خوردنش روا ست تفتیری و سکری دران متحقق نشده و اگر ثابت شود فالحکم الحکم دیگر مشی در
بازار بدون ازاری که ساتر شرمگاه بود بی شبهه حرام ست و انکارش بر هر مسلمان واجب گدایان
این کار بسیار می کنند خذ و این منکر امر ست بلباس و در ستر عورت مبالغه آمده تا آنکه تنها هم برهنه
نشینند الله احق ان یستحیی منه دیگر در نهی از حلق تمام راس دلیلی نیامده اگرچه خلاف سنت
و از سیما خوارج ست و جز نسک وقوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر بالقای
شعر فرموده و مراد بدان شعر راس ست نه شعر ریش اگرچه در کفر رو بیده ست و حدیث وارد در
حلق راس ضعیف ست دیگر در اکرام حبوب ماکوله دلیلی صریح نیامده احادیث نهی استنجا از طعام
و نحو آن اشارت می کند بسوی تحفظ از اهانت غله و حدیث اکرموا الخبز لا اصل له ست و گاه استفاده
حرمت اطعمه از حدیث لعق اصابع می کنند اگرچه فی الجمله بعدی دارد و در نهی از ترک لقمه برای
شیطان تعلیل ست از برای تشریف و اکرام لقمهٔ ساقطه از دست انسان دیگر تنحی در مجالس از برای
اهل فضل جائز ست بدلیل فافسحوا یفسح الله لکم و اما قیام پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه
با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر مجرد تعظیم پس مفهوم احادیث عدم جواز اوست و بعض اهل علم آن را
داخل آداب حسنه ساخته اند اما شوکانی رحمه الله تعالی از قیام برای مجرد تعظیم مطلقا منع نموده و هو الحق
ان شاء الله تعالی دیگر بوسیدن دست و پا و تن و میان هر دو چشم بر وجوه وارده در احادیث جائز ست

مقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواساتش کند و مصارف دوا و فواکه و توابل و مثل آن هیچو
برگ تنبول و طیب و شانه و مکحله و مانند آن مراعات نماید و آیین مختلف ست باختلاف اشخاص و عادات
و احوال و ازمان و امکنه و عسر و یسر زوج غرضکه واجب بر منفق از برای مستحق النفقه همانقدر ست که کافی
باشد او را بمعروف و ناگزیر ست صون مال از غیر راشدات بدلیل ولا تؤتوا السفهاء اموالکم و در
زنان هوشمندان کمتر اند و گولان بسیار و خود عقل راشدات ایشان نیمهٔ عقول رجال باشد تا بسفها
اینان چه رسد **دیگر** حدیث کیف و قد قیل دلیل ست بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بر ضیعهٔ
اوست و شهادت یک زن کافی ست تا بشهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را
کار بسته اند و بنا بر عدم مبالات بدان در محرمات شرعیه افتاده **دیگر** زنان در عهد نبوت متبرقعات
و متقنعات و متلفعات بیرون خانها می بر آمدند و بمساجد نماز می کردند و مراد بعدم ابداء زینت که در
قرآن شریف واقع شده مواضع زینت ست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز از آن قائم نیست و آیت
حجاب خاص در بارهٔ ازواج مطهرات آمده نه در حق زنان امت و قصهٔ فضل و خثعمیه در حجة الوداع در
آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر باجنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد
بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست است و جز قبل و دبر دلیلی بر
عدم جواز نظر بعضو دیگر وارد نشده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده ست و نظر بسوی مخطوبه ثابت
شده و بر نظر طبیب و حاکم و شاهد دلالتی در ادله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کند تا موضع حاجت
را از وی ببینند **دیگر** امر بوضع جوائح که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت ست در حدیث
و شامل هر جائحه باشد قحط و برد و هر آفت سماوی داخل ست زیر عموم جائحات خلاف در آفتی ست که از طرف
آدمی باشد مثل سرقه و افساد زرع و نحو آن و همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزروع گو
ممکن الزراعه باشد و هکذا بیع وفا و بیع رجا و هر دو را صورت که در جای خود ذکر یافته فراجع و تأمل
منهما ما جاز و لم یجز **دیگر** بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در
اجناس متفقه ذکر شش چیز آمده پس ربا منحصر باشد در همان اجناس سته که زر و سیم و گندم و جو و

دیگر هنڈوی حرام نیست چه زر زائد در برابر اجرت ابلاغ ست نه بر عین نقد و احتیال و رجوازش غیر ضرور خصوصا درین عموم بلوی و کراهت هنڈوی بهمین جهت ست که منفعتی باین قرض می کشد یعنی ایمنی از خطر راه و نزد اشتراط این منفعت شبه رباست پس چرا شرط بکند **دیگر** ربا خواه جلی باشد یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از وادی سد ذرائع باشد و بیع حلیه بنقد زائد ربا نیست بلکه حسالة الفاعل ست بر عمل او **دیگر** هر چه وارثان و رثه را ضرر ست حیله باشد یا تعلیق یا وصیت یا وقف یا طلاق بحت شرعا باطل خاص و عام و نیست وصیت از برای وارث بعد از نزول فرائض شرعیه و در مسئلهٔ عول دو قول ست شوکانی رح بسوی هر دو رفته لکن آخر میل بجانب ثبوت عول نموده **دیگر** جهاد را شرطهاست اگر دست بهم داد جهاد ست ورنه فتنه باشد و جهاد فرض کفایت بر اهل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلاء کلمهٔ خدا و از کشتن زنان و کودکان و شیخ فانی و امثال ایشان نهی آمده و پیش از جهاد دعوت بسوی یکی از سه خصال لازم ست و آن قبول اسلام ست یا جزیه یا سیف **دیگر** رضاعی که اقتضاء تحریم می کند پنج رضعه ست نه کمتر از ان و مدت رضاع دو سال ست پس بس و در ثبوت آن سخن زنی واحد بس می کند کیف وقد قیل **دیگر** آیات وارده در زیادت و نقصان عمر متعارض یکدیگر نیست هر یکی را محمل جدا ست و از اسباب درازی عمر ست صلهٔ رحم و قضا دو گونه باشد معلق و مبرم **دیگر** اتصاف با یمان در حالت تلبس بشرک ثابت ست لقوله تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و این دلیل ست بر اجتماع شرک با ایمان و شرک اکبر کبائر ست و غیر مغفور پس در اهل شرک می توان گفت که ما یؤمن اکثرهم بان الله هو الخالق الرازق الا وهو مشرك بالله بما یعبده من الاصنام وغیرها و اهل تفسیر را در آیهٔ مذکوره دوازده تاویل ست اینکه نوشتیم ارجح اقوال ست والله اعلم **دیگر** هفت طبقه بودن زمین مسلم ست بنص کتاب و سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات او ادم و خواتم اند مثل این طبقه ظاهره پس جز اثر ابن عباس که متردد ست میان صحت و ضعف اسناد و متن دلیلی دیگر بران موجود نیست و اثر صحابه در اثبات بچنین اعیان اثری ندارد تا آنکه مرفوعی صحیح بیاید و رفع اشتباه فرماید خوض

وقیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بدعت افتد دیگر در اعراف متعارفهٔ واقعه
در اعراس وختان وقدوم آئب از سفر حج وغیره واجتماع اهل میت در مسجد یا مسکن قول فصل
آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیه ست جائز واگر مشتمل ست بران ناجائز مثل
تغنی باصوات مطربه یا مزامیر وحضور باده وادارت آن ودر هرچه اشتباه رود استبراء از آن واجب
دیگر تصویر جاندار کشیدن سخت حرام ست بهر نهج که باشد ادلهٔ صحیحه کثیرهٔ طیبه در تحریمش وارد
شده ونهی از تصویر کشتی مختص ست بحیوانات وحکم تصویر امحاء اوست اگرچه صورت پیغمبر ما صلعم یا دیگر
انبیاء چرا نباشد وقرام عائشه دلیل بر تجویز صور نیست بلکه تصویر بر مصور حرام ست بهر حال وهر که
آنرا فراش کرده وی گویا انکار بر منکر کرد وباستهانت وی پرداخت دیگر آنکه گفته اند که تحریم مطلق
سماع باجماع ست این قول صحیح نیست بلکه دلیل برخلاف آن قائم ست واخبار وآثار بسیار
در جوازش وارد شده ودر حرمت معازف وآلات لهو ولعب خود سخنی نیست معهذا متقی کسی ست
که اوقات خود صرف این کار نمی کند ونه انکار می کند خصوصا درین زمن سیئات سماع سلف
مشتمل بر ابیات ذکر حرب وضرب ومدح صفات جود وکرم وشجاعت وضیافت بود وتشبیب
بذکر دیار ومواضع ووصف انواع نعم می کردند قصائد سبعهٔ معلقه ونحو آن غالبا همین حالت دارد
وامروز اشتمالش بر ذکر قد وخد ودلال وجمال وهجر ووصال وضم ورشف بلکه تهتک و
کشف ومعاقرت عقار وخلع عذار ووقار باشد فاین هذا من ذاك دیگر پوشیدن جامهٔ
سرخ بحت مردان را حرام نیست حلهٔ حمراء از همین جنس بود نه مخطط چنانکه ابن قیم رح گمان برده بلکه
هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته وزنان را همه لوین درست ست واستعمال صفرت
خود از فعل نبوت ثابت شده آری هر سرخ که از عصفر باشد حرام ست بر مردان دیگر هر حیله که بحرام
رساند خواه آن را در بیع وشرا تراشند یا در غیر آن حرام ست مگر حیله که شرع بدان وارد شده
مثل ضرب بعثکال غرضکه حیلها مقصور ست بر مورد وقیاس بران جائز نیست مسامحت مردم در
حیل کار تا آنجا رسانیده که نیمهٔ شریعت در فقه رای حیل گردیده ونعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله

بی عقد امان آمده مال شان بغصب یا سرقه ببرند آنها را گرفتن مضائقه ندارد جائز ست ازینجا باید دریافت
که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافرے چیزے بگیرد بروی ادای قرض واجب ست تا غدر لازم نیاید
واگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و مرد معذورست آثم نشود واین حیله از برای گرفتن
قرض سودی از کفار این دیار می تواند شد لکن ارتکاب آن از تقوی بعید ست والله اعلم **دیگر** ذکر
لفظ مفرد جلاله چنانکه بعض فقرا می کنند سنت صحیحه بدان وارد نگشته بلکه نقل و عقل دال ست بر خلاف
آن بنا بر عدم افادهٔ کلام و ذکر الهی بر وجهی باید که جناب نبوت صلعم تعلیمش بامت فرموده و بصیغهٔ نشا
که نشانش داده و آن کلمهٔ طیبه لا اله الا الله ست و آمده که این کلمه افضل کلام ست بعد از قرآن پس
سنت گذاشتن و دست ببدعت زدن یعنی چه و چون الله الله گفتن ماثور نیست هو هو و حق حق و
نحو آن سرودن چه قسم جائز میتواند شد ذکر بدون جملهٔ مفید مهمل باشد **دیگر** رموز نوشتن از بهر
درود شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جملهٔ عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم ست سلفا و خلفا
ولا مضایقة فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان قصر طول امل ست
پس بس غایت آنکه نزد مرور و عبور بران آنچه در خورد تکلم ست بدان تفوه فرماید مثلا نزد رمز
صلعم و رح و رض و نحو آن صلی الله علیه و آله وسلم و رحمه الله و رضی الله عنه بگوید مانعی ازین تلفظ
در میان نیست ولکن هیچ دلیلے بر کراهت رمز و ابتداع قصر با وجه حصول فهم مراد و دلالت ره و خود امثال
این کنایات در سنت صحیحه ثابت ست **دیگر** تودن زنده تقریبا ست وستایش مرده تابین اگر این
مدح راست ست جائز باشد بهر وجه که بود خواه بلسان یا به بنان چنانکه در اواخر کتب می کنند و اگر
ناراست ودر تایید خلاف سنت ست منهی عنه ست و ضرر بسیار دارد که از رجوع بماخذ این مختصر ظاهر
میشود و درین عصر اگر این رسم را یکبار از پا میند از د مرحوم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفاسد
بسیار در دین و دنیا می کند اللهم احفظنا **دیگر** سرقات شعریه در حقیقت همان ست که بقصد و عمد بود
هر چه توارد گشته و مضمون یکی همسایهٔ مضمون دیگرے واقع شده اسم سرقه بران صادق نیست و
هیچ سخندان ازین توارد محفوظ نمانده ست الا من عصمه الله بلکه عابر و عاثر کامل را بنا بر کثرت حفظ

در امثال این مسائل از باب علم لا ینفع وجهل لا یضر باشد **دیگر** حلال بین ست وحرام بین ومیان هر دو
مشتبهات ست ودر تعیین مراد بمشتبهات اقوال اهل علم مختلف آمده واحسن بیان درین باب
تقریریست که در دلیل الطالب مرقوم ست مقام متسع ذکر آن نیست فراجعه **دیگر** امت مرحومهٔ اسلام
را حدیث نفس مغفورست ما دام که از زبان نبر آورده وبموجب آن کار نکرده است هر حدیث که باشد
خواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد وخواه کوتاه بود یا دراز وخواه دیر ماند یا شتاب رود وخواه مرور
آن بر نفس سریع باشد یا بتراخی غرضکه این همه احادیث باقسامها واختلاف انواعها مغفورست و
تفاصیلی که درین باب کرده اند دلیلی مساعدت آن نمی کند **دیگر** بناء اسلام بر پنج چیز بوده یعنی هر یکی
ازینها ستون دین ست وتا همه ها فراهم نباید اسلام ناتمام ست پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزی
بدون اختلال در صورت واجبهٔ شرعیه لازم ست وهر که کرد ناقص کرد وی گویا آن را نکرد واگر جاهل ست
از وجوب اتیانش بران وجه ونمی داند که آموختنش لازم ست امید ست که معذور افتد ورنه تارک
نماز عمدا ومصلی بنقصان ارکان ونحو آن در حقیقت کافر وغیر آتی بمامور به ست والله اعلم **دیگر** تفسیر
نبوی از برای آیات واحادیث صفات همچو ——— قبض ارض وسما بیان
سبابه وابهام وکشف ساق روز حشر وقول جهنم هل من مزید ونحو آن همه حقیقت ست مجاز نیست
سلف درین باب بجادهٔ ایمان بما ورد بالتفویض سپرده اند وخلف وتبع ایشان دروازهٔ تاویل کشاده
وحق همانست که سلف بران گذشته اند ودلیلی بر وجوب تاویل نیامده واگر نیک بنگاهی دریابی که تاویل
نوعی از تکذیب ست هر که ما را تنزیه باریتعالی آموخته همان این صفات را بما ظاهر ساخته تشبیه کار
سفهاست وتعطیل حرفهٔ اهل رای واقرار بایمان وامرار آن بر صورت مرویهٔ وارده سلیقهٔ اهل ایمان ست
وهمه صفات را درین باب حکم واحد ست **دیگر** مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
کفار متعرض جان ومال آنها نیستند حکم مستامن دارند آنها را گرفتن مال شان بی رضای شان
بغصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که مستلزم غدر ست چون آنها متعرض جان ومال ما نیستند
فنحن احق بمکارم الاخلاق منهم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بودہ اند وصدور کرامات از ایشان منصوص حدیث وقرآن ست اما درا نقیاد ایشان نیست وکشف این جماعہ والہام این عصابہ ومنامات ایشان حجت شرعی نبود دیگر مال مکتسب بذریعۂ ابطا فنہای اخبار حرام ست واخبار نگار آکل بباطل و وجوہ این حرمت وبطلان در ماخذ این مختصر مذکور فراجعہ بلکہ اگر پرچۂ اخبار سراپا راست گفتار باشد تاہم خالی از کراہت شدیدہ نیست و مالیکہ باین وسیلہ بدست آید اگر حرام قطعی نباشد باری در شبہ بودن آن شکے بر بناء قواعد اسلام نیست اللھم احفظنا دیگر چندہ دادن در مصانع اباحت واجر جائز ست واز باب تعاون بر بر وتقوی ست اگر بطیبت نفس بدون اکراہ واجبار باشد ورنہ اخذ آن بتہدید وملامت بر تارک وی از وادی معاونت بر اثم و عدوان ست وصرف آن حرام چہ ہرگز مال ہیچ مسلمان احدی را بدون طیبت نفس وے حلال نیست بلکہ معصوم ست اگرچہ عصائے یا مسواکی چرا نباشد واز اکل اموال بباطل نہی آمدہ دیگر زیدیہ در فروع حنفیہ اند ودر اصول معتزلہ ومیل دا زند بسوی تفضیل ومانع اند از سب صحابہ پس چنانکہ اہل سنت وجماعت لب بتکفیر این ہردو نکشودہ اند ہمچنین احدے بکفر ایشان صباح نمودہ اللھم مگر آنکہ ضروریات دین را انکار کنند ورنہ مجرد بدعت زیدیت دلیل کفر بواح نیست ملوک وائمۂ یمن ہمین کیش داشتند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر وسید ابن امیر وعلامۂ شوکانی کہ این ہر سہ مشائخ سنت ومجتہدان مطلق مذہب زیدیہ را اصولا وفروعا در تو الیف خود از بیخ بر کندہ اند ودین خالص اسلام راکہ اتباع کتاب عزیز وسنت مطہرہ ست بوجہی تنقیح وتصحیح وترجیح فرمودہ کہ جاحدی را مجال انکار و مبتدعی را موقع فرار در دست نماند واللہ یختص برحمتہ من یشاء ۵ اذا رضیت عني کرام عشیرتي + فلا زال غضبانا علي لئامها دیگر حدیث تعمیر در اسلام بہ بست طریق مروی گشتہ وغالب طرق او ضعیف بلکہ کمتر از ان ست اما مجموع طرق خود منتہض ست از برای استدلال و حسن لغیرہ ست والفاظ مختلفہ دارد ودران ذکر چہل سال وپنجاہ سال وشصت سال وہفتاد سال وہشتاد سال ونود سال وصد سال آمدہ واثبات فضائل ودر رفع نقائص ہر عدد مذکور شدہ تفصیل از ماخذ باید جست دیگر موتی را در برزخ چند حال ست یکے سوال منکر ونکیر از رب وبنی

وتداول مبانی و معانی این حالت بیشتر دامنگیر میشود و قاصر و ناقص را اکثر دست بهم می دهد و همین ست
حال سرقات کلامیه و در هر دو صور محموده و مذمومه موجود ست و ماخذ این نامه کفیل بیان اوست و
سخن خواه نظم باشد یا نثر ملک صاحب سخن ست مثل دیگر اموال او و معصوم ست بعصمت اسلام دیگر ایرا
نمی رسد که دست تعدی وران بی طیبت نفس سخنور دراز کند آری سخنور مختار ست بهر که خواهد
هبه نماید و عطا کند مانعی ازان در نقل و عقل نیست **دیگر** اقاصیص اولین و آخرین از انبیاء و رسل
واعداء این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست
و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل وست بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی
در پیرایهٔ کلمات ربانی ست فارتفع الاشکال وصفا مطلع الهلال **دیگر** در حدیث رفع
خطا و نسیان از امت اسلام مقال طویل ست اما جمع طرق و روایاتش قاضی ست بآنکه حسن لغیره
باشد و این قسم حدیث حجت ست در ما نحن فیه پس مدلولش صحیح و ثابت ست و این هر دو امر با اکراه
مکره ازین امت مرفوع باشد انشاء الله تعالی **دیگر** در مقر ارواح بعد از موت هشت مذهب ست
ارجح آنست که جانهای مومنان در علیین ست و جانهای کافران در سجین و مواضع دیگر محتمل و
شیاطین مسلط بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از
شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیلی برین حکم در مرفوعی نیامده ست **دیگر** اسلام انقیاد ظاهر
را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تزکیهٔ دل و تصفیهٔ اندرون را اول را شریعت دانند و ثانی
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و حقیقت خوانند دلیل سنت صحیحه بر هر سه قائم ست
و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه ازانها موافق ظاهر کتاب و سنت ست آنرا بدندان باید گرفت
و هر چه فهم آن بدلالتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن و التزام یا دلالة النص و اشارة النص و جه
ماثور و مقبول از سلف صالح نیست تقاعد ازان بهتر ست از انتهاض برای آن و کیف که معیار جمله
ظاهر و باطن ادله سنت و نصوص کتاب ست و بس پس هر چه درین هر دو میزان سره آمد سره ست
و هر چه کاسد نمود کاسد ست و اهل احسان درجهٔ اعلی دارند از اهل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر سه صفت

ثابت شده نه علی العموم پس حق درین باب اقتصار است بر ثابت از شارع وقیاس را دران گنجایش
نیست بلکه خود وقوع این تادیب ثابت را نیز خلاف قیاس واوله شرع گفته اند اما چون شارع
علیه السلام برخلاف عمومات نصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را بدان ایمان آوردن
وبران اقتصار فرمودن واجب است **دیگر** مجموع آیات منسوخه پنج آیه است نزد اکثر ونزد بعض
اینها ازین هم کمتر وکل محل احادیث منسوخه ده حدیث است نزد اکثر ونزد بعض محققین ازین هم کمتر
ومراد نسخ متفق علیه اهل علم از راسخین است ورنه یاران آیات را تا پانصد واحادیث را تا بمئین رسانیده اند
وکار بر غربا اسلام دشوار ساخته وآن منسوخات مرقوم است در ماخذ این مختصر **دیگر** رقی بالفاظ
کتاب وسنت ولغت عرب که معانی آن مفهوم است جائز است بلاشبهه وشک مادام که مشتمل بر الفاظ
شرک وکفر نبود وتمائم منهی عنه است ومنه الاوفاق وتعلیق التعاویذ واما استعمال جواهر
نه گانه وجز آن بلبس وتعلیق واکل پس اگر از برای معالجه بشهادت طبیب حاذق است حکم تداوی
دارد وتداوی جائز است اگرچه تفویض افضل است واگر بحکم نجوم بنا بر قهر اعداء وجلب منافع موهومه است
پس زنهار گرد آن نباید گشت وروایات مرویه در فضائل جواهر همه هیچ وپا در هوا است رُوات او همین
طبیبان بیمار باطن اند نه احدی از عافیت شعاران اهل حدیث **دیگر** شعور موتی بنعال
وحامل نعش وزائر ومسلّم خود وشنیدن سخن ایشان را ثابت است باداء صحیحه سنت مطهره ولکن این
حالات مقصور اند بر موارد خود مقیس علیه امور دیگر نمی توانند شد وبناء استمداد واستعانت از
مقابر برین سماع وشعور قیاس مع الفارق ودلیل بی شعوری است از مدارک شرعیه وکیفیت استدلالات
اسلامیه وآمده که میت جواب سلام زائر می گوید **دیگر** زیارت قبور مسنون است بلاشک وشبهه وبدان
امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین وخاتم النبیین وشفیع المذنبین صلی الله علیه وآله وسلم ودیگر صلحا
در حق کسیکه موجود است دران بلاد وبقصد خویش انشاء سفر از برای این کار نکرده ومنافع دینیه در
زیارت بسیار است از زهد در دنیا ورغبت در آخرت ودعا از برای میت واتعاظ بحال او وعبرت
بحال خویش واحادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

دین دوم عذاب یا نعیم بر جان و تن هر دو سوم عرض اعمال احیاء بر موتی چهارم عرض مقعد در
صباح و مساء جز آن و این باب خیلی وسیع ست تا کتب معتبرهٔ این فن از نظر مومن نگذرد وقوف
بر جملهٔ حالات آن عالم دشوار ست اما طلبهٔ این علم کمتر اند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت
حالاتِ عالم برزخ و معاملات آنجا جهانی بزرگ را بندهٔ شکم ساخته و در گودِ دنیا طلبی انداخته از
برکات اسلام محروم گردانیده ست گویا خود بعد ازین خانهٔ فنا دار بقائی نیست و در مطاوی
آن فی الجمله ضعف عقیدت ست بمعاد و رجوع ست بسوی دهر والله اعلم **دیگر** حقیقت فرمسین
آنچه متحقق گشته همین قدر ست که این صنیع منجملهٔ انواع سحر محرم ست و صاحبش مسخر سحره و مردهٔ شیاطین
می شود و در زوال ایمان خود مجبور ست و کمتر ست که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام
دست بهم دهد و اصل این عمل متصل ست بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام **دیگر** مسمریزم را که
یکی از مدارک غیوب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام ست بر مسلمانان و از اصناف
محرمهٔ سحر سازی ست و هر چه بدان معلوم کنند موهوم و مظنون ست گو در بعض احوال مطابق واقع
باشد لا یعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد صحت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد **دیگر**
در کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سور نوشته اند غالبش موضوع و بی اصل ست
و اقل قلیل ثابت و بنا و ایرادش بر تساهل در اخبار فضائل اعمال ست که چشم و گوش بند کرده
بدان آویخته اند ورنه معلوم ست که احکام شرعیه متساوی الاقدام ست فرقی در میان واجب و
محرم و مسنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست **دیگر** زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن کریم
اجر موعود ست اگرچه معنی آن نمی فهمند و همراه فهم معانی اجر مضاعف نقد وقت باشد و هیچ عمل بعد از
قیام بر ابنیهٔ اسلام بزرگتر و افضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تا ای گویا همزبان ست با صاحب کلام
و بعد از ان کثرت درود ست پس استغفار پس آنچه متصل و ست از دعاهای ماثوره **دیگر** معتمد در تفسیر
کلام الله حقیقت شرعیه ست پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت لغویه ست بعده تفسیر صحابه رضی
سپس هم و نحن سواء **دیگر** تادیب بال که در عرفش جرمانه نامند در مواضع خاصه از سنت مطهره

دیگر خصالی که موجب ظلال عرش ست و احادیث صحیحه و حسنه و ضعیفه بدان وارد گشته و حفاظ محدثین
بجمع و نقد آن پرداخته بود و دو خصلت میرسد این خصال در ماخذ این مختصر مع ادله خود مذکورست
اصح اینها هفت خصلت باشد امام عادل شاب ناشی در عبادت مرد دل بسته بمسجد و دوستدار
یکدیگر محض برای خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب منصب و جمال مخفی صدقه یمین از
شمال ذاکر خدا در خلا با بکا و در بعض احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده **دیگر** خصال مکفره
ذنوب متقدمه و متاخره زیاده بر سی خصلت ست بعض در طهارت و بعض در نماز و بعض در تامین
و بعض در نماز چاشت و بعض در قراءت بعد صلوة جمعه و بعض در نماز تسبیح و بعض در فضل صوم
و قیام رمضان خصوصا عشرهٔ اخیره و صوم یوم عرفه و اهلال از ایلیا و حج خالص و نماز در مقام
ابراهیم علیه السلام و دیدن خانهٔ کعبه و فضل آخر سورهٔ حشر و تعلیم قرآن با ولاد و فضل تسبیح و تکبیر
و تهلیل و فضل غزو و رباط و اذان و قود اعمی و سعی در حاجت مسلم و ترغیب در ازالهٔ اغبار از راه و
فضل مرض در غربت و فضل مصافحه و حمد عقیب لبس و طعام و زنده ماندن در اسلام **دیگر** بعد از
اتیان بارکان اسلام دانستن حرام و مکروه و مشتبه و اجتناب از مشتبهات بنا بر حفظ از وقوع
در حمی که عبارت از مشتبهات ست ضروریست از ضروریات اسلام بعضی از آن در اکل ست
و بعض در شرب و پارهٔ در لباس و برخی در وطی و دواعی آن در رساله بدینه کتاب التقوی را
از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش صحیح ست **دیگر** طلب روزی حلال فرض ست
بعد از فرائض و بهترین کسب کار دست خود ست داود علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره
میساخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی نجار بود **دیگر** غالب صحابه تجار بودند انصار
کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه بیع میفروختند رواة حدیث را نیز حرفها بود و انفع تجارات
در اسلام غزو ست نزد وجود اسباب و شروط آن هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم **دیگر** ربا حرام ست در بیع و قرض و کبیره ایست از کبائر منکر حرمتش کافر باشد و اخذ و جر آن
محاربه ست با خدا و رسول و ربا دو گونه است یکی ربا نسیه که نقد را بنسیه فروشند دوم ربا فضل که

یا شاذ ست و غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفر کردن از برای آن
ولهذا سلف این سفر اختیار نکرده اند و قصه سفر بلال و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا ا
مکه مشرفه بمدینه شد وی غالباً شد رحل از برای مسجد شریف نموده و زیارت دران مطوی ست
و باین طریق نزاع از میان برمیخیزد و روایات رطب و یابس این باب باهم متوافق و متطابق می گردد
واللہ اعلم **دیگر** جناب نبوت صلعم سه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این امت ست
در اسوه و زمانه مابعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما شر دران غلبه داشت و آن قرون را تحدید
نموده اند بدینوجه قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بست سال ست و
قرن تابعین از صد مذکور تا هفتاد سال و قرن تبع تابعین از سن مسطور تا دو صد و بست سال پس
احوال تغیر شد و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سر اے خود برداشتند و اسلامیان نقل را
با عقل آمیختند و شد انچه شد و آنکه در بعض روایات ذکر قرن رابع آمده سندش ضعیف ست بحجت
نمی ایستد بدعت تقلید و نحو آن بعد از مضی همین هر سه قرون مشهود لها بالخیر خلل انداز صرافت دین و
محوضت اسلام آمده **دیگر** نعل نبوت را خواص و منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن بهر خس و خاشاک
رای و روایت آویخته و اصل درین باب تبرک ست بآثار صالحین ولکن این مسئله مقصور ست بر
ما ورد بقیاس نمی ارزد و علی الخصوص که آن نعل نقل محض بود نه اصل و تخصیص نعل بی سود ست بلکه
ع نسبت هر چه بگلزار رسد گل باشد + صاحب عقل سلیم می داند که انچه از اتباع صاحب نعل
دست بهم می دهد از مجرد بوسیدن پاپوش و بر سر گذاشتن آن میسر نمی آید چه مدار کار و بار ایمان و
نجات اخروی بر دین پرستی ست نه بر اثر پرستی نعل باشد یا دستار موی سر باشد یا رشته پیچدار
ع تو تا کے گور مردان را پرستی + بگرد کار مردان گرد رستی **دیگر** احادیث محتج بها در احکام دین
همانست که بصحت رسیده یا انچه حسن ست باقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث منقح شده یا نه
ضعیف بهتر از رای قوی ست و چون احکام اسلامیه متساوی الاقدام ست اثباتاً و نفیاً پس
قبول ضعاف در فضائل اعمال مطلقاً بدون کشف از حقائق اسانید و مسانید بے دلیل و غیر مقبول ست

ودا شتن حرام ست اعتبار خاتمه راست وخاتمه معلوم نیست که چه خواهد بود سعدی فرماید ؎ مرا پیر
دانای مرشد شهاب * دو اندرز فرمود بر روی آب * یکی آنکه بر خویش خودبین مباش * دگر
آنکه بر غیر بدبین مباش دیگر تفاخر بانساب حرام ست وهمچنین تکاثر بمال وجاه عربی را بر عجمی و
عجمی را بر عربی فضل نیست مگر بتقوی ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص ست در محل نزاع دیگر
قضاة واهل افتاء وعلماء وغزاة را رزق از بیت المال باید داد بمعروف یعنی بقدر کفاف بلا شرط
تا اجرت بر عبادت که ناجائز ست لازم نیاید دیگر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست
ونزد فقهاء کنیز وام ولد را جائز ست وخلوت با اجنبیه حره باشد یا داه حرام ست دیگر غلام وکنیز را
عذاب کردن وطوق در گردن انداختن وزیاده از طاقت کار گرفتن حرام ست آخر وصیت نبوی
این بود الصلوة وما ملکت ایمانکم دیگر تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام ست وگرفتن
از طول وعرض زائد بران جائز وچیدن موی سفید از ریش ونحو آن مکروه وگذاشتن ریش و
تراشیدن سبلت یعنی پست نمودن آن وناخن وموی بغل وموی نهانی سنت ست دیگر در آمدن
بحمام مردان وزنان را جائز ست لکن با پرده وازار وبدون کشف عورت دیگر امر بمعروف و
نهی از منکر واجب ست بر هر فرد از افراد امت بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از زبان
منع کند واگر این هم نتواند یا مفید نداند بدل مکروه دارد وگفته اند که اول کار امرا ست ودوم کار علما
وسوم کار عامه وصحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین واگر اینقدر
هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا وهم در آخرت دیگر حب فی الله وبغض فی الله فرض ست
اهل بدعت وکفر را بدل دشمن باید بود واهل سنت وتقوی را از ته دل دوست دار آدمی روز قیامت
همراه دوست خود در دنیا باشد ان کان خیرا فخیر وان کان شرا فشر المرء مع من احب
دیگر شکر محسن کردن ومکافاتش بران نمودن مستحب یا مسنون یا واجب وانکار حق وکفران نعمت
معصیت وحرام ست هر که شکر بنده نکرد شکر خدا نکرد شکر صید مزید ست وقید عتید دیگر نشستن
در مجلس علما وصلحاء افضل ست اگر میسر شود ورنه عزلت بهتر ست مراد بعالم وصالح کسی ست که مقتدی

اندک را بسیار فرخت نمایند **دیگر** شعر کلام موزونست حسن او حسن ست و قبیح او قبیح جناب نبوت
تمثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اضاعت وقت دران مکروه باشد
و در شعر حکمت ست و بعض بیان سحر بود **دیگر** ریا و سمعه مبطل ثواب عبادت ست و خفی ست از
دبیب نمل دقائق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیهٔ صافیه دریافت می تواند شد **دیگر**
غیبت یعنی غائبانه عیب کسی گفتن هرچند موافق نفس الامر باشد حرام ست و برابر خوردن گوشت
برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جز آن و نیست
غیبت مگر بد گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بگوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد **دیگر**
نمیمه یعنی سخن یکی بدیگری رسانیدن که موجب ناخوشی باهم آنان باشد حرام ست ؎
سخن چین را توانم چاره کردن + که تا من خود نگویم او چه چیند + ولی از مفتری نتوان بر آمد +
که او از خود سخن می آفریند + **دیگر** کسی را دشنام دادن خواه بزبان باشد یا باشارهٔ سر یا چشم
یا ابرو یا دست یا مانند آن فسق ست و کشتن مومن کفر و خندیدن بر روی کسی بر طرزیکه موجب
هتک حرمت او باشد حرام ست ؎ مباش در صدد بسیار خندیدن + که صبح باخت نفس
در دو بار خندیدن + آنحضرت صلعم فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست
و کعبه را گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده ست لکن حرمت مسلمان از تو زیاده ست اما مردم درین
کار اطلاق عنان کرده اند گویا این شریعت را منسوخ پنداشتند **دیگر** دروغ علی الاطلاق حرام است
و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلاح میان دو کس یا برای ارضاء خاطر
اهل خود یا دفع ظلم ظالم روا است و تعریض بهتر ست از کذب صریح و بی حاجت تعریض هم مکروه ست
دیگر هر که حکم موافق قرآن نکند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در میان افتد رجاع
آن بشرع واجب ست شرع بهرچه حکم کند گو خلاف طبع باشد آن را بطیبت خاطر باید پذیرفت مکروه
گرفتن آن کفر ست بلکه مستلزم انکار شرع و رضا باحکام طاغوتیه ولاة امور که برخلاف شرع
باشد نیز همین حکم دارد **دیگر** عجب و تکبر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیر را حقیر دانستن

وازلوامه رهائی یافت نفس مطمئنه گشت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة
مرضیة ﮧ زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین + کین مرگ را نه زندگی جاودان رسد
طوبی لك از ملائك رحمت خورد بگوش + هردم ندای ارجعی از آسمان رسد ﮧ چون اخلاص
دست بهم داد شریعت در حق او بامغز گردید و حلاوت ایمان واسلام دریافت و بشاشت این
ساری در همه تن وجان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید دو رکعت او بهتر از لك رکعت
دیگران شد همچنین صوم او و زکوة او و صدقه او و همه اعمال خیر او مزیت قرون ثلثة مشهود لها بالخیر
وفضیلت محدثین براغیار بجهت همین قوت ایمان واخلاص احسان است ﮧ تو کی بدولت
ایشان رسی که نتوانی + جز این دو رکعت و آنهم بصد پریشانی نور باطن نبوت از سینهٔ صافی
صلحای متبع سنت ومشائخ صوفیهٔ صافیهٔ ملت باید جست وسینهٔ بی کینهٔ خود را بدان کاشانهٔ نور الهی
باید کرد تا هر خیر و شر بفراست صحیحه دریافت شود و ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
اولیاء شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا بکاهد
ومحبت حق بیفزاید و هرکه متقی و منتظر نیست وی ولی خدا نیست ان اولیاؤه الا المتقون
نص است در محل نزاع دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که
باجماع صحابه ثابت شده و همچنین قذف عائشه صدیقه رضی الله عنها و تفضیل مرتضی بر صدیق بدعت است
همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال و چون کفر اینها ثابت شد با ایشان
معامله کفار باید کرد و کذا الحکم الخوارج والنواصب و هم کلاب النار دیگر قاذف عائشه منکر قرآن است
که شهادت به برائت و پاکدامنی او داده و حکم او حکم مرتد است در خورد قتل باشد دیگر تفضیل شیخین
بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی در جهاد سیف وسنان و فن قضا و کثرت
علم حدیث و هاشمیت نسب و ختنیت حسب و زوجیت بتول قطعی است و همچنین در تقدم اسلام
عمر بلکه فضیلت شیخین در تشبه بنبی صلعم از جهت سیاست امت و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج
احکام شرعیه واشاعت اسلام در بلدان واقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هردو بزرگ

کتاب وسنت مجتنب از ہوی و بدعت بود **دیگر** خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم مکروہ ست وکثرت تصلیہ مستحب وکثیر التصلیہ احق مردم ست بقرب نبوت واسعد ناس ست بشفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین شیوہ اہل حدیث بیشتر و طوائف مردم اند **دیگر** مردان را تشبہ بزنان در صورت و سیرت و زنان را تشبہ بمردان و نیز تشبہ بفساق و کفار در مواسم و اعیاد و مراسم و نحو آن حرام ست و ہمچنین دوست گرفتن اہل کتاب من تشبہ بقوم فہو منہم + ومن یتولہم منکم فانہ منہم **دیگر** حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز ست عیادت یعنی بیمار پرسی وحاضر شدن در جنازہ وقبول دعوت وسلام وتشمیت عاطس ونصیحت کردن در حضور وغیبت ورد سلام واجب ست **دیگر** کبائر را اسم ورسم ہست یکی اکبر کبائر وآن کفر وشرک ست بخدا و قریب آن عقائد باطلہ ست درین امر ہفتاد و دو فرقہ شدہ اند ؎ جنگ ہفتاد و دو ملت ہمہ را عذر بنہ ٭ چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند دوم آنکہ حقوق خالصۂ عباد یعنی ستم نمودن بجان ومال وآبروی مسلمانان وآین ہر سہ را یک حکم ویک پاداش ست او تعالی حقوق خود بہ بخشد وحقوق بندگان نہ بخشد ؎ مباش درپی آزار وہرچہ خواہی کن + کہ در شریعت ما غیر ازین گناہی نیست + سوم حقوق مشترکہ کہ در احادیث آمدہ مثل عقوق والدین وقتل نفس سوگند دروغ وشہادت زور ودشنام زن محصنہ واکل مال یتیم واکل ربا وفرار از زحف وسحر کردن وفرزند کشتن وزنا بازن ہمسایہ نمودن ودزدی نمودن وراہ زدن وبغی بر امام عادل کردن **دیگر** مدح فاسق حرام ست بنص حق تعالی بران خشمناک شود وعرش عظیم بلرزد وازینجا قیاس مدح کافر میتوان کرد کہ در چہ درجہ از حرمت وشناعت خواہد بود **دیگر** ہر کہ بر دیگرے لعنت کند اگر آن کس درخور لعنت نیست بر گویندہ باز گردد الرافضی فوارۂ لعنت ہمین معنی دارد سب صحابۂ کرام حرام ست وغیظ ایشان نشان کفر **دیگر** حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاہلان گویند بلکہ ہمین شریعت ست کہ در خدمت صلحاء امت ومشائخ ملت رنگ دیگر پیدا می کند وتعبیر ازان در شرع بلفظ احسان آمدہ واین مرتبہ فوق مرتبۂ ایمان واسلام ست بنص حدیث چون دل از آویزش وآمیزش تن وعلم کہ بما سوی اللہ داشت پاک شد ورذائل نفس امارہ برطرف گردید

حکم بکفر ایشان و لعن ایشان نفرموده **دیگر** در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که
از فنون آلیه است همچو صرف و نحو و آله هر چیز در حلت و حرمت حکم آن چیز دارد که
ذی آله است پس اگر اکتساب این فن بنا بر تایید دین و رد مخالفین است لا باس به است و اگر
بغرض دیگر است و سبب شکوک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد و علی کل حال انهماک
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جزء علوم دینیه مثل کلام و نحو آن مخالف
طریقه ملت است و بهمین خیالات سلف مطلقا ازان منع کرده اند که من حام حول الحمی یوشک
ان یقع فیه **دیگر** آموختن آیین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باکی
ندارد اگر به نیت مباح باشد نه بغرض فاسد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم
آنحضرت صلعم خط و کتابت یهود و لغت آنها بیاموخت تا نزد ضرورت جواب خطوط آنها از طرف
جناب نبوت بنویسد و اگر بمجرد خوشامد آنها و اختلاط با آنها تعلم این لغت می کند و باین وسیله پیش
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنفا ان الآلة لها حکم
ذی الآلة **دیگر** نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعضی کبیره که بسرحد کفر می رساند پس اگر کفره این کس را از برای اقامت رسوم صالحه و سرانجام
امور محموده مثل دفع دزدان و راهزنان و افتاء و قضاء موافق شرع شریف در عدالت و بنای
قناطیر و شوارع و مرمت عمارت نافعه مثل مهمانسرای و پل و نحو آن استیجار کنند بی شبهه این چاکری
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصه یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود داروغگی
خزائن مصر درخواستند تا اقامت عدل در قسمت و بذل نمایند و بدلیل قصه والده موسی علیه السلام
که نوکری فرعون بر رضاعت موسی قبول کردند و بدلیل آبکشی حضرت امیر کرم الله وجهه از برای یهودی و اگر این نوکری از برای
امور دیگر باشد و دران کار و بار اختلاط با کفره لازم آید و مشاهده رسوم و اوضاع منکره آنها در آن خدمت
اتفاق افتد یا اعانت بر ظلم متحقق شود مثل منشی گری و خدمتگاری و سپاهگری یا تعظیم مفرط
از برای آنها و تذلیل خود در نشستن و استادن ناگزیر افتد حرام باشد اما گفته اند که صغیره است

ورہمہ امور پیشقدم جملہ صحابہ کبار اند و ہمین ست مقاصد خلافت کبری و لہذا تقدیم ابوبکرؓ و عمرؓ
بر علیؓ مجمع علیہ صحابہ و جملا ست ست درین باب **دیگر** تفضیلیہ دو گونہ ست یکی آنکہ مرتضی را بر
شیخین فضیلت نہد لکن در محبت شیخین و تعظیم ایشان و بحث مناقب و مدائح اینہا و اتباع روش
و طریقہ و تمسک بسنن ایشان بتقصیری از خود رضا ندہد بلکہ سرگرم این کار و راسخ القدم باشد
چنانکہ اہل سنت باوجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی بوجوہی کہ مذکور شد کمال رسوخ عقیدت
و نہایت الفت و عظمت و اقتدا بقول و فعل و طریقہ آنجناب دارند و این قسم از تفضیلیہ داخل
سنیان اند و خلاف ایشان با جمہور اہل سنت در رنگ خلاف اشعریہ با ماتریدیہ ست چندے
از قدماء اہل سنت و صوفیہ برین روش گذشتہ اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمان فارسے
و حسان بن ثابت و بعض صحابہ **دیگر دوم** از تفضیلیہ کسانی اند کہ محبت مرتضی و اولاد او و اتباع تنہا
طریقہ او کافی دانند و شیخین و دیگر صحابہ را بدی نگویند لکن با آنہا سروکاری ندارند از تولا و تبرا
ہر دو بری اند این قسم بی شبہہ مبتدعہ اند در اہل سنت باین عقیدہ احدی نگذشتہ **دیگر** علماء اہل سنت
در حال معاویہ رضی اللہ عنہ مختلف اند علماء ما وراء النہر و متقشفین فقہا حرکات و جنگ و جدال او را
با جناب مرتضی حمل بر خطای اجتہادی کردہ اند و محققین اہل حدیث و اصحاب سنت بعد تتبع روایات
صحیحہ دریافتہ اند کہ این حرکات و سکنات او خالی از شائبۂ نفسانیت و حمیت جاہلیت و تعصب
امویت نبود و پس نہایت کارش آنست کہ ارتکاب کبیرہ و بغی کردہ و فاسق بر قواعد اسلام
ہرگز از اہل لعن نیست و شک نیست کہ وی صحابی ست و در حق او بعض احادیث نیز وارد شدہ
پس لاعن و ساب وی رضی اللہ عنہ بی شبہہ داخل ست در قولہ صلعم اللہ اللہ في اصحابي لا تتخذوهم
غرضا من بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم و چون وی صحابی ست شفاعت
رسول و عفو صاحب حق در حق وے زیادہ بر دیگر فساق متوقع و مرجو ست و بالقطع معلوم ست
کہ بعضی صحابہ در زمان آنحضرت صلعم مرتکب کبائر شدہ اند و بحدود و تعزیرات سزایاب گردیدہ مثل
ماعز سلمی کہ زنا کرد و مرجوم شد و مثل حسان بن ثابت کہ در قذف عائشہ شریک گردید مگر آنحضرت صلعم

والله اعلم و در اشکال این مسئله خود هیچ شک نیست استفت قلبک و لو افتاک المفتون دیگر
در تعیین صلوة وسطی هفت قول ست بلکه زیاده و هر نماز را بعضی وسطی قرار داده اند اصح و ارجح
همین ست که آن نماز عصر ست و تقییدش در نفس او اهمیت بلکه در محافظت آداب زائده ست تعجیل
وقت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و مسواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت
اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص ست و از جهات
نماز باقی کمال تقیید آنها بر نمیخیزد و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبهه نیست دیگر حقائق اشیا
ظلال صفات الهی اند و ظهور آن در خارج مربوط بعلل اربعه ست فاعلی و غائی و مادی و صوری
و ظهور کمال این حقائق بترتب آثار مختصه بآنها و حصول ثمرات خاصه بآنهاست پس معرفت کمال
هر چیز بالاجمال بتجلی ذات حق ست بر سالک در ضمن آن شی که این تجلی بعد از مشاهده کثرت در وحدت
در مقام سیر بالله فی الاشیا دست بهم میدهد و بالتفصیل باحاطه مبادی و خواص او ست از قوانین
حکمیه بتشخیص مبدء و تعین مراتب تنزل از قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز
در تتمیم معرفت حقیقت او دخل ست دیگر کفر ابلیس لعین کفر جهل و احتجاب نیست بلکه کفر جحود و عناد
پیش از لعنت قوت ملکیه که بهم رسانیده بود و تلقی از غیب می کرد زائل نکرده اند و سلب ننموده تا از الم
قبض و فرط تعطش بیقرار نگردد و قدم در راه توبه ننهد بلکه همین راه را ممزوج بسخط و عتاب نموده
در کسوت اهانت و طرد برپا داشته اند اما در جوهر روح او لطیفه مظلم افگنده اند که گاهی خود را مستحق
عفو حسی و گاهی در لباس استغفار و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسمای مکتسبه در شیاطین
و مردم تصرف می کند و بآن لطیفه مظلمه خلق را بضلال و جهل و قسوت و مکرات باطله رنگین مینماید
زین لهم الشیطان اعمالهم و نعوذ بالله منه دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود که چهار
میثاق گرفته اند یکی از خمسه اولوالعزم دوم از سائر انبیا سوم از علما چهارم از عامه چنانچه او تعالی
فرموده و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم
و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و جای دیگر ارشاد فرموده و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب

واگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او و نزع مملکت سلطان مسلمان و بحث مطاعن دین و تالیف در رد بر مسلمین و نحو آن ست پس بی شبهه کبیرهٔ عظمی ست **دیگر** استماع غناء مجرد از مزامیر و ملاهی صحیح آنست که جائز ست و دف هم جائز و اخبار و آثار صحیحه مؤید این معنی ست و به قالت الحنفیة علی الاصح **دیگر** خنثی مشکل را هر دو شهوت در یک رتبه نمی باشد بلکه غالب و مغلوب می باشد پس اگر شهوت فرج غالب افتد نکاحش با مرد باید کرد و اگر شهوت ذکر غالب ست نکاح او با زن باید نمود و در اجرای شهوت دیگرا و را صبر لازم ست **ـه** صبر ست علاج دل بیمار تو و اقف ✣ افسوس که کم داری و بسیار ضرور ست **دیگر** تعلیل منع از کشیدن قلیان ببوی بد دهان و تشبه باهل نیران و تلبس بدان کما ینبغی نیست این طریقهٔ فقها ست و لهذا حقه کشی را مکروه تحریمی گفته اند و اهل بخارا را درین باب مبالغهٔ سخت بود اما بر طریقهٔ اهل حدیث که اصل در اشیا اباحت را نشان داده اند دلیلی بر منع استعمال تماکو موجود نیست و امزجه و طبائع مردم در زدن رائحه و حکم باستخباث آن متفاوت افتاده نوشیدن قلیان جائز ست غایت ما فی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بکوشد ورنه بسیاری از اشیاء طیبهٔ حلال هم بسبب بی احتیاطی و تباین طبائع بجانب نتن و نحو آن میکشد **دیگر** قول فصل در تعریف دار اسلام و دار حرب آنست که مادام که حرب قائم ست و مسلمانان از استخلاص آن ملک متقاعد نگشته اند و استیلاء کفار بحدی نشده که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند و مسلمانان بی استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بی اذن ایشان متصرف اند چنانچه احوال ریاستهای هند و نحو آن ست آن ملک دار اسلام ست و دار حرب نشده و تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و متقاعد شوند گو فکر جمع اسباب بدل داشته باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت اهل اسلام باستیمان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر اسلام از راه بی تعصبی ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب می گردد و تصرفات ایشان جائز ست و هبهٔ ایشان جاری و این را بعض اکابر اصح و ارجح اقوال نوشته اند

کانت علی راس ثلثین سنة من وفاة النبی صلعم وهی فی آخر سنة اربعین من الهجرة و
کان انقضاء دولتهم علی ید ابی مسلم الخراسانی فی سنة اثنتین وثلثین ومائة فیکون
ذلک اثنتین وتسعین سنة یسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه
وهی ثمان سنین وثمانیة اشهر فیبقی ثلث وثمانون سنة واربعة اشهر وهی الف شهر انتهی
والله اعلم و دیگر تفضیل دو قسم ست یکے تفضیل انواع واصناف بر یکدیگر دوم تفضیل اشخاص قسم
اول فیما بین اولاد شیخین واولاد عم بزرگوار رسالت صلعم جاری میتواند شد و تفضیل باشخاص محل بین
قطعی الانتفاء ست بلکه تفضیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص ثابت نشده پس بحث منحصر شد در قسم اول
پس تفضیل باعتبار ثواب و درجات آخرت • دانق نصوص قطعیه ست واثر انساب نیست بلکه تابع
تقوی وورع ست بموجب کریمهٔ ناطقهٔ ان اکرمکم عند الله اتقاکم وبموجب احادیث مستفیضهٔ
مشهورهٔ الناس کلهم بنو آدم وآدم من تراب لافضل لاحد علی احد الا بدین وتقوی
ودر تفضیل بدین وتقوی ممکن ست که اولاد ارذال را بر اولاد اشراف تفضیل متحقق شود حسن
ز بصره بلال از حبش صهیب ز روم ÷ ز خاک مکه ابو جهل این چه بو العجبی ست + و تفضیلی که در شرع
مقرر ست همین تفضیل ست پس بس ولکن درینجا دو نوع تفضیل دیگر ست که در بعض احکام شرعیه
اعتبار آنها واقع شده یکے کفایت نکاح ودرین معنی تمام قریش برابراند وغیر قریش کفو قریش
نیند اگرچه عرب باشند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت مآب صلعم واین معنی بنی هاشم را
بر غیر بنی هاشم ثابت ست وهمین جهت سهم ذوی القربی از خمس برای ایشان صرف نمودن مقرر شده
وزکوة حرام گردیده باز بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر ست که در حدیث آمده ما من
احد له ید علی احد من ولد عبد المطلب الا انا اکافی بها یوم القیامة پس در شفاعت
ایشان را تقدم ست بر دیگران بحدیث اول من اشفع له من امتی اهل بیتی ثم الاقرب فالاقرب
من قریش وظاهر ست که در قرب نسب هیچ کس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که مفضل اولاد شیخین
بر اولاد همین مکرمین ست اگر این معنی مراد میدارد پس صریح البطلان ست واگر معنے دیگر مراد دارد بیان

وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه وجای دیگر فرموده واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی و سجده درین موقف مروی نیست مومنین که خاتمۂ ایشان بر ایمان میشود جواب اقرار بی توقف دادند و کافران بتوقف اما بعض فقهاء می گویند که انبیاء دو سجده کردند و عوام مومنین یک سجده و کافران سجده نکردند اما سند این سخن معلوم نیست والله اعلم باحوال عباده **دیگر** در حالت برهنگی کلام حرام نیست بلکه مکروه ست و این کراهت هم بایکدیگر ست نه مجرد تلفظ بزبان حرام در حالت تغوط و بول ذکر خدا در جای نتن و نجاست منع ست نه در شغل جماع و معهذا اهل علم نوشته اند که ذکر الله در بیت الخلا و در وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن مسنون ست **دیگر** مضمون حدیث من رأنی فی المنام فقد رأنی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفونه در روضۂ منوره بمدینۂ طیبه نموده اند علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند اما التحقیق آنست که دیدن آنجناب صلعم در خواب بر چند قسم ست یکی رویای الهی که اتصال بآنجناب ست دوم رویای نفسانی که ظهور صورت اعتقادیۂ خود ست که بر لوح خیال منقوش گشته سوم تمثل شیطان بصورت آنجناب و این ممتنع و منتفی ست اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صوتی تلبیس می کند و وسوسه می اندازد و لهذا در شریعت غرا احکام خواب را صحیح نمی شمارند آری اهل بدعت و هوی اگر احیانا دیدن آنجناب بصحت رسد غالبا ازین قبیل خواهد بود والله اعلم **دیگر** سلطنت بنو امیه از ابتدای خلافت معاویه رضی الله عنه باید گرفت و مدت خلافت عبد الله بن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبد الملک امتداد یافت از میان اسقاط باید نمود تا حساب قاسم بن فضل حدانی تا ذاهب الف شهر لا یزید و لا ینقص درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهر یملکها بنو امیة رواه الترمذی و ابن جریر و الحاکم راست آید در جامع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی متن الحدیث ان دولة بنی امیة

پیغمبر صلعم که بمرور سی سال نزد نزول امام حسن منقضی گشت نبود بلکه بنا بر تخلیص عباد از دست ظالم بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات ست و آنچه در حدیث آمده که بغی و خروج بر بادشاه وقت اگرچه ظالم باشد نباید کرد پس در ان وقت که بادشاه ظالم بلا منازع و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد و هنوز اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل امام حسین و ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمر بیعت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از برائے دفع تسلط او نه از برائے رفع تسلط او سراپا صواب ست و آنچه در حدیث ممنوع ست خروج ست از برای رفع تسلط سلطان و آن جائز نبود و الفرق بین الدفع والرفع ظاهر مشهور دیگر اجماع منعقد ست بر آنکه تخلید فی النار خاصه کفر ست مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست و در آیه قرآنی ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء مراد از لفظ ما دون ما سوا نیست بلکه ادون و اسفل مراد ست یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک نیستند بلکه مساوی شرک اند بالجملہ علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شریک مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی ست بر صحت این حکم مانند آنکه سند این اجماع چه چیز ست و این اجماع معارض اشارهٔ این آیه یعنی یغفر ما دون ذلك لمن یشاء هم می تواند شد یا نه پس تحقیق آن منتفی در کتب مبسوطه ست جمعی نوشته ست که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس محل مغفرت نباشد بنص این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گو باجتیین اعتقاد دارند که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی ست از برای تصدیق پیغمبر فعل غیر او تعالی ست پس اثبات قدرت خلق معجزه مر غیر خدا را لازم عقیدهٔ اینها شد و هو عین الشرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام کفر تکلفات نموده اند لکن نزد محققین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از پنجاه آیت خواهند بود و همه دلالت دارند بر آنکه کفر بآیات الله مطلقا مستلزم خلود و تابید در نار ست خواه شرک باشد خواه غیر آن مثل قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئك هم شر البریة و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت

نماید تا محل نزاع متعین گردد **دیگر** حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص ست بشرطیکه در آبا و قریبه باشد تا هفت پشت مثلاً شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی مسرور یا از اولاد ملوک و امراء کبار باشد و حقیقت نسب بزرگی دودمان شخص ست که در آبا بعیده باشد مثل حسنی یا حسینی بودن یا هاشمی یا علوی و قریشی و ابراهیمی بودن وقس علی ذلک بعضے اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم نامدار و بعضی حسب دارند نه نسب مثل تیموریه و راجپوتان و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضے نسب دارند نه حسب مثل قدوائیان جاهل و سادات با همه و استعمال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسب ست **دیگر** خوارج و نواصب یک مذهب دارند باین رنگ که اهل علم را در بارهٔ آنها اختلاف نیست زیراکه با وصف تعدد فرق ایشان همگنان بر انکار ایمان حضرت امیر رضی الله عنه و بهشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان متفق اند بخلاف شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بر مجرد تفضیل مرتضی بر شیخین و اولویت خلافت ایشان اکتفا می نمایند و بعضے ازین مرتبه ترقی نموده بر تخطیهٔ شیخین و اعوان ایشان تصریح میکنند و برخی بر تفسیق و تبدیع ایشان جامد بوده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده لهذا اهل علم در حال ایشان اختلاف ست بعضی علما بر مرتبهٔ اولی از تشیع حکم کرده اند و بعض بر مرتبهٔ دوم و بعض بر مرتبهٔ سوم لکن مفتی به و مرجح همین ست که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافر اند و در احکام دنیوی جائز ست که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانند حتی تجوز المناکحة معهم والتوارث بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و اختلافے که در حال شیعه ست نیز در احکام دنیویست نه در احکام اخروی فلا فارق بینهما والله اعلم **دیگر** هر که گفت خلافت ثابت ست بنص مرادش آنست که در نفس الامر نصوص متواتره دلالت می کنند برین خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد بنص ثابت شده چه دران وقت هر کس بر دلیلے که او را نزد فی الفور حاضر شده تمسک نمود و فرصت تتبع نصوص از سعادن آنها نیافت لضیق الوقت **دیگر** خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت راشده

رسول صلعم مفهوم می گردد کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجح واقع شده حکم بلعن او نمودند چنانچه
امام احمد حنبل و کیا هراسی و دیگر علما کثیر و از بعض روایات کراهت این امر و عتاب بر ابن زیاد و
اعوان او و ندامت برین کار که از دست نائبان او بوقوع آمد معلوم می شود کسانیکه این روایات
نزد ایشان مرجح شد منع از لعن او نمودند همچو حجة الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر حنفیه و جماعه
از علماء که نزد آنها هر دو روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
بنا بر احتیاط متوقف ماندند و همین ست وجب بر علماء راسخین نزد تعارض براهین آری در لعن شمر
و ابن زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی ست من غیر معارض هیچ کس را توقف
نیست **دیگر** حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب
قرآن خوانده را بعوض مبلغ کذا بدست کسے بفروشد این صورت محض باطل ست باجماع اهل سنت
آری نزد امامیه رائج و متعارف ست بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفروشند دلیل
بطلانش آنست که حقیقت بیع مبادلهٔ مال بمال ست و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقی ست که برای
این شخص بحکم وعدهٔ الهی ثابت می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد
خواه اخروی مثل حق ولا و حق ارث و جز آن جائز نیست دوم آنکه شخص را برای ختم نمودن قرآن
مزدور گیرند و ثواب آن ختم بمستاجر رسد این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی
دارد سوم آنکه شخصے حسبة لله ثواب قرآن خوانده بکسے ببخشد یا بقصد ثواب او خواندن آغاز دو هرگز
خیال معاوضه در خاطر وے خطور نکند و آنکس بطریق مکافات بعد ازان یا در اثنا سے خواندن آن
بوی چیزے بدهد یا احسانی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصے انعام و احسان می کند و این کس در
مکافات آن قرآن یا کلمه تهلیل و نحو آن برای او خواند و ثوابش بوی بخشد این صورت جائز ست
بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیکم معروفا فکافئوه چهارم آنکه شخصی ست طالب علم دینی یا طالب
حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر لکن از راه تنگدستی و فقدان وجه معاش فرصت اشتغال باین امور ندارد و مردے
دیگر صاحب مایه ذمه دار وجه قوت او شود تا بفراغ بال مشغول بطاعت گردد درین صورت هر دو را اجر کامل بر آن طاعت

جلودهم بدلناهم جلوداغیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث وارد در مقام محمود که الامن حبسه القرآن وارد شده صحیح ست لکن قرآن منحصر در آیت ان الله لا یغفران یشرک به نیست بلکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن ست و در حدیث شفاعت که بقیه جهنمیان را بعفو الٰہی خواهند بخشید و خواهند برآورد همین مومنان اند که اصل ایمان قلیل داشته وبآن هیچ عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع ست لم یعملوا خیراً قط و مراد از ان عمل جوارح ست نه اصل ایمان و اہل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را بمعنے اصطلاحی شرعی لفظ شرک گردانیده و پس معنی ان الله لا یغفران یشرک به نزد ایشان ان الله لا یغفران یکفر به ست چنانکه بیضاوی در تحت آیه ولا تنکحوا المشرکات نوشته المشرکات تعم الکتابیات لان اہل الکتاب مشرکون لقوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله الی قوله تعالے سبحانه عما یشرکون ولکنها خصت عنها بقوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغوی در معالم التنزیل در همین آیه نوشته قیل الآیة منسوخة فی حق الکتابیات بقوله تعالی والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و بخبر رسول الله صلعم و باجماع الامة عن جابر قال قال رسول الله صلعم نتزوج نساء اہل الکتاب و لا یتزوجون نساءنا فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الا نبوة محمد صلعم قال ابو الحسن بن فارس لان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره انتہے وتحقیق ہمانست که ذکر یافت یعنی آیات کثیره قرآنی در تخلید و تابید کفار مطلقاً وارد شده بلکه در حق اہل کتاب نیز منصوص ست چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و آیه قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اہل بدعت و ہوی که بدع ایشان بکفر رسیده داخل اند در آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت بتعمیم شرک نیست و مراد از ما دون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصے خواه کبیره باشند خواه صغیره و جمعا بین الادلة والله اعلم و دیگر توقف در لعن یزید از ان جهت ست که روایات متعارضه و متخالفه از ان پلید در مقدمه شهادت حضرت امام رضی الله عنه وارد شده از بعض روایات رضا و استبشار و اہانت اہل بیت و خاندان

بحدیث از ہم پاشید قدمار درین کار معذور رند و مقلدان ایشان بی شبہہ ماندو در شیخ الاسلام ابن تیمیہ
در رفع الملام عن الائمۃ الاعلام وجوہ این عذر زیادہ در بیست وجہ ذکر کردہ واز ینجا ظاہر شد کہ طاعن
برابو حنیفہؒ وامثال او بنابر ترک عمل وقول بحدیث سخت جاہل ست وآبروی دین خود باین طعن
بردی رضی اللہ عنہ و بر علماء دیگر از سلف وخلف کہ ماشی برین طریقہ گذشتہ اند وعذرہای
صحیح پیرامون حال صدق مآل ایشان ست می ریزد ونعوذ باللہ منہ **دیگر** در مسائل فرعیہ
مذہبیہ نسبت خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی ست اگرچہ مراد او بنابر آنکہ مخالفت
از طرفین ست رعایت این معنی ست کہ این حدیث بالخصوص مخالف مذہب حنفی ست اگرچہ
مذہب حنفی مخالف جمیع احادیث نیست پس عمل بر احادیث متنہا انفظاہر ست کہ متعذر ست
لکن واجب آنست کہ عمل بر حدیث راجح و متعین ست و از مخالفت مرجوح بعد از ان پروائی نیست
وحق عبارت و صحیح مقالات آنست کہ چنین گوید این مذہب مخالف حدیث ست پس مردود
باشد کل عمل لیس علیہ امرنا فھو رد ونسبت خلاف بسوی حدیث از شان مسلمان نیست
کار جاہلان ست کہ حلاوت ایمان و بشاشت اسلام درون ایشان را فرا گرفتہ و از دین جز آنکہ
و رسم حظی دیگر ندارند **دیگر** من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ حدیث صحیح ست و در معنی
احادیث دیگر ہم آمدہ مثل من مات وھو یعلم انہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ و من کان
آخر کلامہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ پس اگر این کلمہ راوقت خاتمہ گفتن نصیب کسی شود
امید غالب ست کہ ہمہ گناہان تمام عمر او مغفور و معفو گردند ع امید ہست دم مرگ از لب نواب ؎
بر آید اشھد ان لا الہ الا اللہ ؎ ع رفت نواب و ہمان کلمہ توحید بلب ؎ کس ندید ست ز گیتی سفری
بہتر ازین **دیگر** حدیث ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرۃ صحیح ست ابوداود
روایتش از ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ و معنیش آنست کہ ہرگاہ استغفار مقارن ندامت
التجای صادق بحق باشد کارمی کند اگرچہ بسبب غفلت آن گناہ مکرر چرا صادر نشود اما اگر التجا و ندامت
نیست فی الحقیقت استغفار نباشد چنانکہ رابعہ بصریہ گفتہ استغفارنا یحتاج الی استغفار کثیر

او حاصل میشود قال تعالی للفقراء الذین احصروا الخ و اعانت بر طاعت که جابجا در حدیث ممدوح واقع شده همین ست لکن این را اجرت گفتن مجاز ست پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه قصد مباحی می خواند و بران اجرت می گیرد مثل رقیه و تعویذ و ختم بعض سور قرآن برای حصول بعض مطالب دنیوی یا برای خلاص از عذاب گور این قسم نیز جائز ست بلا کراهت و همین ست مورد ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله و قصهٔ رقیهٔ لدیغ بسورهٔ فاتحه و گرفتن اجرت بران نیز از همین قبیل ست **دیگر** تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را اوّلاً علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقائد سلف و آثار و تواریخ ضرور ست بدون معرفت این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و لعبد ازین هر صاحب مذهب تمسک بقرآن و حدیث میکند و در دفع شبهات مخالفین محتاج بتاویل میشود و تاویل این هر دو اکثر اهیل موافق مذهب خود میکند و مخالف مذهب خود را باطل مینماید لکن میزان در معرفت حق و باطل تفسیر مرزوع پس علم لغت پس فهم سلف از صحابه و تابعین ست انچه این جماعه از تعلیم آنجناب صلعم با انضمام قرائن حالیه و مقالیه فهمیده اند و دران تخطیه ظاهر نگردیده واجب القبول ست ورنه مصداق من فسر القرآن برأیه فقد کفر و فی روایة فلیتبوأ مقعده من النار باشد و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو مبنای دین و اصل موصل شرع مبین بلغت عرب اند و این لغت مشتمل بر حقیقت و مجاز و ظاهر و مأوّل و مجمل و مبین و جز آنست **دیگر** بسبب تفرق صحابه در بلاد متباعده قرن صحابه و تابعین و تبع ایشان احادیث متفرق بودند و کسی اکثر حدیث غیر بلد خود اطلاع میشد هر یکی را صحیح بسند نمیشد و نه مرتبهٔ آن حدیث که خبر آحاد ست یا مشهور دریافت میشد انچه پیش هر مجتهد منقح میشد هر یکی موافق ذکای خود دران اجتهاد می کرد و موافق طبع خود در احتیاط و مسامحت در تشدید و تسهیل ترجیح مینمود این معنی دائرهٔ شریعت را فراخ ساخت و نیت هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و ابتغای رضای این هر دو دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را بترجیحی از ترجیحات شرعیه خواه روایة خواه درایة غالب تر ساخت و سخن در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد علما اصول فقه قریب صد وجه از برای ترجیح ذکر کرده اند لکن بعد از آنکه دواوین سنت مدون گردید ابتدا ترک عمل

مقرر زائد بود و کسی که لحیه طبعی او کم از قبضه باشد چگونه تا قبضه می تواند رسانید وحلق لحیه بدتر از قصر
شدید ست و قصر شدید بدتر از قصر قلیل و هر قدر از اتباع سنت دور تر افتد محل عتاب و خطاب ست
دیگر حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد منقح این ست که حق تعالی عمل هیچ مومن
صالح متقی را تلف نمی سازد و پس از الفعل ابوین گرفتن بیجا ست علی الخصوص اولاد او را زیرا که از
اولاد ولید بن مغیره که در نص قرآن مجید او را زنیم یعنی حرامزاده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی
بزرگ جلیل القدر ملقب بسیف الله پیدا شده و امامت جمعی کثیر روبروی جناب نبوت صلعم و بعد ایشان
در حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاد را که
ولد الزنا می دانستند و ابن ابیه می نوشتند امیر بصره و دیگر بلاد کردند و در ان حالت همیشه امامت
می کرد اما کسیکه بابن عیب معروف باشد و در نظر مردم محقر و قلوب را از وی تنفر باشد پس این هر دو
معنی منافی امامت ست امامت این قسم شخص مکروه ست بکراهت تنزیهی و کراهت امامت ولد الزنا
که در کتب فقه مذکور ست محمول برهمین قسم شخص ست والله اعلم **دیگر** از مخنثان و خواجه سرایان
خصی وعنین و خواهشان هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد و طاعت الهی بجا می آرد و از منهیات و
منکرات اجتناب دارد بی شبهه مستحق ثواب و جنت ست چه ایشان را خود هیچ تقصیری ست این حالت محض
بتقدیر الهی ست و توبه محا ذنوب ست چون شرک و کفر بتوبه زائل می گردد و الاسلام یجب ما قبله پس
دیگر معاصی که دون اوست چه حقیقت دارد که توبه مزیل آن نشود **دیگر** حق تعالی رزق جن از اطعمه
و بهائم و حشرات بر زمین آفریده است و همچنین برای جن از زراعات تنخواه می شود و اینها چنانکه خود بنظر
نمی آیند بردن ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آدمیان ست در دست ایشان می ماند
این ست حقیقت برکت بردن جنات از جنس غله که در عوام شهرت دارد و وجود جنات ثابت ست
بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار قطعیات دین و ضروریات شرع مبین ست و منکر کافر ست
دیگر جزا اعمال بد گاهی در دنیا هم میرسد حق تعالی فرموده ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم و یعفو عن کثیر و در حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقرر رسد بغی بر بادشاه عادل و رنجانیدن

دیگر شخصی استقراض بر باکرد و تمسک اقرار بوعدهٔ ادا در بانوشته وادعید اعین قرض اگر سود
ندادبین سبب اقرار و وعدهٔ خود اگرچه عرفا بران محاسبه ست مگر شرعا گار و زجز اعند الله بر ندادن سود
انشاء الله تعالی ماخوذ نشود زیرا که حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام ست و وفا باین شرط نیز حرام
و نه قرضخواه را مطالبهٔ آن میرسد شرعا و نه قاضی را حکم باداے آن میرسد چه این شرط گناه کبیره ست
وکل شرط لیس فی کتاب الله باطل وان کان مائة شرط **دیگر** در وقت احتضار خواه دم واپسین
باشد خواه پیش ازان ایمان وکفر معتبر ست اما هر کسے را این بلا نمیرسد که شیطان باغوا و فریب
ایمان او ببرد مگر کسیکه شقی ازلی بود در حدیث شریف آمده ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها
وانما الاعمال بالخواتیم وهمچنین درخلاف این واقع شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها
رواه البخاری ومسلم **دیگر** بگزاردن نماز جمعه فرض ظهر ساقط میشود در جمع میان هر دو خلاف شرع ست
وشروطی که از براے این نماز تراشیده اند مثل وجود امام اعظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد
مصلین ونحو آن همه بی دلیل ست بلکه حکمش حکم نماز پنجگانه ست در فرضیت وشروط مگر خطبه که درین
نماز مسنون ست نه در غیر آن **دیگر** الغیبة اشد من الزنا حدیث صحیح ست ومعنیش آنست که زنا
غالبا از حقوق الله می باشد مغفرتش بدست غفور رحیم ست وغیبت از حقوق العباد ست که حق تعالی
مغفرت او را معلق برضاے عبد داشته وتنگی حوصله بندگان وشدت نفسانیت ایشان معلوم ست
لهذا امر غیبت از امر زنا مشکل تر افتاده **دیگر** بودن لحیه بقدر قبضه در حدیثی دیده نشد مگر باعث شبهه
مردم آنست که حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در متابعت سنن عادیه نهایت مبالغه بود وایشان
یک قبضه از زیر ذقن گرفته باقی را مقراض می کردند تا لحیه طبعی جناب نبوت بود برابر شود در
بخاری از وی آمده کان یأخذ من طولها وعرضها اما در حدیث در سنن مرسلین لفظ اعفاء اللحی
آمده وهم وارد شده احفوا الشوارب واوفوا اللحی ولحیه شیخین رضی الله عنهما سینه را می پوشید پس از قبضه

اشرفی و دو ماشه نصاب طلا می شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب مثقال
چهار مثقال میشود و بحساب توله یک و نیم توله طلا می شود خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن
خمس سه حبه و سه خمس حبه میشود که مجموع نصاب و خمس آن بحساب مثقال بست و چهار مثقال و بحساب
توله نه توله می شود و مجموع خمس زکوة نصاب با زکات نصاب دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه می شود
و مابین نصاب و خمس و همچنین از خمس زائد بر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس معفو ست و نصاب نقره

نصاب درم

دو صد درم شرعی ست که عبارت از پنجاه و دو و نیم توله ست زیرا که درم شرعی سه ماشه و یک حبه و سه
خمس حبه ست پس دو صد درهم شرعی بوزن ماشه شش صد و سی ماشه می شود که پنجاه و دو و نیم
توله ست و بحساب روپیه های بهادرشاهی پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن
دوازده آنه میشود چرا که در دهلی نقرهٔ خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دوازده ماشه بفروشند
و واجب دران ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم بست درم ست و ربع آن پنج درم ست و
بحساب توله یک توله و سه ماشه و شش حبه ست زیرا که عشر پنجاه و دو و نیم توله که عبارت از شش صد و
سی ماشه ست پنج توله و سه ماشه میشود که بتعداد ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه
و شش حبه ست که همان یک توله و سه ماشه و شش حبه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار ماشه
و دو حبه نقره ست که قیمت آن هفت تنکه و یک و نیم فلوس عالمگیری میشود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیه
و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو حبه ست
که موافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنکه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
نصاب بیفزایند که آن خمس بحساب درم چهل درم ست و بحساب توله ده توله و نیم توله ست و بحساب
روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب
اول یک درم و بحساب دوم سه ماشه و یک حبه و خمس حبه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنکه
عالمگیری میشود پس در دو صد و چهل درم شش درهم و در شصت و سه توله یک توله و شش ماشه
و هفت حبه و خمس حبه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و همچنین هر خمس که

پدر و مادر و بد سلوکی با قرابت و پاداش کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین ست اللهم اغفر **دیگر** حق تعالی
برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصے و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه را حکم
می فرماید که قطعهٔ را از زمین حرکت دهند پس آنها باد تند را از زیر زمین داخل می کنند که بسبب قوت حرکت
آن باد زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند **دیگر** بخارهاے زمین و دریا طرف آسمان میروند
حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فراهم آورده کثیف می سازد و
نامش بعد از کثافت ابر میشود بعد ازان حکم میشود که برکتے از آسمان گرفته درینها خلط نمایند تا
بقوت آن اکثر بخارات آب گردد چون آب شد حکم میشود که این ابرها را بینداز ند با فشردن آنها از
سوراخها که در ابر ست پس آب شده بر زمین میریزد و برای راندن ایشان چابکهاے آتشین میزنند
نام آنها برق ست و آواز یکه از طرف آسمان شنیده میشود گاہے تسبیح این فرشته می باشد و گاهی
امر و نهی از براے تابعان خود و از براے غمام و گاہے بحکم الهی بر شخصے یا بر زمینے میزند آنرا صاعقه
می گویند **دیگر** درهم بنا بر تحقیق علماء سه ماشه و یک حبّه و خمس حبّه ست و ماشه عبارت از
هشت حبّه و حبّه یک سرخ که آنرا رتی گویند و سرخ بوزن دو جو ست و مثقال چهار و نیم ماشه
و دینار نیز چهار و نیم ماشه و توله دوازده ماشه ست و روپیه مسکوک شاهان هند یازده و نیم ماشه ست
مگر روپیه بهادر شاہے که دوازده ماشه بود ولکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا
بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده ماشه ست مگر اشرفی بهادر شاہے که یازده و نیم ماشه بود و آن نیز
مروج نیست این ست حقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از بست دینار ست که عبارت
از بست مثقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیراکه مثقال چهار و نیم ماشه ست پس وزن بست مثقال
هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نود ماشه میشود و بست مثقال نیز نود ماشه ست پس هفت و نیم توله
بست مثقال باشد و واجب دران ربع عشر که دو ماشه ست و دو حبّه زیراکه عشر هفت و نیم توله نه ماشه
میشود و ربع نه ماشه دو ماشه و دو حبّه میشود و همچنین عشر بست مثقال دو مثقال ست که عبارت از نه ماشه ست
و ربع دو مثقال نیم مثقال که همان دو ماشه و دو حبّه میشود بحساب اشرفی سوای بهادر شاہے هشت



عن كل من وثقت بتمييزه فوجدت كلا يقول ان دينار الذهب بمكة وزنه اثنتان وثمانون حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعير والدرهم سبعة اعشار المثقال فوزن الدرهم سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر عشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون درهما بالدرهم المذكور واما مكيال المدينة فعن اسحق بن سليمان الرازي قال قلت لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلعم قال خمسة ارطال وثلث بالعراقي انا حزرته فقلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب غضبا شديدا ثم قال لجلسائه يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع عمك يا فلان هات صاع جدتك قال اسحق فاجتمعت آصع فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حدثني ابي عن ابيه انه كان يؤدي بهذا الصاع الى النبي صلعم وقال هذا حدثني ابي عن اخيه انه كان يؤدي بهذا الصاع الى النبي صلعم وقال الآخر حدثني ابي عن امه انها ادت بهذا الصاع الى النبي صلعم فقال مالك انا حزرت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلثا رواه الدارقطني واين قصه مشهور است بيهقي نيز از اسناد جيد آورده وابن خزيمه وحاكم از طريق عروه از اسماء بنت ابي بكر روايت نموده وگفته انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلعم بالمد الذي يقتات به اهل المدينة وللبخاري عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكوة رمضان عند النبي صلعم بالمد الاول ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقدره من لدن الصحابة الى يومنا هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلث بالعراقي وقال العراقيون منهم ابو حنيفة رح انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صيعان الصحابة التي قررها النبي صلعم وقد رجع ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي حنيفة بعد هذه الواقعة الى قول مالك وترك قول ابي حنيفة كذا في النيل در بحر زخار گفته الصاع اربعة امداد اجماعا انتهى در قاموس گفته الصاع والصواع بالكسر وبالضم والصوع ويضم الذي يكال به وتدور عليه احكام المسلمين وقدره اربعة امداد كل مد رطل وثلث قال المد بالضم مكيال وهو رطلان

زیاده شود همبرین طریق حساب باید کرد و مابین نصاب و خمس و نیز مابین خمس و خمس دیگر عفو ست نزد
امام اعظم رح و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی رح واجب ست در زائد بحساب آن اگرچه آن زائد یک
درم باشد مثلاً از دو صد و یک درم پنج درم و نیم حبه و ثمن حبه و یک جزو از دو صد جزو حبه واجب ست
و علی هذا القیاس و فتوی نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه ست و معتبر در وزن دراهم وزن سبعه یعنی دراهمی
که در نصاب و وجوب زکوٰة معتبر اند آن دراهم که هر ده از ان بوزن هفت مثقال باشد و آن ظاهر ست
زیرا که ده درم باعتبار ماشه سی ماشه و یک و نیم ماشه می شود و هفت مثقال بحساب ماشه همین قدر ست
پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و جهتش آنکه سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدای
اسلام دراهم باعتبار وزن مختلف بودند بعضے درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه ده
ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم همسنگ پنج مثقال باشد و قسمی
ازان سه خمس مثقال یعنی دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه که ده درم بوزن شش مثقال می شود
پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درهم
گرفته ثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه ماشه و سه حبه
و سه خمس حبه می شود و ثلث آن سه ماشه و یک حبه و خمس حبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت
مثقال ست چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و قسمی ست بوزن سبعه و همین ست معمول چنانچه
بزرگے گفته سه ده درم شرعی از بن سکین شنو + آن دو توله هفت ماشه هفت جو قاله مرزا
محمد بن فائق خان و وجد ملحق بالخط ما نصه عرضت هذه الرسالة علی حضرة
الاستاذ فحکم بصحة ما فیها و دیگر در حدیث ابن عمر ست مرفوعا المکیال مکیال اهل المدینة
والوزن وزن اهل مکة رواه ابو داود والنسائی لکن ابو داود و منذری هر دو ازان سکوت
کرده اند و اخرجه ایضا البزار و صححه ابن حبان والدارقطنی و در روایتی نزد ابی داود بجای
ابن عمر ابن عباس آمده و بالجمله حدیث دلیل ست بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال مدینه ست
و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان مکه اما مقدار میزان مکه پس ابن حزم گفته بحثت غایة البحث

آنحضرت صلعم مثل قرآن ست یشبه بعضه بعضا آنحضرت صلعم هر مضمون را بعبارات مختلفه و
اسالیب متنوعه بیان فرموده اند انتهی و درینجا حدیث خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم و فی لفظ
ثم یفشوا الکذب و حدیث تدور رحی الاسلام لخمس و ثلاثین سنة فان یهلکوا الخ و حدیث
مذکور ابوهریره ذکر نموده و گفته این قرون ثلثه ممدوحه یکی قرن نبوت ست و دو قرن خلافت و آن همه در
مدینه بوده است و مصداق تعیین مدت خمس و ثلثین و تعیین خلافت در مدینه یکی ست و حدیث
ابی عبیده و معاذ بن جبل ان هذا الامر بدء نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون
ملکا عضوضا را با حدیث قرون ثلثه و حدیث رحی اسلام و حدیث خلافت در مدینه و ملک بشام
بسنج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همسنگ ست و عضوض با فتنه هم تراز و باز حدیث
حذیفه لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم
بخوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کار بے نکشود و معنی منقح نشد از تنقیح معنی سنت خود را
معذور باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریقے چیزے دست نخواهد آمد و هیچ مسئله زیاده تر ازین میسر
نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم[ف] اذا لم تستطع امرا فدعه + وجاوزه الی ما تستطیع
انتهی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه ست باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام بامر
و شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجاز موعود الهی در ظهور دین حق و لهذا گفته که این معنی خلافت
راشده است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد انتهی و مفهوم مخالف این عبارت آنست
که خلافت مرتضوی خلافت راشده نیست بنا بر عدم تزاید اسلام در زمان ایشان و تناقص آن و ظهور
فتن و فشو کذب و نحو آن لکن ازین تحریر استفادهٔ انکار خلافت وی رضی الله عنه علی الاطلاق نمیتوان
کرد و مؤید او ست ایراد صاحب ازالة الخفا مآثر و فضائل و کلمات و کرامات مرتضوی بسیار الحق درین
کتاب و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة دلیل ست بریں مدعا و درآن قید راشده نیست
تحدید مطلق خلافت ست و غایتش نزول امام حسن رضی الله عنه ست از برای معاویه بن ابی سفیان

[ف] و فی حدیث عمران بن حصین خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ان بعدهم قوم یشهدون ولا یستشهدون الحدیث متفق علیه و عن عمر رضی الله عنه بلفظ اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب رواه النسائی و رجاله رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فلم یخرج له الشیخان و هو ثقة ذکره الحافظ ۱۲ منه

رطل وثلث اَو مِلْءُ كَفّي الانسان المعتدل اذا ملأهما ومدّ يده بهما وبه سمّي مدّا قال وقد جربت ذلك فوجدته صحيحًا انتهى وصاع عمر فاروق هشت رطل بود بالجملہ معتمد معمول بہ در کیل یکیال مدنی ست و در وزن میزان مکّے بر وجهی وقدری کہ مذکور شد وتمام این بحث در مسک الختام بذیل زکوٰة فطر وزکوٰة زر وسیم مذکور ست واللہ اعلم **دیگر** صغائر ذنوب بسیار ست ضبط پذیر نیست وکبائر ش دوگونہ ست ظاهر وباطن ظاهر شصت وشش کبیرہ است وباطن چہار صد ویک علی اختلاف اقوال العلماء فی ذلک واین همہ مذکور ست در زواجر عن اقتراف الکبائر وعفو از کبائر بتوبہ مجمع علیہ اہل علم و قطعی الثبوت ست وگاہے بے توبہ ہم مغفور میشوند لمن شاء اللہ تعالی **سہ** بر وو اعظ عبث چند ان مترسان اهل ایمان را ** کہ می بخشد گنہ بے توبہ ہم آمرزگار من ** **دیگر** در ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء بذیل اثبات خلافت خلفاء نوشتہ کہ قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از هجرت تا وفات وقرن ثانی زمان شیخین وقرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلافہا پدید آمد وفتنہا ظاهر گردید تا آنکہ حدیث قوی بہم رسید کہ مراد از قرون ثلثہ تفصیل همان مدت ست اخرج ابو یعلی عن علقمة بن عبد اللہ المزنی عن رجل قال کنت بالمدینة فی مجلس فیه عمر بن الخطاب فقال لبعض جلسائه کیف سمعت رسول اللہ صلعم یصف الاسلام فقال سمعت رسول اللہ صلعم یقول ان الاسلام بدا جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا ثم بازلا فقال عمر فما بعد البزول الا النقصان واین موافق ست بمضمون آیہ اخرج شطأه ثم آزره الآیة کذا فی صفحہ ۶۲ خلع شتر بکہ قدم در سال پنجم نهادہ ثنی آنکہ در سال ششم درآمدہ رباعی آنکہ در سال هفتم پا گذاشتہ سدیس شتر هشت سالہ باشد بازل نہ سالہ از قال در حدیث ابو هریرہ ست الخلافة بالمدینة والملك بالشام رواه البیهقی فی دلائل النبوة دانستہ شد کہ خلافت راشدہ بمدینہ خواهد بود و در خارج غیر خلفاء ثلثہ در مدینہ اقامت ننمودند انتهی واین اجمال با تفصیل در صفحہ ۱۲۱ از نسخہ مطبوعہ بریلی مذکور ست و در صفحہ ۱۰۵ نوشتہ بعد آنحضرت صلعم هر جا کہ مذکور ست ذکر شیخین ست لا غیر و آنجا قرون ثلثہ مشهود لها بخیر منقطع شد وقرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود کہ قریب بدوازدہ سال بودہ است قال حدیث

بلزین ادا اماد انتوان نمود بران عالی جناب درودی با ساز وبرگ ارمغان فرستاده ایم و در رحمت
بروی خویش کشاده و بر آل واصحابش نزول رحمت بی اندازه از خدا خواسته ایم و دلنشین بزمی زبرای
خود در بهشت آراسته سپس منظر را فرده دیدار وخرد را نوید دریافت که خرد ور بالغ نظر یگانهٔ سعادت نهاد
فرزانه فضیلت بنیاد چشم و چراغ دیدهٔ روشندلان روزگار جانشین وسادهٔ آرایان والا تبار غرهٔ ناصیهٔ
اقبال فروغ دیدهٔ اجلال ابوالنصر **سید علی حسن خان** طابت له الایام واللیال که هم خلوت نشینان
خدا جوی با نماز مناجات دعا گوی اوبند وهم کار آرایان دولت پیوسته بآرزوی خدمت هواجوی
او بشیوه که فرخ نژادان والا نسب رسم وراه بزرگان را رونق بازاری دهند و بافزایش آبروی کردار
وگفتار آیین نیاگان خویش نهند طریقهٔ اشاعت سنت که برگرفتهٔ نیاگان اوست پیش گرفت
و شیوهٔ هدایت ملت که بجان پذیرفتهٔ بزرگان اوست همچنان پذیرفت هم برین شیوه کتابی ست موسوم
بالبنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص همانا نامهٔ نامی وصحیفهٔ سامی بلوغ المرام
من ادلة الاحکام فراهم آوردهٔ علامهٔ افادت گهر هدایت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن و خاکش گلشن
باد در زبان پارسی ترجمه پرداخت و تنک مایگان علم واستعداد را از زنده مناعی و کار روانیان مرحلهٔ
فضل وکمال را فرخنده زاد راهی مهیا ساخت درین زمان میمنت اقتران بفرمان افاضت عنوان کارگزاری
ریاست شکوه افزای امارت ملت پناه طریقت رفتار سنت آگاه حقیقت آثار خرده بین روشن نگاه
خرد آئین خرد ور پناه خرمن سوز فتنه وفساد چهره افروز صلاح وسداد جناب مستطاب معلی القاب
والا جاه امیر الملک نواب سید **محمد صدیق حسن** خان بهادر دام له المجد والتفاخر که مرمؤلف
فرو هیده منش گزیده روش را بدر روشن اختر عالی گهر ست و بشیوهٔ حق پژوهی و پایهٔ سنجر شکوهی بهر کشور همسر
بیمن حکمرانی فرمانروای نوشابه جاه دارا شکوه سکندر بارگاه ماه نیم ماه سپهر اوج وکمال مهر نیمروز جهان
جاه وجلال اورنگ زیب کشور کامگاری بالانشین مجلس شهریاری دولت دربان حدائکت عنوان فرخ
لقب والا حلم جناب نواب **شاهجهان بیگم** مخاطب بعالی خطاب رئیس والا در اعظم طبقهٔ اعلای
ستارهٔ هند و تاج هندوستان و رئیسهٔ بهوپال ادامها الله بالعز والاقبال که فرمانفرمای بلقیس نگین

رضی اللہ عنہما و ہر چند استدلال بیاء تفرقی بر مدت نبوت از ہجرت تا وفات رسالت می تواند شد اما جمہور اہل علم ازین حدیث قرن صحابہ و از لفظ یلونہم قرن تابعین و از یلونہم دیگر قرن تبع تابعین فہمیدہ اند وخلاف این ظاہر از احدی از سلف وخلف معلوم نیست کما سبق فی ہذا الکتاب وشک نیست کہ مقام از مزالق اقدام ومدحض افہام ست وحل این اشکال خالی از اشکال نباشد امید ست کہ اگر جملہ اخبار صحیحہ مرفوعہ واردہ درین باب فراہم آید و امعان نظر دران بکار بردہ شود گرہ از کار کشاید این موضع درخور مزید تعرض وتطبیق این مسئلہ نیست

شرح این ہجران واین خون جگر ۔ این زمان بگذار تا وقت دگر ۔

دیگر توبہ اگر بندم وقلع از معصیت با عدم عزم آیندہ واقع شود بی شبہہ مقبول ست و تائب ہمچو بی گناہ می گردد وتردد در رد وقبول چنین توبہ خلاف نص وخارق اتفاق علما ست و در ترغیب توبہ وانابت احادیث صحیحہ بسیار آمدہ

ع توبہ کنیم وبشکنیم توبہ دہی نشکنیم ۔ انس گفتہ آنحضرت صلعم فرمود کل بنی آدم خطاء وخیر الخطائین التوابون اخرجہ الترمذی وابن ماجہ وسندہ قوی

رقم سپید وسیاہ من بر جبین شکستہ نگاہ من ۔ چہ جای من وچہ قدر گناہ من خجلم زنام غفور تو ۔

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا انہ ہو الغفور الرحیم وہذا آخر المختصر والحمد للہ علی ذلک وصلاتہ وسلامہ علی رسولہ محمد وآلہ وصحبہ ومن جی ہنالک

تمت

خاتمہ طبع مع تاریخ ریختہ خامہ حلیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سندیلوی نائب محکمہ مشورہ سلمہ اللہ تعالی

بکتا ستودہ ستایش آموز راکہ زبان را سخن آموخت و روان را بدانش افروخت بستا نشہا تو ان ستود ونعت برگزیدہ گزین راکہ جن وبشر را بہدایت نواخت وسیاہ تا سپید بنور دین منور ساخت

کرد تفریس خبر با لنگران سرمایگی — زاد راه کاروان خضر رهبر دیده ام

کاروانی کش بذوق منزل علم حدیث — هر زمان مرکب ز قطع راه لاغر دیده ام

ماه سیمائی حجازی در لباس فارسی — سر بسر پیرایه بند از لعل و گوهر دیده ام

هم چراغ خلوت روشندلانش گفته ام — هم جواهر سرمهٔ چشم خرد ور دیده ام

زین افاضت کاین گران سرمایه ازان گردست — سامانان علم سنت را توانگر دیده ام

هر کرا روشن نظر شد زین فروغ ایزدی — از سواد حرف غیرش دل مکدر دیده ام

مر مشام آشنایان را بدرک معنیش — از شمیم سنبل جنت معطر دیده ام

در ادای اصل مطلب هم گرا الفاظ را — استخوان بندی بطرز نا مکرر دیده ام

بعد ازین حرفیکه آرایند آرا جهان — میدهد پیدا پئی نقش و ترم بر دیده ام

داشتم در وادی اندیشه تاریخ راه — جادهٔ شرح احادیث پیمبر دیده ام

۱۲۹۹ھ

قطعهٔ مدحیهٔ مؤلِّف و مؤلَّف از افتخار الشعرا حافظ خان محمد خان صاحب متخلص بشهیر سلمه الله القدیر

میر علی ابن حسن خان آفتاب اوج دین — آنکه می نازد بفرق دولتش دستار علم

زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال — بخت فیروز تبحر طالع بیدار علم

کجکلاه بزم دولت ماه برج اعتلا — صدر ایوان شریعت رونق دربار علم

جودت طبعش نماید نکتهٔ سربسته وا — ناخن فکرش کشاید عقدهٔ دشوار علم

بی تکلف هر چه سازد هر چه پردازد رواست — بسکه در دیوان آگاهی بود مختار علم

در جهان عمریکه جز بازی نیاید در خیال — شغل او شغل هنر افتاد و کارش کار علم

این نواب امیر الملک والا جاه ماست — آنکه در عالم بود سرکار را سرکار علم

فرشتہ قرین ست و صورت آرای این صحیفۂ انیقہ اش بپایۂ فرزندی سعادت نشان آغوش نشین تصحیح فرزانۂ روشن ہوش فطانت کوش حکمت آیات فضیلت ملکات جامع مکارم بعید ابو الحسن سید **ذو الفقار احمد** حماہ اللہ الاحد و بشرکت نظر ثانی حائز معارف معقول و منقول حاوی مزایای فروع و اصول نکات آموز افادت مقال جناب **محمد عبد الحق** ایدہ اللہ المتعال و یگانہ دانش خصال مظہر فضل و کمال و دقائق آگاہ حقائق دستگاہ حافظ مولوی **محمد احمد** عافاہ اللہ الصمد بکتابت خوشنویس جادو رقم مانی قلم منشی محمد عبد الرحیم لکھنوی ابقاہ اللہ القوی و اصلاح حجر از ماہر کار آگاہ حافظ **کرامت اللہ** حفظہ اللہ و ادارت خان منیع الشان دیانت پسند امانت پیوند **محمد عبد المجید خان** اعانہ المنان مر این مجالۂ نافعہ را در مطبع شاہجہانی بزیور طبع پیرداختند و با حسن اوقات بحسن اہتمام این کار کار تمنای زمانیان ساختند

قطعۂ تاریخ

آن مہی حکمت کہ روشن مغز دانایان کند — میر ابو النصر خرد دورہ را الباغر دیدہ ام
آنکہ گر بینی بگاہے جلوہ گر در منظرش — گفتہ باشی در حمل مہر منور دیدہ ام
آنکہ از نیروی دہش بر اساس فتنہ ہا — دستبرد مرتضی بر باب خیبر دیدہ ام
دودہ روشن ساز سادات جہان کز فرخی — ہر یکی را شہرۂ اسود تا باحمر دیدہ ام
پای او در رزم از بہرام گامی پیشتر — جای او در بزم با خسرو برابر دیدہ ام
بر صریر خامہ اش کا وای داودی دہد — زہرہ را از دوش و سر افگندہ معجر دیدہ ام
قطرہ اش گوہر باندازِ تنزل خواندہ ام — از ترقی ذرہ اش مہتاب اختر دیدہ ام
لطف در طبعش بہاران در گلستان گفتہ ام — علم در ذہنش عطارد در دو پیکر دیدہ ام
گاہ از رنگین عبارت ش گل افشان یافتم — گاہش از اشعار عود افگن بمجمر دیدہ ام
در رقم **بنیان مرصوص** کز و بنیاد علم — زین سپس محکم تر از سد سکندر دیدہ ام
مر بلوغ حافظ ابن حجر از خامہ اش — جلوہ آرا در لباس شرح دیگر دیدہ ام

یاری ز بخت خواهم و خواری کشم ازو	جای کمال قرب بنقصان بر آورم
آب آرزو کنم اگر از فرط تشنگی	آتش بجای آب ز عمان بر آورم
مرگ از پی علاج ببالین من رسد	گر دردمند حرف ز دربان بر آورم
ناچار چون روائی کارم ز دهر نیست	روی نیاز بر در سلطان بر آورم
فرخ امیر ملک که گوید زمان او	آشفتگی ز زلف پریشان بر آورم
فرخنده داوری که به تشبیه جاه او	فغفور و قیصر و جم و خاقان بر آورم
یارب بچیرم که سپہ همنشینیش	اسکندر آورم که نریمان بر آورم
این دسترس کجا که فغانی ز جور چرخ	در بارگاه خسرو کیهان بر آورم
خوشتر بود جمیل که دست تظلمے	در پیش شاهزادهٔ ذیشان بر آورم
آن شاهزادهٔ که رسد گر بدامن	گوئی سر حریف بچوگان بر آورم
هم انتقام جور بگیرم ز روزگار	هم کجروی ز گنبد گردان بر آورم
آیم درون بزم شکوه بلاغتش	عرفی برون لشانم و سحبان بر آورم
در دامن نیاز از ان نوبهار علم	گل راچه وقعت است گلستان بر آورم
از جوش شوق مطلع دلکش رقم کنم	هوی قلندرانه زمستان بر آورم

نذری پی علی حسن خان بر آورم
با انفعال نقد دل و جان بر آورم

فرخنده طالعیکه کنم ورد نام او	تا طالعی ز طالع دوران بر آورم
گوید سخاش گوهر و زر در جهان نماند	از بهر بذل بحر برم کان بر آورم
دانشوریکه از پی کسب فطانتش	دانشوران خطهٔ یونان بر آورم
زیبا سخنوریکه برای تلمذش	از خاصگان گنجه و شروان بر آورم
آن رهبریکه گر سخنی سر کنم ازو	بر راه راست آذر و کنعان بر آورم

زد رقم تبیان مرصع پیکه اسکندر نمط / می کشد بر روی یاجوج فتن دیوار علم

نازم این گنجینهٔ احسان که از انعام او / مالدار علم باشد نام هر نادار علم

ماندگان گمرهی را میبرد در راه کام / غافلان جاهلی را می کند هشیار علم

حرف حرفش وا نماید ستر تنگ آگهی / نقطه نقطه باز گوید معنی خروار علم

شمع بر کردند تا گردد منور بزم دین / باده آوردند بر خیزد مگر میخوار علم

آن ز کنعان این ز حسن آباد معنی مست / یوسف بازار مصر و یوسف بازار علم

آنکه آمد منحصر بر نیل او نیل کمال / آنکه موقوف ست بر دیدار او دیدار علم

صفحه صفحه جزء جزءش را چه دستی در سخاست / سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایثار علم

ماحی اوضاع بدعت قامع بنیاد جهل / حاوی احکام سنت جامع اسرار علم

هست تقریس بلوغ حضرت ابن حجر / آنکه از سنجیدگان همتش مقدار علم

آن امیر مسند سنت که از لطف اله / بود شمع افروز بزم دولتش انوار علم

یک جهان رنجور نادانیست او دارو فروش / عالمی مخمور دانائیست او خمار علم

جامگی خواران هر میخانه اش مست الست / جرعه آشامان هر پیمانه اش سرشار علم

نغمه زد در دعایش بلبل نطق شهیر / تازه تر باد از علی ابن حسن گلزار علم

قصیدهٔ خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سهسوانی سلمه الله تعالی

آهی اگر ز خاطر نالان بر آورم / دود از نهاد گبر و مسلمان بر آورم

بابخت می ستیزم و با روزگار هم / مقصود دل چگونه از آنان بر آورم

دوران بود خلاف و فلک مدعی شود / گر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم

آتش زنم بعیش رقیبان روسیاه / آهی جان گسلم ز دل افغان بر آورم

طالع زبون سپهر عدو یار سرگران / در روزگار من بچه عنوان بر آورم

اصلاح الغلط

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۲	۴	روبجینای	دربیخهای
۱۴	۲	تجشّ	بجش
〃	۸	سهولیت	سهولت
〃	۱۷	آزار	اِزار
۱۹	۱۳	کرشه	کہے
۲۱	۳	و	+
۲۴	۷	صل	صل ع
〃	۱۴	اخیائی	احیائی
۲۶	۸	آرو	آرد
〃	۱۸	نشست	نشست
۳۰	۱۷	ثدسفت وهفت	قدبست وهفت
۳۱	۲	بسینه	بدست وزانو
〃	۵	راجح	راجح
۳۶	۲	او	و
〃	۳	پابند	با بیند
۴۷	۱۲	معاون	معاوِن
۴۹	۱	در	+
〃	۱۹	بلکه	+
۷۴	۴	اغراضکم	اعراضکم

صفحه	سطر	خطا	صواب
۸۴	۵	آنخفیرت صلعم علیه	آنحضرت صلعم علیه
۱۰۱	۱۴	بگزید	بگزید
۱۱۰	۱۹	من	نزدمن
۱۴۲	۱	نوشتن	نوشتن
۱۵۷	۱	در	او در
۱۵۸	۴	کسے	کس
〃	۱۲	معطل عابدعدم	پس معطل عابد
		ست وبول	عدم واشتی ست
		عابد صنم ومشبه	وممثل عابد صنم
		صاحب تجسیم ست	واحمے
۱۹۸	۱۸	باعتبار زنوله	باعتبار رشه
〃	۱۹	هفت	هفت و
〃	۲۱	بحساب	وبحساب
۲۰۰	۵	هژده	هرده
〃	۱۵	آن	کان
۲۰۲	۲۰	مشهود بالخیر	مشهود لها بالخیر

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات
وصلى الله على النبي الامي واله وصحبه وسلم

تم

درحلقهٔ که درس کتاب سنن دهد
داد از زبان رازی [فخرالدین] و سفیان [ثوری] برآورم

در مجمعیکه حرف ز تحقیق خود زند
برهان آن ز سنت و قرآن برآورم

از بهر پایه سنجی سعی رسای او
یا رب گرا بعالم امکان برآورم

ابن حجر کجا که بجو انم ز عسقلان
کو ابن تیمیه که ز حرّان برآورم

خوش پرده کشید بنام کتاب خویش
کز وی هزار صورت ایمان برآورم

خوش ترجمه نمود بلوغ المرام را
کز وی دقیق مسئله آسان برآورم

هر حرف دلنشین حدیثش نواگرست
تقلید را ز خاطر یاران برآورم

اندازه دان منم که پی اتباع او
گر هست بوحنیفهٔ نعمان برآورم

کاخ قیاس و رای ز بنیان برافگنم
گر نام نامه بر لب جنبان برآورم

آن نامهٔ که از پی مدح مؤلفش +
علامه را بهند ز شوکان برآورم

نازم بنامهٔ که کند دعوی بلند
خودرائی از قیاس پرستان برآورم

بحریکه موجه موجهٔ سطرش نوا زند
صد زورق قیاس بطوفان برآورم

گویند بهار طرز فصاحت غریب نیست
گر خون رشک از دل ایران برآورم

تا کی تجمل گری هنگامهٔ سخن
تا کی سمند خامه بجولان برآورم

گویم به خواجه عزم دعا در حضور نیست
دست اثر گرفته بایوان برآورم

چندان گهرفشانی دست نوال او
من شکوها ز وسعت دامان برآورم

کارش کنم تمام بیک ضربت حسام
کام دل حسود تو آسان برآورم

تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام اتم کتاب بنیان مرصوص

ما علینا الا البلاغ سنہ ۱۲۹۰ھ

تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمهٔ بلوغ المرام من ادلة الاحکام مادهٔ سالمه

فیه بلاغ للناس سنہ ۱۲۹۹ھ